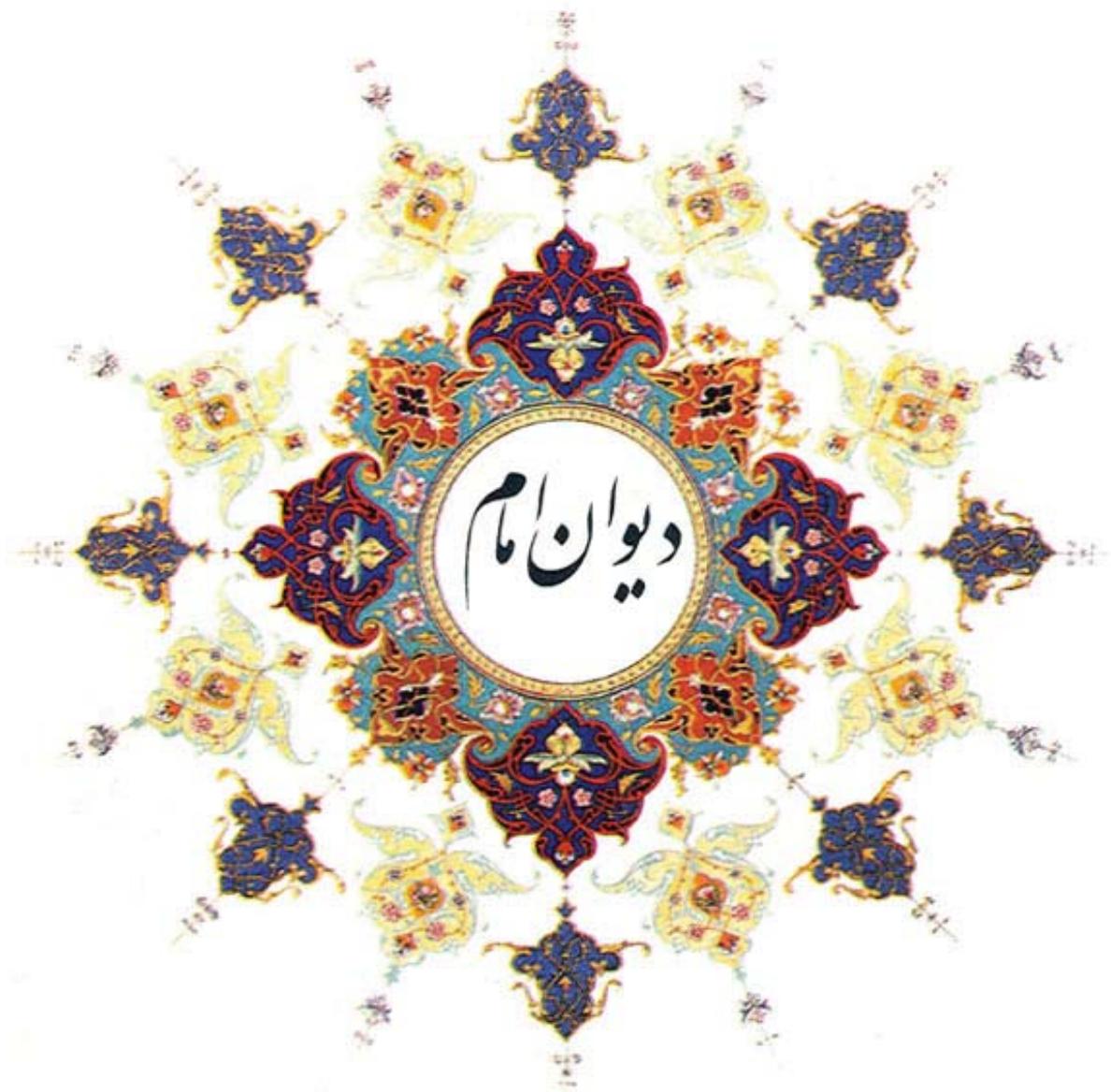


دیوان امام

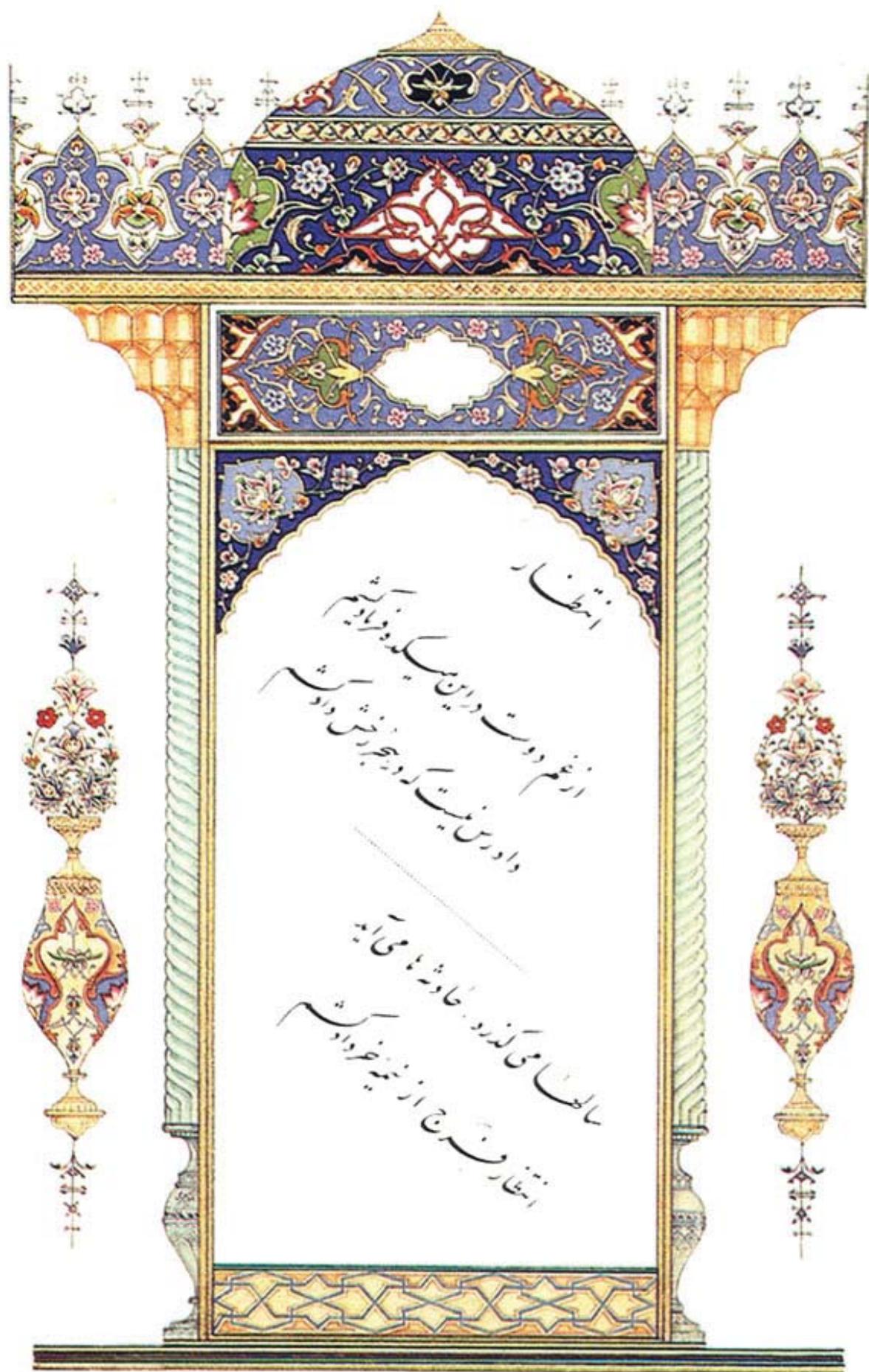


- چاپ اول: خرداد ۱۳۷۲ - ۱۵۰۰۰ نسخه
- چاپ دوم: زمستان ۱۳۷۲ - ۱۵۰۰۰ نسخه
- چاپ سوم: بهار ۱۳۷۳ - ۳۰۰۰۰ نسخه
- چاپ چهارم: زمستان ۱۳۷۳ - ۳۰۰۰۰ نسخه
- چاپ پنجم: پائیز ۱۳۷۴ - ۲۰۰۰۰ نسخه



- دیوان امام: سروده‌های حضرت امام خمینی (س)
- ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)
- چاپ ششم: زمستان ۱۳۷۴ - ۲۰۰۰۰ جلد
- بها: با کاغذ تحریر، چاپ سه رنگ
- شمیز / ۹۵۰ - گالینگور - ۱۲۵۰ تومان
- خوشنویسی اشعار: استاد جلیل رسولی





## فهرست

۱۷

۳۳

دیباچه  
مقدمه

### غزل

۲۹	باد نوروز و زیده است به کوه و صحراء	عید نوروز
۴۰	الا يا آيها الساقى ! ز من پرساز جامِ را	حسن ختم
۴۱	به تولد بستم و غير توکسی نیست مرا	جان جهان
۴۲	دیده ای نیست نبیند رخ زیبای تورا	شرح جلوه
۴۳	سر زلفت به کناری زن و رخسار گشا	دریای جمال
۴۴	جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما	مسک نیستی
۴۵	گر چه از هر دو جهان هیچ نشد حاصل ما	لب دوست
۴۶	الا يا آيها الساقى ! برون بر حسرت دلها	خانقاہ دل
۴۷	ای خوب رخ که پرده نشینی و بی حجاب	آفتاب نیمه شب
۴۸	ما را رها کنید در این رنج بی حساب	دریا و سراب
۴۹	هر کجا پا بنهی ، حسن وی آنجا پیداست	درگاه جمال
۵۰	عاشق دوست ، زرنگش پیداست	سخن دل
۵۱	آن که دامن می زند بر آتش جانم ، حبیب است	مکتب عشق
۵۲	عیب از ماست اگر دوست ز ما مستور است	رخ خورشید
۵۳	پرده بردار ز رخ ، چهره گشا ، ناز بس است	عاشق سوخته
۵۴	آن که دل بگسلد از هر دو جهان ، درویش است	مذهب رندان
۵۵	عشق نگار ، سر سویدای جان ماست	دیدار یار
۵۶	بر خیز مطریبا که طرب آرزوی ماست	سبوی عاشقان
۵۷	خم ابروی کجت ، قبله محراب من است	قبله محراب
۵۸	افسانه جهان ، دل دیوانه من است	دریای عشق
۵۹	سر کوی تو ، به جان تو قسم ، جای من است	فتوای من
۶۰	خانه عشق است و منزلگاه عشاق حزین است	خانه عشق
۶۱	در پیچ و ناب گیسوی دلبر ترانه است	هوای وصال
۶۲	عشق اگر بال گشاید به جهان حاکم اوست	پرتو عشق
۶۳	باد صبا ! گذرن کنی از در سرای دوست	مبتلای دوست
۶۴	عمری گذشت و راه نبردم به کوی دوست	سبوی دوست
۶۵	با که گویم راز دل را ، کس مرا همراه نیست	سر جان
۶۶	عاشقم ، عاشق و جز وصل تو درمانش نیست	محفل دلسوختگان
۶۷	دل که آشتفته روی تو نباشد ، دل نیست	مستی عاشق
۶۸	امشب از حسرت رویت دگر آرام نیست	حسرت روی
۶۹	عالی اندر ذکر تو در شور و غوغای هست و نیست	هست و نیست
۷۰	آن که سر در کوی او نگذاشته ، آزاده نیست	راه و رسم عشق
۷۱	آن که دل خواهد ، درون کعبه و بتخانه نیست	قصة مستی
۷۲	عاشقان روی او را خانه و کاشانه نیست	میگساران
۷۳	غم دل با که بگویم که مرا یاری نیست	طیبی عشق

۷۴	ماییم و یکی خرقه تزویر و دگر هیچ	خرقه تزویر
۷۵	باد بهار مژده دیدار یار داد	مژده دیدار
۷۶	گر به سوی کوچه دلدار راهی باز گردد	پرواز جان
۷۷	باده از پیمانه دلدار هشیاری ندارد	غم یار
۷۸	آن که مارا جفت با غم کرد، بشانید فرد	اخنگر غم
۷۹	با دل تنگ به سوی تو سفر باید کرد	سفر عشق
۸۰	بهار شد، در میخانه باز باید کرد	قبله عشق
۸۱	عشقت اندر دل ویرانه ما منزل کرد	صبح امید
۸۲	چشم بیمار تو ای من زده بیمارم کرد	عشق دلدار
۸۳	دست آن شیخ بوسید که تکفیرم کرد	دلجویی پیر
۸۴	حدیث عشق تو باد بهار باز آورد	عشق چاره‌ساز
۸۵	ای دوست! پیر میکده از راه من رسد	اسرار جان
۸۶	فقر، فخر است اگر فارغ از عالم باشد	فارغ از عالم
۸۷	داستان غم من، راز نهانی باشد	راز نهان
۸۸	گرمه از زلف خم اندر خم دلبر واشد	مژده وصل
۸۹	ناله زد دوست که راز دل او پیدا شد	معجز عشق
۹۰	بهار آمد و گلزار نور باران شد	سرود عشق
۹۱	بهار آمد که غم از جان برآید، غم در دل افزون شد	بهار
۹۲	چه شد که امشب از اینجا گذارگاه تو شد؟	خپر راه
۹۳	پیری رسید و عهد جوانی تباہ شد	کتاب عمر
۹۴	گر تو «آدم» زاده هستی، «علم الانسما» چه شد؟	دعوی اخلاص
۹۵	کوتاه سخن که یار آمد	جلوه جمال
۹۶	میلاد گل و بهار جان آمد	میلاد گل
۹۷	عمر را پایان رسید و یارم از در، در نیامد	کاروان عمر
۹۸	لذت عشق تو را جز عاشق محزون نداند	لذت عشق
۹۹	با گلرخان بگویید ما را به خود پذیرند	جام جم
۱۰۰	ای کاش دوست در دلم را دوا کند	جلوه جام
۱۰۱	بگشای در که یار ز خم نوش جان کند	راز مستی
۱۰۲	این قافله از صبح ازل سوی تورانند	پرده‌نشین
۱۰۳	بوی گل آید از چمن، گویی که یار آنجا بود	سایه لطف
۱۰۴	کاش روزی به سر کوی توام منزل بود	دریای فنا
۱۰۵	فراق آمد و از دیدگان فروغ ربود	طريق عشق
۱۰۶	در محضر شیخ یادی از یار نبود	مستی نیستی
۱۰۷	گر سوز عشق در دل ما رخنه گر نبود	سلطان عشق
۱۰۸	از دلبرم به بتکده نام و نشان نبود	کعبه عشق
۱۰۹	ساغر از دست طریف تو گناهی نبود	گواه دل
۱۱۰	جز گل روی تو امید به جایی نبود	زنجری دل
۱۱۱	غم محور، ایام هجران رو به پایان می‌رود	روز وصل
۱۱۲	کبست کاشفته آن زلف چلیپا نشود	آتش عشق
۱۱۳	مرغ دل پر می‌زند تا زین قفس بیرون شود	راز بگشا!
۱۱۴	بلبل از جلوه گل، نغمه داود نمود	عشق مسیحادم

۱۱۵	خواست شیطان بد کند با من ولی احسان نمود	پرتو حسن
۱۱۶	سیر خم باد سلامت که به من راه نمود	عاشق دلباخته
۱۱۷	بر در میکدهام دست فشان خواهی دید	خرقه فقر
۱۱۸	بر در میکدهام پرسه زنان خواهی دید	بهار آرزو
۱۱۹	دست از دلم بدار که جانم به لب رسید	دیار قدس
۱۲۰	این رهروان عشق، کجا می روند زار	روی بار
۱۲۱	با که گویم غم دیوانگی خود جز بار	با که گویم؟
۱۲۲	برگیر جام و جامه زهد و ریا در آر	باده هوشیاری
۱۲۳	دکه عظرفروشی است و یا معبر بار؟	خُمِّ مِنْ
۱۲۴	کورکورانه به میخانه مرو، ای هشیار!	دیار دلدار
۱۲۵	مزدهای مرغ چمن، فصل بهار آمد باز	پرتو خورشید
۱۲۶	در میخانه به روی همه باز است هنوز	مستی عشق
۱۲۷	ابرو و مژه او تیر و کمان است هنوز	سایه سرو
۱۲۸	امشب که در کنار منی خفته چون عروس	عروس صبح
۱۲۹	جامی بنوش و بر در میخانه شاد باش	فنون عشق
۱۳۰	بر در میکده پیمانه زدم خرقه به دوش	آواز سروش
۱۳۱	عهده که بسته بودم با پیر می فروش	پیر مغان
۱۳۲	بیدل کجا رود، به که گوید نیاز خویش؟	آتش فراق
۱۳۳	من در هوای دوست گذشتم ز جان خویش	در هوای دوست
۱۳۴	وه چه افراشته شد در دوجهان پرچم عشق	محْرَم عشق
۱۳۵	پرده برگیر که من یار توام	جلوه دیدار
۱۳۶	هیج دانی که من زار گرفتار توام	محرم اسرار
۱۳۷	دست افسان به سر کوی نگار آمده ام	فصل طرب
۱۳۸	بر در میکده از روی نیاز آمده ام	نهانخانه اسرار
۱۳۹	بر در میکده بگذشته ز جان آمده ام	آینه جان
۱۴۰	بر در میکده با آه و فغان آمده ام	گنج نهان
۱۴۱	پروانهوار بر در میخانه پر زدم	نیم عمره
۱۴۲	من به خال لبت ای دوست گرفتار شدم	چشم بیمار
۱۴۳	به کمند سر زلف تو گرفتار شدم	شهره شهر
۱۴۴	یاد روزی که به عشق تو گرفتار شدم	یاد دوست
۱۴۵	در دلم بود که آدم شوم اما نشدم	آرزوها
۱۴۶	از تو ای منی زده در میکده نامی نشنبدم	فرق یار
۱۴۷	هر جا که شدم، از تو ندایی نشنبدم	کعبه مقصد
۱۴۸	به من نگر که رخنی همچو کهر با دارم	نسبی عشق
۱۴۹	جز خم ابروی دلبر، هیج محرابی ندارم	محراب عشق
۱۵۰	بی هوای دوست، ای جان دلم، جانی ندارم	سایه عشق
۱۵۱	من خواستار جام می از دست دلبرم	جامه دران
۱۵۲	بهار آمد، جوانی را پس از پیری ز سرگیرم	بهار جان
۱۵۳	آید آن روز که خاک سر کویش باشم	محفل رندان
۱۵۴	از غم دوست در این میکده فریاد گشم	انتظار

۱۵۵	آن ناله‌ها که از غم دلدار می‌کشم	بوی نگار
۱۵۶	یک امشبی که در آغوش ماه تاباتم	شب وصل
۱۵۷	باید از رفتن او جامه به تن پاره کنم	سرابرده عشق
۱۵۸	آید آن روز که من هجرت از این خانه کنم	شمع وجود
۱۵۹	فرخ آن روز که از این قفس آزاد شوم	خلوت عشق
۱۶۰	درد خواهم، دوا نمی‌خواهم	شرح پر بشانی
۱۶۱	رازی است مرا، راز گشایی خواهم	همت پیر
۱۶۲	در دلم بود که جان در ره جانان بدهم	جام جان
۱۶۳	ما زاده عشقیم و فزاینده دردیم	صاحب درد
۱۶۴	تا از دیار هستی در نیستی خزیدیم	کعبه دل
۱۶۵	ما ز دلستگی حیله‌گران بی خبریم	سر عشق
۱۶۶	در غم هجر رخ ماه تو در سوز و گدازیم	مَحْرَم راز
۱۶۷	ما زاده عشقیم و پرسخوانده جامیم	جام ازل
۱۶۸	اکنون که در میکده بسته است به رویم	بار بار
۱۶۹	من در این بادیه، صاحب نظری می‌جویم	وادی ایمن
۱۷۰	خرم آن روز که ما عاکف میخانه شویم	بیت یکدانه
۱۷۱	ساقی به روی من در میخانه باز کن	بی چاره‌ساز
۱۷۲	بس کن این یاوه‌سرایی، بس کن	راز گشایی
۱۷۳	در لقای رخش ای پیر مرا یاری کن	باده حضور
۱۷۴	عاشق روی توام، دست بدار از دل من	ساحل وجود
۱۷۵	تا در جهان بُود اثر از جای پای تو	ساغر فنا
۱۷۶	خار راه منی ای شیخ، ز گلزار برو	کعبه در زنجیر
۱۷۷	من خراباتیم از من سخن یار مخواه	باده عشق
۱۷۸	صف بیاراید رندان، رهبر دل آمده	شمس کامل
۱۷۹	ما ندانیم که دلسته اوییم همه	عطر بار
۱۸۰	در غم عشقت فنادم، کاشکی درمان نبودی	دریایی هستی
۱۸۱	غمی خواهم که غمخوارم تو باشی	بار امانت
۱۸۲	پر بشان حالی و درماندگی مان نمی‌دانی	کاروان عشق
۱۸۳	با که گوییم غم دل جز تو که غمخوار منی	گلزار جان
۱۸۴	باز گوییم غم دل را که تو دلدار منی	مَحْرَم دل
۱۸۵	باید از آفاق و انفس بگذری تا جان شوی	محراب اندیشه
۱۸۶	جز سر کوی تو ای دوست ندارم جانی	غمزه دوست
۱۸۷	در حلقة درویش ندیدیم صفائی	خلوت مستان

### رباعی

۱۹۱	چشم تو و خورشید جهانتاب کجا	دل خواب
۱۹۱	ای دوست بین حال دل زار مرا	در وصل
۱۹۲	ای پیر طریق دستگیری فرما	طفل طریق
۱۹۲	هشیاری من بگیر و مستم بنما	باده آلت
۱۹۳	فاطی نو وره به کوی دلبر، هیهات!	هیهات!

۱۹۳	جمهوری اسلامی ما جاورد است	جمهوری اسلامی
۱۹۴	از درد دلم بجز تو کی با خبر است	فریاد
۱۹۴	فاطی که به قول خویش اهل نظر است	چراغ فطرت
۱۹۵	ای پیر! هوای خانقاهم هوس است	فریاد ز من!
۱۹۵	جمهوری ما نشانگر اسلام است	جمهوری ما
۱۹۶	فاطی که ز من نامه عرفانی خواست	ماعِرفاک
۱۹۶	ای دوست! هر آن چه هست نور رخ توست	تشنه پاسخ
۱۹۷	ابین عید سعید، عید حزب الله است	پرچم
۱۹۷	فاطی که به نور فطرت آراسته است	دریتیم
۱۹۸	فاطی که به دانشکده ره یافته است	طوطی وار!
۱۹۸	هر ذره در این مزرعه مهمان تو هست	مهمان
۱۹۹	آن را که زمین و آسمانش جا نیست	ایمان
۱۹۹	آن دل که به یاد تو نباشد، دل نیست	عشق
۲۰۰	در محفل دوستان بجز یاد تو نیست	شیرین
۲۰۰	افسوس که عمر در بطالت بگذشت	افسوس!
۲۰۱	افسوس که ایام جوانی بگذشت	گمان
۲۰۱	جز هستی دوست در جهان نتوان یافت	هستی دوست
۲۰۲	با فلسفه ره به سوی او نتوان یافت	نتوان یافت!
۲۰۲	فاطی که طریق ملکوتی سپرد	طریق
۲۰۳	صوفی! به ره عشق صفا باید کرد	فنا
۲۰۳	فاطی! به سوی دوست سفر باید کرد	حدّر
۲۰۴	از هستی خویشن گذر باید کرد	سفر
۲۰۴	فاطی که به علم فلسفه می نازد	حجاب اکبر
۲۰۵	فصلی بگشا که وصف رویت باشد	راه
۲۰۵	فاطی گل بوستان احمد باشد	نشان
۲۰۶	ابین عید سعید عید اسعد باشد	عید
۲۰۶	آن کس که به زعم خویش عارف باشد	عارف
۲۰۷	ابروی تو قبله نمازم باشد	قبله
۲۰۷	تا نکیه گهت عصای برهان باشد	پریشان
۲۰۸	از هستی خویشن رها باید شد	رها باید شد!
۲۰۸	موسی نشده کلیم کی خواهی شد	جلوه حق
۲۰۹	فاطی که فنون فلسفه می خواند	فلسفه
۲۰۹	آنان که به علم فلسفه می نازند	حجاب
۲۱۰	فولاد، دلی که آه ترمیش نکند	جهنا
۲۱۰	تا جلوه او جمال را ذک نکند	لن ترانی
۲۱۱	آن شب که همه میکده ها باز شوند	همراز
۲۱۱	ذرات جهان ثنای حق می گویند	ثانی حق
۲۱۲	ذرات وجود عاشق روی وی اند	سوی او
۲۱۲	علمی که جز اصطلاح و الفاظ نبود	بی راهه
۲۱۳	آن کس که رخش ندید، خفّاش بود	فروع رخ
۲۱۳	تا دوست بود تورا گزندی نبود	پند

۲۱۴	جز یاد تو در دلم قراری نبود	قرار
۲۱۴	با چشم منی جمال او نتوان دید	بُت
۲۱۵	آن کیست که روی توبه هر کوی ندید؟	آن کیست؟
۲۱۵	آن کس که ره معرفة الله پوید	راه معرفت
۲۱۶	یاران! دل در دمند ما را نگردید	بی قرار
۲۱۶	گر اهل نه ای، ز اهل حق خرد مگیر	مهجور
۲۱۷	جز فیض وجود او نباشد هرگز	فیض وجود
۲۱۷	از صوفی ها، صفا ندیدم هرگز	مذعی
۲۱۸	ای یاد تو روح بخش جان درویش	جوینده تو
۲۱۸	ای عشق! بیار بر سرم رحمت خویش	عقل و عشق
۲۱۹	افتاده به دام شمع ، پروانه دل	دام دل
۲۱۹	پروانه شمع رخ زیبای توام	رسای تو
۲۲۰	آن روز که عاشق جمالت گشتم	غرق کمال
۲۲۰	نا روی تورا دیدم و دیوانه شدم	بیگانه خویش
۲۲۱	فرهادم و سوز عشق شیرین دارم	چه کنم؟
۲۲۱	گر بر سر کوی دوست راهی دارم	کوی دوست
۲۲۲	از دست فراقت بِر کی داد برم	یاد
۲۲۲	از دست تو در پیش که فریاد برم	از دست تو...
۲۲۳	آن روز که ره به سوی میخانه برم	آن روز
۲۲۳	ای دوست! مددنما که سیری بکنم	مدد نما!
۲۲۴	گر بر سر کوی تو نباشم ، چه کنم	واله
۲۲۴	تا چند ز دست خویش فریاد کنم	گناه
۲۲۵	من پشام از لطف تو طاووس شوم	قطره
۲۲۵	یاران نظری که نیک آندیش شوم	یاران نظری!
۲۲۶	ای روی تو نوربخش خلونگاهم	باغ زیبایی
۲۲۶	طاعت نتوان کرد، گناهی بکنم	فکر راه
۲۲۷	ای روی تو شمع محفل بیماران	شمع محفل
۲۲۷	بیدار شو ای یار از این خواب گران	خورشید جهان
۲۲۸	ای دوست! مرا خدمت پیری برسان	طور
۲۲۸	ای پیر! مرا به خانقاہی برسان	پناهی نرسید!
۲۲۹	ای یاد تو راحت دل درویشان	راحت دل
۲۲۹	سرمست ز باده تو خواهم گشتن	مشتی
۲۳۰	غیر ره دوست کی توانی رفتن	بیدار شوا
۲۳۰	فخر است برای من فقیر تو شدن	اسیر
۲۳۱	فرهاد شو و تیشه بر این کوه بزن	دور فکن!
۲۳۱	دیوانه شو این عقال از پا واکن	مفتون
۲۳۲	فاطی! ز علايق جهان دل بر کن	جمال مطلق
۲۳۲	ای فر هما بر سرم سایه فکن	سایه
۲۳۳	ای پیر خرابات! دل آبادم کن	شادی
۲۳۳	ای پیر! بیا به حق من پیری کن	ای پیر!

۲۳۴	طاووس هما! سایه فکن بر سر من	هما
۲۳۴	فاش است به نزد دوست راز دل من	طوفان
۲۳۵	ای شادی من، غصّه من، ای غم من!	بنما نظری!
۲۳۵	ای عقده گشای دل دیوانه من	چراغ
۲۳۶	ای باد تو مایه غم و شادی من	باد تو
۲۳۶	فرزانه شروز فر خود غافل شو	راه دیوانگی
۲۳۷	ای مرغ چمن! از این قفس بپرون شو	مجنون شو!
۲۳۷	فاطی! تو و حق معرفت، یعنی چه	معرفت!
۲۳۸	ای پیر! مرا به خانقه منزل ده	مراد دل
۲۳۸	یارب! نظری ز پاک باز انم ده	مجنون
۲۳۹	این شبیتگان که در صراطند همه	شبیتگان
۲۳۹	برخیز که رهروان به راهند همه	رهروان
۲۴۰	ای مهر! طلوع کن که خوابیم همه	ای مهر!
۲۴۰	ای دوست! به عشق تو دچاریم همه	کوی غم
۲۴۱	غیر از در دوست در جهان کی یابی	دوست
۲۴۱	از دیده عاشقان، نهان کی بودی	فرزانه من
۲۴۲	فارغ اگر از هر دو جهان گردیدی	عیان
۲۴۲	عاشق نشدی اگر که نامی داری	جام
۲۴۳	ای دیده! نگر رخش به هر بام و دری	ای عشق!
۲۴۳	ای دوست! به روی دوست بگشای دری	خبر
۲۴۴	فاطی! اگر از طارم اعلا گذری	اسیر نفس
۲۴۴	در هیچ دلی نیست بجز تو هوسي	فریاد رس
۲۴۵	در محفل دوست نیست جز دود و دمى	محفل دوست
۲۴۵	این فلسفه را که علم اعلا خوانی	خار راه
۲۴۶	گر نیست شوی، کوس آنالحق نزنی	خودبین
۲۴۶	تا منصوری، لاف آنالحق بزنی	لاف آنالحق
۲۴۷	طوطی صفتی و لاف عرفان بزنی	لاف عرفان
۲۴۷	بردار حجاب تا جمالش بینی	خورشید
۲۴۸	فرخ روزی که فارغ از خویش شوی	فارغ
۲۴۸	تا کوس آنالحق بزنی، خودخواهی	بردار حجاب!
۲۴۹	فریاد رس ناله درویش توبی	پناه

### قصیده

۲۵۳	ای از لیت به تربت تو مخمر	مديحه نورین نيرين
۲۵۸	قصیده بهاریه انتظار	آمد بهار و بوستان شد رشك فردوس برين
۲۶۳	در مدح ولی عصر(عج)	دوستان! آمد بهار عیش و فصل کامرانی

### مسقط

۲۷۱	مزده فروردین ز نوبنود گیتی را مسخر	در توصیف بهاران
۲۸۰	بر سر کوی تو ای می زده دیوانه شدم	حدیث دل

قطعات و اشعار پراکنده		
۲۹۵	تاراج کرد روی گلشن هستی مرا	جام چشم
۲۹۶	دست من بر سر زلفین تو بند است امشب	مایه ناز
۲۹۷	فروع روی تو در جام می فناد امشب	نوش باد!
۲۹۸	قامت نازم که از سرو سهی دلکش تر است	ناز پرورد
۲۹۹	قد دلジョیت اندر گلشن حسن	آب زندگانی
۳۰۰	ماه رمضان شد، می و میخانه برافتاد	باده
۳۰۱	قم بد کنی نیست از برای محصل	اگر بگذارد...
۳۰۲	هیچ دانی که ز هجران تو حالم چون شد	بلای هجران
۳۰۳	ای پریروی که گلبرگ ترت ساخته اند	گلبرگ تر
۳۰۴	احمد است از محمد مختار	برای احمد
۳۰۵	ز سبزه زار چمن بوی نوبهار آید	ناله «هزار»
۳۰۵	بهار آمده دستار زهد پاره کنید	استخاره
۳۰۶	بوسه زد باد بهاری به لب سبزه به ناز	پیام ببل
۳۰۶	بر لب کوثرم ای دوست ولی تشه لبم	کوثر
۳۰۷	مست صهباًی تو می باشم و اندر هوسم	دریای وصال
۳۰۷	به یاد روی تو ببرون ز آشیانه شدم	خراب چشم
۳۰۸	ای واژه! ترهات بس کن	تکرار مكررات
۳۰۹	گرفتم ساغری از دست مستی	بشرات باد!
۳۱۰	عیب خود گویم، به عمرم من نکردم بندگی	عبادت
۳۱۱	فارغ از هر دو جهانم، به گل روی علی	علی(ع)
۳۱۲	فاطی از فاطمه خواهد سخنی	دخترم
۳۱۳	با عشق رخت خلیل را ناری نیست	
۳۱۳	روی تو کعبه دل عشقاق زنده است	
۳۱۳	بسترم بر در میخانه فکن، ای ساقی!	
۳۱۳	کاش از حلقة زلفت گرھی و امی شد	
۳۱۴	شاعر اگر سعدی شیرازی است	
۳۱۴	در غم دوری رویش همه در تاب و تبند	
۳۱۴	حاصل عمر صرف شد، در طلب وصال تو	
۳۱۴	پیوسته تر از ابروی تو یافت نگردد	
۳۱۴	بلل از دوری گل، ناله و افغان بکند	
۳۱۴	از باد بهار بوی دلدار آمد	

بسم الله الرحمن الرحيم

## دیباچه

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق  
غرقه گشتندو نگشتند به آب آلوده

ارواح مقدس و متعالی برگزیدگان و اولیای الهی، این کبوتران حريم ملکوت و عندلیبان گلشن لاهوت، که از عالم امر و قرب جوار محبوب ازلی در تنگنای عالم طبع و سرآچه ترکیب افتاده و در این دامگاه محنتزای ناسوت گرفتار آمده‌اند، پیوسته به سان نی از نیستان جدا گشته، دردمدانه از سینه سوزان ناله اشیاق برمی آورند و در این غریبستان از دوری یار و دیار شکوه آغاز می‌کنند. این جانهای آرزومند، طایران گلشن قدس، همواره سر آن دارند که این تخته‌بند تن را بهم درشکنند و از این دامگه حادثه پر گشایند، و به مرجع و منزل نخستین خود، یعنی جوار و قرب رفیق اعلی، بازگردند و در جایگاه صدق، نزد ملیک مقتدر، مقام گیرند که گفته‌اند:

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

در وصف این محبّان، امام عارفان و مقتدای موحدان، علی، علیه السلام، فرمود: «اگر نبود اجل محظوم وقت معین که خداوند بر آنان مقدار و مقرر فرموده، روانه‌ایشان یک چشم بر هم زدن در کالبدشان آرام نمی‌گرفت.» این شیفتگان جمال مطلق چون به درد مهجوری مبتلا گردند، با استمداد از جذبات و عنایات حضرت حق، و با تصفیه و تزکیه، حُجب را یکی پس از دیگری از میان برمی دارند و به سیر الى الله می‌پردازنند، و با تجلی اనوار وحدت از قید کثرت رهایی شوند، تا به مرتبه شهود حق رسند و به مقام جمع بعداز فرق نایل آیند.

و اما زبدگانی که برگزیدگان حضرت دوست‌اند از این مرتبه فراتر می‌روند؛ چه آنان در نهایت مراحل سلوک به سیر من الخلق الى الخلق بالحق می‌پردازنند. یعنی، این واصلان و منتھیان را تکلیف و رسالتی است تا مردمان را به سوی مبدأ متعال و کمال اسماء جمال رهنمون گردند. اینان مأمورند تا اعلام هدایت را برافرازند و معالم ارشاد را برپای دارند و خلق را از ظلمات جهل و گمراهی و درکات استضعف و ستم برھانند، و آنان را به مقام و جایگاه سعادت و سرمنزل سلامت راهبر شوند. از این روکار این برگزیدگان صعب و دشوار است؛ زیرا از سویی، میل دلشان متوجه

معبد و محبوب خویش است و مشتاق وصل مدام؛ و از سویی، به خلق مشغول اند و از دوام وصل محروم. انبیای عظام و اوصیای کرام و وارثان مقام آن بزرگواران را چنین حالتی است. نقل است که پیامبر اکرم (ص) چون زیاده به کار خلق می‌پرداخت و از این راه احساس قبض و گرفتگی خاطر می‌کرد، از پی رهایی از این کدورت و ملال، بالا را می‌فرمود: **قُمْ يَا بَلَالُ، فَأَرْحُنَا بِالصَّلُوةِ** (ای بالا برجیز و برای نماز آواز ده و ما را راحت و آسوده ساز.) و از این ملالت باز رهان.

اولیای الہی، که وارثان میراث انبیائید و نایابان مقام ولایت، چون به اقتضای وظیفه و تکلیف خویش از پی راهنمایی خلق قیام کنند، از فیض خلوت حضور و شهود بازمی‌مانند؛ از این رو، مترصد و در پی فرصت اند تا دیگر بار به حضرت دوست بازآیند و آینه دل را با صیقل ذکر جلا بخشنند؛ هرچند که این مقیمان کوی محبت در بحبوحه اشتغال به امور ظاهر و حل و فصل کار خلائق باز دلشان از ذکر خدا و نجوای با او غافل و فارغ نمی‌ماند.

امام خمینی، سلام الله علیه، رانیز چنین حالتی بود. او در همان حال که دل از گرد هرگونه تعلقی پرداخته بود بار سنگین رسالت و رهبری را به دوش می‌کشید، و خود را مکلف می‌دید تا از پی رهایی خلق نهضتی عظیم و قوی بنیان، پایه ریزد تا مگر خدای عالم آن را به انقلابی عالمگیر منتهی گرداند، آن سان که اساس دیرپایی نظام جور و فساد در جهان از ریشه برآفتد و دیگر بار فروغ جانفزای توحید، کران تا کران گیتی را روشن سازد و عدل و آزادی و برابری و برادری ایمانی چهره افسرده عالم را رونق بخشد. امام، گاه که از این وظیفه سنگین فراغتی می‌یافت، در خلوت و اوقات خاص، به یاری سخنانی موزون آبی بر آتش درون می‌افشاند و با زبان شعر، حدیث درد فراق را با دلدار یگانه باز می‌گفت. حضرت امام هرگز سر شعر و شاعری نداشت و خود را به این پیشه سرگرم نساخته بود. آن عاشق صادق هرگاه از ادای وظیفه و رسالت خویش فراغتی حاصل کرده شرح درد مهجوری را در قالب الفاظ و کلمات موزون بر ورق پاره‌ای رقم زده است. او مقصداش شعر و شاعری نبود بلکه شعر نیز جلوه‌ای از جلوه‌های روح بلند و متعالی او بود. شعر او به مثبتت «**أَرْحُنَا يَا بَلَالٌ**» است. شعر او نجوای عاشقانه، روح هیجان زده و بی تابی است که در خلوت تنهایی با بکارگیری کلمات، راز دل دردمند خویش را با محبوب بازگفته و با معبد به راز و نیاز پرداخته است. او قافیه‌اندیش نبوده و به گفته مولانا هرگاه خون در درونش جوشش کرده از شعر بدان رنگی داده است. آن بزرگ خود در باب شعرگویی خویش فرموده:

باید بحق بگویم که نه در جوانی، که فصل شعر و شعور است و اکنون سپری شده، و نه در فصل پیری، که آن را هم پشت سر گذاشته‌ام، و نه در حال ارذل‌العمر، که اکنون با آن دست به گریبانم، قدرت شعرگویی نداشتم.

\*

آری شعر امام محصول حالت استغراق و مولود فنا در سیحات جلال و جمال حضرت حق است و نتیجه شهود لقا دلدار.

هردم از روی تو نقشی زندم راه خیال  
کس ندیدست ز مشک ختن و نافهٔ چین

با که گویم که درین پرده چها می‌بینم  
آنچه من هر سحر از باد صبا می‌بینم  
چنین شعری که مولد چنان حالتی است، طوری است ورای طور متداول و مرسوم میان  
شاعران. چنین سخنی ممکن است گاهی در آن برخی تعقیدها و عدول از پاره‌ای موازین مرسوم  
زبان، مشهود گردد؛ بنابر آنچه گفته آمد نباید آن را با معیارهای رایج میان ادبیان و شاعران سنجد  
این‌ها شعر نیست، بلکه گدازه‌های دل سوخته و شعله‌های جان سودا زده‌ای است که بی هیچ تقدیم  
و تکلفی، گه‌گاه از درون آتش‌فشنان دل آن پیرو مراد فوران کرده و در قالب الفاظ شکل گرفته است.

تا که مستغرق شدم در قعر بحر بی‌خودی سر به سر دریا شدم نه جوی ماندو نه غدیر

اما آثار منظوم آن حضرت را وجوهی است که می‌تواند بعضی از آن در این مجال مورد  
بحث قرار گیرد؛ از قبیل تعبیر و اصطلاحات و سبک و شیوه آنها و تأثیر از شاعران پیشین و عارفان  
متقدم، و نظایر این عناوین که بحث تفصیلی در هریک مجال و فرصتی گستردگی طلب که این  
مقام را جای آن نیست. از این‌رو، به الزام و ضرورت به مروری اجمالی و سیری گذرا در این باره  
بسنده می‌کنیم.

تعابیر و اصطلاحاتی که در آثار حضرت امام آمده همان‌هاست که عارفان شاعر و شاعران  
عارف در اشعار خود آورده‌اند. عارفان واصل، معانی را که در احوال مشاهده و واردات قلبی  
یافته و به ذوق حضور آزموده‌اند در قالب الفاظ و به صورت رمز و استعاره بیان می‌کنند؛ چه آن  
مشاهدات و یافته‌ها به بیان درنمی‌آید و آن معانی را در کلام نمی‌توان گنجاند:

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلزم اندر ظرف ناید

از این‌رو، آنان هرگاه از آن حالات و مقامات و از آن حقایق و معارف خبر دهند، آن را در  
جامه اشاره و رمز و استعاره در می‌پوشانند، چنانکه جز ارباب شهود و آشنا به مقامات آنان دیگران  
چیزی از آن در نمی‌یابند، و چه بسا که بیگانگان آن مقامات را برخلاف خوانند و به غلط افتد.  
اصطلاحاتی است مر ابدال را که خبر نبود از آن غفال را

برای دفع توهمندی و تبیین رموز و کنایات این سخنان است که در شرح این معارف کتابها  
نگاشته و رساله‌ها پرداخته‌اند تا طالب حق بارجوع به آنها مراد از آن اصطلاحات را دریابد. در این  
معنی فیض کاشانی گوید:

چون مخدرات معارف و حقایق و پردازیان معانی و دقایق از آن پوشیده‌تر است که به واسطه وضع و  
دلالت الفاظ متصلی اظهار آن توان شد، لاجرم به دستیاری امثال و اشیاء در ابراز آن کوشیده، و  
هر حقیقتی را به اسم یکی از محسوسات که مناسبی با او دارد تعبیر می‌کنند؛ چون «رخ» و «زلف»  
و «خط» و «حال» و «چشم» و «ابرو» و «دهان» و «زنار» و «کفر» و «ترسایی» و غیر آن؛ که هریک از

آن اشاره به معنی است از معانی حقایق، تا هم اهل معنی از آن حقایق محفوظ گردند، و هم اهل صورت از صورت مجازی آن بی بهره نمانند.

عرفای کامل حقایق را با ذوق و شهود دریافتند، و از برای آنچه به مشاهده آن نایل گردیدند تعابیر و اصطلاحاتی وضع کردند و برای آن یافته‌ها و واردات عباراتی ساختند، تا بدان وسیله مستعدان را به فهم آن حقایق و اسرار راهبر شوند. شمس مغربی گوید:

خرابات و خراباتی و خمار  
مخ و ترسا و گبر و دیر و مینا  
خروش بربطو آواز مستان  
حریف و ساقی و مرد مناجات  
صبح و مجلس و جام پیاپی  
عذارو عارض و رخسارو گیسو  
برو مقصود از آن گفتار دریاب  
اگر بینی ز ارباب اشارات  
گذر از پوست کن تا مغز بینی

اگر بینی در این دیوان اشعار  
بتو زنارو تسبیح و چلپا  
شراب و شاهدو شمع و شبستان  
می و میخانه و رند خرابات  
نوای ارغنون و ناله نی  
خطو خالو قدو بالاو ابرو  
مشو زنهار از آن گفتار در تاب  
میچ اندر سرو پای عبارت  
نظر را نفرز کن تا نفرز بینی

\*

اکنون پس از این مقدمه، به مروری بر سروده‌های آن حضرت می‌پردازیم. حضرت امام در آثار خویش از اصطلاحات عرفای شامخین و سلف صالح بهره جسته و تعابیر ایشان را در شعر خود به کار برده؛ و گاهی خود از آن مصطلحات مضامین و معانی دیگری قصد کرده است. چنانکه اشارت رفت، شرح و تبیین جمیع مصطلحات در این وجیزه میسور و مقدور نیست، ناگزیر از باب نمونه به چند مورد اکتفا می‌شود، باشد که طالبان را سودمند افتد و بدانند که مقصود از این دست تعابیر مصادیق محسوس و متعارف نیست، بلکه هریک به حقیقتی اشارت دارد.

یکی از اصطلاحاتی که ارباب معرفت در سخنان خویش آورده‌اند «رخ» است، که گفته‌اند مراد از آن تجلی جمالی حضرت حق است که سبب ایجاد اعیان عالم و ظهور اسماء الہی است. و نیز گفته‌اند مقصود از «رخ» لطف الہی است. فیض درین معنی گوید: «رخ عبارت از تجلی جمال الہی است به صفت لطف؛ مانند «لطیف» و «رثوف» و «تواب» و «محبی» و «هادی» و «وهاب». امام کلمه «رخ» را بکرات در سخن خویش آورده:

ای خوب‌رخ که پرده‌نشینی و بی‌حجاب  
ای صدهزار جلوه‌گرو باز در نقاب  
با عاقلان بگو که رخ یار ظاهر است  
کاوش بس است این همه در جستجوی دوست

شمس مغربی گوید:

او روی تو در آینه کون هویدا  
عکس رخ خود دید، بشد واله و شیدا

ای جمله جهان در رخ جانبخش تو پیدا  
تا شاهد حسن تو در آینه نظر کرد

حافظ گوید:

مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست      دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست

اصطلاح دیگر «زلف» است، که گفته‌اند کنایه از مرتبه امکانیه از کلیات و جزئیات و معقولات و محسوسات و ارواح و اجسام و جواهر و اعراض است. عراقی گوید: «زلف غیب‌هویت است که هیچ کس را بدان راه نیست.» فیض گوید: «زلف عبارت از تجلی الهی است به قهر؛ مانند «مانع» و «قابض» و «قهر» و «مُمیت» و «مضل».» امام گوید:

سر زلفت به کناری زن و رخسار گشا      تا جهان محو شود خرقه کشد سوی فنا

در صید عارفان و ز هستی رمیدگان      زلفت چو دام و خال لبت همچو دانه است

عراقی گوید:

زلفس گرهی بگشود بند از دل ما برخاست      دل جان ز جهان بگرفت در حلقة زلفش بست

مغربی گوید:

زان زلف پراکندهو زان غمزه فنان      پرگشت جهان سربسر از فتنه و آشوب

دیگر از مصطلحات عرفانی «حال» است، که گفته‌اند عبارت است از نقطه وحدت حقیقی؛ و مراد وحدت ذات است. فیض گوید: «حال عبارت است از نقطه وحدت حقیقیه من حيث الخفاء، که مبدأ و متهای کثرت اعتباری است، و از ادراک و شعور اغیار محتجب و مخفی است.» امام در این معنی گوید:

من به حال لبت ای دوست گرفتار شدم      چشم بیمار ترا دیدم و بیمار شدم

حال سیاه پشت لبشن دانه من است      گیسوی یار دام دل عاشقان او

عطار گوید:

در طوف نقطه خالت ز شوق      چرخ سرگردان چو پرگاری بود

عرافی گوید:

سودای زلف و خالت جز در خیال ناید      اندیشه جمالت جز در گمان نگنجد

اصطلاح دیگر «لب» است، که گفته‌اند مقصود از آن کلام است؛ و نیز اشاره به «نفس رحمانی» است که افاضه وجود بر اعیان می‌کند. فیض گوید: «لب عبارت است از روان بخشی و جان فزایی که به زبان شرع از آن به «نفح روح» تعبیر می‌کنند.» امام در این معنی گوید:

شیرین لب و شیرین خط و شیرین گفتار      آن کیست که با این همه فرهاد تو نیست

سر نهم بر قدم دوست به خلوتگه عشق.      لب نهم بر لب شیرین تو فرهاد شوم

عرافی گوید:

حلاوت لب تو دوش یاد می‌کردم      بسا شکر که در آن لحظه در دهان انداخت

حافظ گوید:

آنکه جز کعبه مقامش نبَد از یاد لبت      بر در میکده دیدم که مقیم افتادست

اصطلاح دیگر «چشم» است، که گفته‌اند اشارت به شهود حق است اعیان و استعدادات را؛ و از آن شهود به صفت «بصر» تعبیر می‌کنند. و در شرح گلشن راز آمده که «بیماری و مستی که از بُعد و فراق و پندار خودی روی نموده و از مشاهده جمال جانان عاشقان دلسوزته را محروم می‌دارد، همه آثار و لوازم چشم پر کرشمه اوست.» امام درین معنا آورده:

پیرم ولی به گوشِ چشمی جوان شوم      لطفی که از سراچه آفاق بگذرم

گوشِ چشم گشا بر من مسکین بنگر      ناز کن ناز که این بادیه سامانش نیست

عرافی گوید:

به یک کرشمه که چشمت بر ابروان انداخت      هزار فتنه و آشوب در جهان انداخت

مغربی گوید:

چوباده چشم تو خوردست دل خراب چراست      چو خال تست بر آتش جگر کباب چراست

اصطلاح دیگر «می و شراب» است، که مراد از آن غلبات عشق است. فیض گوید: «شراب عبارت است از ذوق و وجد و حال که از جلوه محبوب حقيقی در اوان غلبه محبت بر دل سالک وارد می‌شود و سالک را می‌ست و بیخود می‌کند؛ چه استیلای آن موجب هدم قواعد عقلی و نقض معاقد وهمی اوست.»

امام در این معنی گوید:

من خواستار جام می‌از دست دلبرم  
این راز با که گویم و این غم کجا برم  
که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را  
الا یا ایهال‌الساقی ز می‌پر ساز جامم را

ستانی گوید:

ساقیا دانی که مخموریم در ده جام را  
 ساعتی آرام کن این عمر بی‌آرام را  
 عطار گوید:

از می‌عشق تو مست افتاده‌ام  
بر درت چون خاک پست افتاده‌ام  
اصطلاح دیگر «ابرو» است، که مراد از آن صفات الهی است که حاجب ذاتند و عالم وجود  
از صفات رونق و بهاء و جمال می‌گیرد. در سروده‌های امام آمده:

ابروی تو قبله نمازم باشد  
یاد تو گره‌گشای رازم باشد  
تاب گیسوی تو خود راز تب و تاب منست  
خم ابروی کجت قبله محراب منست

مغربی گوید:

از آن در ابروی خوبان نظر پیوسته می‌دارم  
که در ابروی هر مهر و نمی بینم جز ابرویش

حافظ گوید:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت  
به قصد جان من زار ناتوان انداخت

همین چند اصطلاح از باب نمونه کافی است. طالبان برای مزید اطلاع می‌توانند به کتبی  
که در این باب تألیف شده، و یا کتابی که « مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی » در شرح کامل و  
مفصل اصطلاحات اشعار امام در دست انتشار دارد، مراجعه کنند. کوتاه‌سخن آنکه شعر ایام  
سخن مرجعی است که هرگز رضا نمی‌دهد سر مویی از مرز آین و حدود، تخطی شود و  
کوچکترین حکمی از احکام شریعت معطل ماند؛ پس نباید سخن او را با سخنان مستندشینان و  
داعیه‌داران عرفان و معرفت قیاس کرد که چنین مقایسه سخت اشتباه است. معظم له در مواضع  
بسیار از آثار خود به صوفیان دعوی دار و مدعیان ریاکار تاخته و آنان، و شیوه ایشان را مورد نکوهش  
قرار داده است:

زین طایفه من وفا ندیدم هرگز  
با خودبینی فنا ندیدم هرگز

\* \* \*

صوفی از وصل دوست بیخبر است

\* \* \*

وانکه بگذشت ز پیداو نهان درویش است  
آنکه دوری کند از این و از آن درویش است  
بنده همت خویش است چسان درویش است

آنکه دل بگسلد از هردو جهان درویش است

خرقه و خانقه از مذهب رندان دور است

صوفی کو بهوای دل خود شد درویش

امام حتی عرفان نظری و دل مشغولی در پیچ و خم مباحث و اصطلاحات را سد راه و وقوف  
درین مرحله راحجات می داند چنان که مکرر این معنی را در آثار خویش از نظم و نثر به کار برده و  
در جایی گفته اند:

در جوانی سرگرم به مفاهیم و اصطلاحات پر زرق و برق شدم، که نه از آنها جمعیتی حاصل شده  
حال؛ «اسفاراربعه»، با طول و عرضش، از سفر به سوی دوست بازم داشت؛ نه از «فتحات»  
فتحی حاصل و نه از «فصوصالحكم» حکمتی دست داد، تا چه رسد به غیر آنها.

هرچه خواهم در درون جامه آن دلفریب است از «فتحات» نشد فتحی و از «صبح» نوری

بشکنیم آینه فلسفه و عرفان را  
فارغ از خانقه و مدرسه و دیر شده

## سبک و شیوه امام، و تأثیر پیشینیان در آثار ایشان

چنان که می دانیم صاحبینظران و محققان از اهل ادب، طبق ضوابط و معیارهایی، شعر  
پارسی را به ادوار چهارگانه یعنی دوره‌های سبک خراسانی و عراقی و هندی و عصر بازگشت  
منقسم ساخته‌اند. هرچند این مرزبندی به قطعیت اصول ریاضی نیست اما دارای مشخصاتی  
است که به طور کلی شیوه و سبک آثار را معین می‌کند. با همین معیارها می‌توان گفت شعر امام از  
نظر شیوه همان سبک عراقی است و آن بزرگ به همان سیاق سخن گفته و به تبع و پیروی سخنوران  
سبک عراقی پرداخته است. نکته درخور ذکر اینکه در شعر امام برخی کلمات و واژه‌ها آمده که  
متاثر از زبان امروز و ادبیات معاصر است و از بعضی واژگان مضامینی تازه قصداً شده است مانند  
کلمات وابسته و پناهنه در این بیت:

وارستگان به دوست پناهنه گشته‌اند وابسته‌ای چو من به جهان بی‌پناه شد

و مثل کلم شکوفا که در سخن متقدمان نیامده و امروز متداول است:

نوبهار آیدو گلزار شکوفا گردد      بی گمان کوتاهی عمر خزان خواهی دید

حضرت امام به پیروی از سخنران بزرگ غزلهایی به سبک و سیاق آنان سروده است و چون در این مجال محدود ذکر مسطوره‌های فراوان میسر نیست، به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم.  
عطار سروده است:

درد دل را دوا نمی‌دانم      گم شدم سر ز پا نمی‌دانم

امام گفته است:

درد خواهم دوا نمی‌خواهم      غصه خواهم نوا نمی‌خواهم

مولانا گوید:

آن یوسف خوش عذر آمد      وان عیسی روزگار آمد

امام گوید:

کوتاه سخن که یار آمد      با گیسوی مشکبار آمد

سعدی گوید:

شادی به روزگار گدایان کوی دوست      بر خاک ره نشسته به امید روی دوست

امام گوید:

عمری گذشت و راه نبردم به کوی دوست      مجلس تمام گشت و ندیدیم روی دوست

سعدی گوید:

یک امشبی که در آغوش شاهد شکرم      گرم چو عود بر آتش نهند غم مخورم

امام گوید:

یک امشبی که در آغوش ماه تابانم      ز هرچه در دو جهان هست روی گردانم

عماد فقیه گوید:

پوشیده‌ام ز آبی و خاکی نیاز خویش      ظاهر نکرده با درو دیوار راز خویش

امام گوید:

بیدل کجا رود به که گوید نیاز خویش      با ناکسان چگونه کند فاش راز خویش

حضرت امام، قدس سره، از میان شاعران و سخنران پارسی زبان التفات و عنایت خاصی

به خواجه شیراز دارد، و در آثار خویش بیشتر به اقتضا و استقبال غزلهای آسمانی «لسان الغیب» پرداخته، که نمونه‌ای از آن را می‌آوریم:  
حافظ گوید:

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود  
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود  
امام گوید:

کاش روزی به سر کوی توام منزل بود  
که در آن شادی و اندوه مراد دل بود  
خواجه گوید:

در همه دیر معان نیست چو من شیدایی  
خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی  
امام گوید:

جز سر کوی تو ای دوست ندارم جایی  
در سرم نیست بجز خاک درت سودایی  
حافظ گوید:

دوستان عیب من بیدل حیران مکنید  
گوهری دارم و صاحبنظری می‌جویم  
امام گوید:

من درین بادیه صاحبنظری می‌جویم  
راه گم کرده‌ام و راهبری می‌جویم  
بسیاری از شاعران غزلهایی با قافیه و ردیف «هیچ» ساخته‌اند، که از میان آنان دو تن، یعنی  
شفایی اصفهانی و حزین لاهیجی، با یک ردیف و قافیه و یک بحر «هیچ» را ردیف قرار داده، و  
عاشق اصفهانی در همان بحر و همان ردیف لیکن با قافیه دیگر غزل ساخته‌اند.

حکیم شفایی گوید:  
مایم و همین خاطر افگارو دگر هیچ  
در ساخته با راحت و آزارو دگر هیچ

حزین لاهیجی گوید:

مایم و دلو آرزوی یارو دگر هیچ  
قادص برسان مژده دیدارو دگر هیچ  
عاشق اصفهانی گوید:

در باغ تو حق نفس باد صبا هیچ  
در کوی تو آمد شد بیحاصل ما هیچ  
امام گوید:

مایم و یکی خرقه تزویرو دگر هیچ  
در دام ریا بسته به زنجیرو دگر هیچ

حکیم سبزواری - مخلص به «اسرار» - را غزلی است، با ردیف «عشق»؛ گوید:

نقش دیوان قضا آیتی از دفتر عشق      آسمان بی سرو پایی بود از کشور عشق  
امام گوید:

وہ چه افراشته شد در دو جهان پر چشم عشق      آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق  
\* \* \*

### تأثیر امام بر ادب معاصر

وجود امام، رضوانا... عليه، در جهات مختلف منشأ خیرات و برکات بسیار گردیده و در کلیه شئون جامعه تأثیری ژرف بر جای گذاشته‌اند. نهضتی را که معظم له آغاز کرد تا آنجاکه به پیروزی انقلابی عظیم انجامید موجب دگرگونی شگرفی در جمیع امور گردید، از جمله در عرصه ادب و هنر تطور و تحولی ژرف به وجود آورد؛ اهل قلم و شاعران را برانگیخت تا با نگارش مقالات و سروdon اشعار، مفاسد و مطاعن نظام جور و فساد را بازگویند و با این وسیله کارآمد و مؤثر حرکت انقلاب را سرعت بخشنید. این تحرک حتی در دوران تبعید آن رهبر آگاه با الهام از سخنان و اعلامیه‌های آن حضرت ادامه یافت تا در آستانه پیروزی روبروی فزونی نهاد و تدریجاً به اوچ اعتلا رسید؛ بدسان که شاعرهای پر شور انقلابی از چشم‌های سار عواطف عامه خلق جوشیدن گرفت و کران تا کران مرزها را در نوردید.

آنان که شاهد آن دوران پر شکوه و آن رستخیز عام بوده‌اند شور و هیجان و فضای آکنده از عشق و ایمان آن ایام هرگز از خاطر شان محو نخواهد شد. آن روزهای فراموش نشدنی نیز منشأ پدید آمدن آثاری شورانگیز گردید.

پس از پیروزی انقلاب و استقرار حکومت اسلامی، مرزهای ایران زمین به فرمان استکبار مورد تهاجم و تجاوز دشمن واقع شد و خصم بدنهاد از پی امتحانی انقلاب با همه توان بدین خاک مقدس تاختن آورد که با دم گرم و مؤثر آن مقتدای ربانی امت سلحشور و قهرمان ایران با دلاوریها و حماسه آفرینی‌ها با دشمن مقابله کرد و با خون مقدس خود نقشی از غیرت و شرف بر صحیفه تاریخ رقم زد که تا ابد بر جای خواهد ماند. این حادثه نیز بایی تازه در ادبیات و هنر گشود و سبب به وجود آمدن آثاری جاوید و ماندگار گشت.

عامل مهم دیگر در تحول ادبی، مکاتیب و آثار منتشر امام است که در شیوه نگارش فصلی تازه باز کرد. هرچند که در این مقام سخن گفتن از نشر امام مورد نظر نیست اما دریغ است فرازی چند از آثار منتشر آن عارف بالله رازیب و زیور این مقال نسازیم. حضرت امام در دیباچه پیام خود به حوزه و جامعه روحانیت می‌نویسد:

سلام بر حماسه سازان همیشه جاوید روحانیت که رساله علمیه و عملیه خود را به دم شهادت  
و مرکب خون نوشته‌اند و بر منبر و وعظ و خطابه ناس، از شمع حیاتشان گوهر شب‌جراغ

ساخته‌اند. افتخار و آفرین بر شهدای حوزه و روحانیت که در هنگامه نبرد، رشته تعلقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عقال تمنیات دنیارا از پای حقیقت علم برگرفتند و سبک‌الان به مهمانی عربستان رفند و در مجمع ملکوتیان شعر حضور سروده‌اند... .

آنان که حلقة ذکر عارفان و دعای سحر مناجاتیان حوزه‌ها و روحانیت را درک کرده‌اند در خلصه حضورشان آرزویی جز شهادت ندیده‌اند.

چنانکه می‌دانیم در دوران حیات پربرکت آن حضرت از آثار منظوم معظم له، جز قطعاتی پراکنده، منتشر نگردید. پس از ارتحال آن بزرگوار، انتشار نخستین غزل ایشان ذوقی در شاعران و سرایندگان وارد تمندان آن مراد و پیر برانگیخت تا به اقتفا و استقبال، و تضمین سروده‌های ایشان بپردازند. اگر محققی در گرداوری و احصای آثاری که به پیروی از اویین غزل منتشر شده ایشان سروده شده اهتمام ورزد، آن‌گاه پدیدار می‌گردد که تنها همین یک غزل چه تأثیری در ذهنها و اندیشه‌ها داشته است.

چون آثار منظوم امام، یعنی حکایت شوروحال و ذوق عالمی دینی و مرجعی که خود حافظ احکام شرع و آیین مبین بود و مظہر تقوا و تقدس، انتشار یافت رخنه‌ای در حصار جمود و تحجر افکند و ظاهر بینان را تکان داد، و کسانی از آنان تبیه یافتدند که عیب عارفان کردن ناشی از تنگ‌نظری و تنگ‌بضاعتی است.

ارتحال آن روح قدسی، رستاخیزی بزرگ را باعث گشت و شیفتگان و دلدادگان آن حضرت از شاعران و سخنوران مراثی و غمنامه‌هایی آکنده از تأثیر و مالامال از شورو احساس به سلک نظم درآوردند که به یقین می‌توان گفت بعداز پیامبر خدا (ص) و ائمه هدی (ع) در فقدان هیچ بزرگی، شاعران اینهمه سوگنامه و مرثیه نسروده و اینچنین دردمدانه سخن نگفته‌اند، سروده‌هایی که در میان آنها آثاری بس شیوا ورسا وجود دارد که از ذخایر گنجینه شعر پارسی بشمار می‌آید و در تاریخ ادب این دیار بر جای خواهد ماند.

در پایان یادآوری چند نکته به نظر ضروری رسید:

- ۱- معظم له گاه در برخی از اشعار خود تصرفاتی کرده بر روی حرف و کلمه‌ای قلم کشیده و به جای آن، حرف و کلمه‌ای دیگر مرقوم داشته، و برخی از اشعار را نیز بازنویسی کرده‌اند.
- ۲- از آنجا که سروده‌های بسیاری در قالب‌های گوناگون، همانند غزل، قصیده، مثنوی، رباعی، قطعه، مسمط، و ترجیع بند، از حضرتش به جامانده و اکنون همه آنها یکجا به طبع می‌رسد، تدوین و ترتیبی خاص بدانها داده شده است، از این قرار: نخست «غزل»‌ها قرار دارد، زیرا کمیت آن از دیگر قالبها بیشتر است؛ پس از آن به ترتیب: «رباعی‌ها، «قصیده‌ها»، «مسmet‌ها»، «ترجیع بند»، و «قطعات و اشعار پراکنده». کلیه قالبها به ترتیب حروف «رؤی» مرتب شده، و شعرهای متفرقه دیگر نیز بر همین ترتیب نظم یافته است.
- ۳- « واحد ادبیات» مؤسسه، بخشی به عنوان «شناسنامه سروده‌ها» تنظیم کرده و در پایان دیوان

افزوده است؛ در این بخش ویژگیهای فنی هر شعر، از نظرگاه عروض و قافیه و بدیع و معانی و بیان و سبک‌شناسی - به دقت و اختصار - بیان گردیده است؛ بدین ترتیب:

- نام شعر
- مطلع شعر
- وزن شعر (بحر شعر بازحافات آن، همراه با تقطیع براساس افاعیل مصطلح و علایم متعارف، قید شده است)
- قالب (قالب هر سروده مشخص گردیده که غزل است یا قصیده یا...)
- تعداد ابیات
- سبک (سبک هر سروده، عراقی یا خراسانی، بیان شده است)
- تاریخ سرایش شعر
- قافیه (همه حرفهای قافیه نام برده شده است)
- ردیف (اگر شعر دارای ردیف بوده، ردیف آن مشخص شده است)
- هنر شعری و بلاغی (کلیه آرایه‌ها و صنایع، لفظی و معنوی، و نیز مصادیق معانی و بیان، در ذیل هر سروده مشخص گردیده است)

همچنین اصطلاحات خاصی که امام در اشعار خود به کار برده‌اند، به اختصار و اجمال شرح شده است.

۴- حضرت امام در دوران جوانی غزلیات فراوانی سروده بودند و آنها را در دفتری نیز گرد آورده بودند؛ متأسفانه در جریان سفرهای پیاپی، این دفتر مفقود گردید. پس از آن نیز سروده‌هایی از ایشان در دست بود که برخی به خط خود ایشان ثبت دفتر گردیده بود، و تعدادی نیز به وسیله همسر گرامیشان استنساخ شده در دفترچه‌ای گردآوری شده بود؛ این دفتر نیز در جریان تغییر مکرر محل سکونتشان مفقود گردید. برخی از دستنوشته‌های باقیمانده، در پی هجوم مأموران ساواک به منزل و کتابخانه شخصی ایشان از دست رفت؛ اما نسخه‌ای چند از آثار منظوم قدیمی ایشان، که در دست ارادتمندان و دوستان آن حضرت چونان امامتی ارزشمند نگاهداری می‌شده، به تدریج برای « مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی » ارسال گردید، که این آثار در مجموع برای دیوان شعری که اکنون طبع آن به پایان رسیده است دستمالی مهمی گردید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت امام بنایه خواهش و اصرار فراوان بانو فاطمه طباطبائی، همسر فرزند گرامی ایشان، حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی، اشعاری در قالبهای متنوع و با مضامین عرفانی سرودند که خوشبختانه همه نسخه‌های خطی این سروده‌ها در مؤسسه نگهداری می‌شود. بخشی از این سروده‌ها پس از رحلت امام در چند دفتر با عنایین: سبوی عشق، باده عشق، نقطه عطف، و محروم راز منتشر گردید، و اکنون

تمامی سروده‌های اخیر امام و آثار به دست آمده از سروده‌های قدیم آن حضرت در این مجموعه به علاقه‌مندان ادب و عرفان اسلامی تقدیم می‌گردد. ضمناً مقدمه بانوی گرامی، فاطمه طباطبائی، بر مجموعه باده عشق، که در آن از انگیزه امام در سروden اشعار و غزلیات اخیرشان سخن گفته‌اند، در پی این دیباچه درج گردیده است.

حال که آن امام عاشقان و مقتدائی عارفان رخت به دیار ملکوت کشیده و در جوار رفیق اعلیٰ آرمیده است، مجموعه آثار منظوم آن حضرت در یک مجلد در دسترس مشتاقان و ارباب معرفت قرار می‌گیرد. امید است که حقایق و معارف آن، سالکان الی الله را چراغ راه و عارفان را شمع جمع و مناجاتیان را ذکر خلوت انس باشد. اینک آن روح قدسی، که اسلام را از پس قرنها غربت و هوان تجدید کرد و دیگر بار سبب شکوه و عزت مسلمین گشت، در رضوان الهی و جایگاه صدق، نزد ملیک مقتدر، مقام گرفته و آن نفس مطمئن در جوار محبوب مأوا گزیده، بر روان تابناکش صلوات و سلام نثار می‌کنیم و بر تربت منور او درود و تحیت می‌فرستیم.  
**جزء الله عن الإسلام والMuslimين خير الجزاء**.

#### واحد ادبیات

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

نفحاتُ وَضْبِلَكَ أَوْقَدْتُ جَمَرَاتَ شَوْقَكَ فِي الْحَشَا  
زَغْمَتْ بِهِ سَيْنَهِ كَمْ آتَشَى كَهْ نَزْدِ زَبَانَهِ كَعَاثَا  
تُوْ چَهْ آيَتِيْ بِهِ جَهَانِيَانَ كَهْ صَدَائِيْ صَبَحَةَ قَدْسِيَانَ  
گَذَرَدْ زَ ذَرَوَهْ لَامَكَانَ كَهْ خَوْشَا جَمَالَ اَزْلَ، خَوْشَا

امام عزیزم، مرشد و مرادم!

مسئلان نشر آثارت از من خواسته‌اند تا دانسته‌های خود را پیرامون نحوه سروden اشعار  
عارفانه‌ات بنگارم تا دریچه‌ای به یکی از ابعاد وجودت پیش چشم مشتاقانت بازگردد؛ اما چون قلم  
به دست می‌گیرم، غم فقدانست امامت نمی‌دهد و اندوه هجرانت رهایم نمی‌کند، آخر خانه ما را  
بی تو نوری و فروغی نیست جای خانه نشان از تو دارد و شمیم وجودت همه جا را آکنده  
است. علی کوچکت پیوسته تورا می‌جوید و همواره از تو می‌پرسد و از آنجا که به او گفته‌ایم تو در  
آسمانهایی همیشه به شوق دیدارت به آسمان و ستارگان خیره می‌شود.  
اکنون بیش از سه ماه از سفر روحانی تو می‌گذرد و همه روزه مشتاقان تو در حسینیه و  
خانه‌ات گرد هم می‌آیند و عاشقانه می‌نالند و عاجزانه می‌گریند و رهگذرت را از خانه تا حسینیه  
گلریزان می‌کنند.

پدرم! تو که از حال عاشقانت آگاه بودی، تو که از جان شیفت‌های خبرداشتی و می‌دانستی که  
من شیدا و بیقرار تو هستم، چگونه تنها یم گذاشتی آخر آن که عمری را در پرتو وجود تو سپری  
کرده، در ظلمات چگونه تواند زیست؟!

در این شب سیاهم گم گشته راه مقصود  
از گوشهای برون آی ای کوکب هدایت  
شرح این هجران و این خون جگر را به فرصتی دیگر می‌گذارم و به آنچه خواسته‌اند  
می‌پردازم، که:

جان پرور است قصه ارباب معرفت رمزی برو بپرس و حدیثی بیا بگو

زمانی که به اقتضای رشته تحصیلی، یکی از متون فلسفی را می‌خواندم، بعضی عبارات  
دشوار و مبهم کتاب را در موقع مناسب با حضرت امام (قدس سرہ) در میان می‌گذاشت. این  
پرسش و پاسخ به جلسه درس بیست دقیقه‌ای تبدیل شد، تا یک روز صبح که برای شروع درس  
خدمت ایشان رسیدم دریافتیم که ایشان با یک رباعی به طرز هشدارم داده‌اند:

فاطی که فنون فلسفه می‌خواند از فلسفه فاء و لام و سین می‌داند  
امید من آنست که با نور خُدا خود را ز حجاب فلسفه برهاند

پس از دریافت این رباعی، اصرار مجددانه من آغاز شد و درخواست ایيات دیگری کردم. و  
چند روز بعد:

فاطی! بسوی دوست سفر باید کرد  
هر معرفتی که بوی هستی تو داد  
از خویشن خویش گذر باید کرد  
دیوی است به ره، از آن حذر باید کرد  
تقاضای مدام من کم کمک مؤثر می‌نمود، چراکه چندی بعد چنین سروندند:

فاطی: تو و حق معرفت، یعنی چه؟!  
ناکرده سلوک، موهبت یعنی چه؟!  
دريافت ذات بی صفت، یعنی چه؟!

این پندآموزی و روشنگری امام را که در قالب رباعی و در نهایت ایجاز آمده بود به جان  
نیوшиدم و آویزه گوش کردم و سرمست از حلوات آن شدم، ناگاه دریافتیم که نظری چنین پیامهایی در  
باب معرفت، دریغ است ناگفته ماند و نهفته گردد. لذا با سماجت بسیار از ایشان خواستم که  
سرنشتہ کلام و سرودن پیام را رها نکنند. اعتراف می‌کنم که لطف بی کران آن عزیز چنان بود که  
جُرأت اصرارم می‌داد و هر دم بر خواهشهاي من می‌افزود. تا آنجا که درخواست سروden غزل  
کردم و ایشان عتاب کردند که: «مگر من شاعرم؟!». ولی من همچنان به مراد خود اصرار  
می‌ورزیدم و پس از چند روز چنین شنیدم:

تا اوست، غبار چون و چندی نبود  
بنگذار هر آنچه هست و او را بنگزین

\* \* \*

عاشق نشdi اگر که نامی داری  
دیوانه نهای اگر پیامی داری  
مستi نچشیده‌ای اگر هوش توراست  
ما را بنواز تا که جامی داری  
روزها می‌گذشت و امام بهای خواهش‌های مُلتمسانه‌ام را هراز چندگاه با غزلی یا نوشته‌ای  
می‌پرداختند.

در این مرحله بود که دیگر هیچ درنگی را روانداشت. نخست مجموعه رُباعیها را به همسرم احمد نشان دادم که او نیز با شوقی و افرمراه بی‌گیری امرواداشت سپس دفتری خدمت امام بُردم و از ایشان تقاضا کردم به تناسب حال، سُروده‌ها نصایح و اشارات عارفانه خود را در آن دفتر مرقوم دارند.

... و چنین بود که آن کریم درخواست مرا اجابت کرد و از خوان معرفت و کرامت خویش توشه‌ای نصیبیم فرمود و مرا مکتوبی بخشید که به غزلی ختم می‌شد و جواب مُثبتی به درخواست مُصرّانه من بود.

اینک ثمره آن تلاشها یعنی این میراث گرانقدر را در اختیار مؤسسه محترمی که آثار اورا دنبال می‌کند می‌گذارم تا به عاشقان امام هدیه کند و جان مُستاقانش را با زلال این چشممه‌سار سیراب سازد. در این زمینه گفتنی‌های دیگری دارم که اگر خُداوند فرصتی بخشد بازگو خواهم کرد.

در غم او روزها بیگاه شد  
روزها با سوزها همراه شد  
تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست  
روزها گرفت، گو رو، باک نیست

فاطمه طباطبائی

۱۳۶۸/۶/۲۳

غزل



عید نوروز

## نوروز و زیده است به کوه و صحراء

جامه عدسوشند، هده شاه وحدگدا

بلل باغ جنان را نبود راه به دست نازم آن مُطربِ مجلس که بود قبله نما

صوفی و عارف از این بادیه دور آفتد جام می‌گیر ز مطرب که روی سوی صفا

همه در عید به صحراء کستان بروند من سرمهت ز میخاهه گئم رو جندا

عید نوروز مبارک بـغـنـی و دـرـوـیـش پـاـرـدـلـارـ زـبـحـانـهـ درـیـ رـاـگـمـشـ

گر هر آرَه ب در پیر خرابات دهی      ب سرو جان به سویش را د نور دهم، نه ب پا

سالما در صفتِ اربابِ عالم بودم

تما به دلدار رسیدم نگفشم باز خطا

## خُن خَام

آلایا ایهُسا اساقی زمی پُرساز جامِ را

که از جانم فرود ریزد هوای نگن و نامِ را

از آن می ریزد رَجَامِ که جانم را فاسازد بُزون سازد هستی هسته نیرگن و دامِ را

از آن می ده که جانم را ز قید خود را فاسازد بخود گیرد ز مامِ را فرود ریزد مفت امِ را

از آن می ده که در خلوکتِ رندان بی حرمت بحُم کو بد بجودِ مرا بحُم ریزد قیامِ را

بُودی در حَسَمِ قدس گلرو یان بیحَانه که از هر روزنی آیم گلی گیرد بحُب امِ را

روم در جرگه پیشان از خود بی خبر شاید بُزون سازند از جانم بی انگار خامِ را

تو ای پیکت بکت باران بیای عَدَم اَنْ بدر میادار آن وادی رسان مج و سلامِ را

بساغر خستم کردم این عَدَم ام در عَدَم نَهَا

به پیر صومعه برگو بیین خُن خَامِ را

## جان جهان

بَوْدَلْ بَسْتَمْ وَغِيرَتُوكَسِي نِيتَ مَرَا

جُزْرَتُوايِي جَانَ جَهَانَ؟ ادرسِي نِيتَ مَرَا

عَاشَرَ روَى توَامِي گُلْ بَشَلْ وَشَالْ      بَجْدَاعْسِيرَتُو هَرَكَرَنْهُوسِي نِيتَ مَرَا

باَتوَهَسْتَمْ زَوَهَرَكَرَنْشَدَمْ وَذَوَالِي      چَتوَانَ كَرَدَكَهَانَكَ جَرَسِي نِيتَ مَرَا

پَرَدَهَ ازَرَ روَى هَيْنَدَازَجَانَ تَوَقْسَمْ      غَيرَ دِيدَارُ رُختَ مُلْهَمِسِي نِيتَ مَرَا

گَرَنْبَاشِي بَرَمِي پَرَدَكِي هَسَهَ جَابِي      اَرَزَشَ مُدَسْ حَوَبَالْ مُكَسِي نِيتَ مَرَا

مَدَهَ ازَرَجَتْ وَازَحَورَ وَصَورَمَ حَسَبِي

جَرَزَخَ دَوَستَ نَظَرَنَوِي كَسِي نِيتَ مَرَا

## شرح حبلوه

دیده ای نیست بسید رخ زیبای تو را

نیست کوشی که همی شنود آوای تو را

به پرستی نشود حبشه برخوان تو در راه کس نجود بمحبتان حبشه اثر پامی تو را

رها رو عشقتم و از حبشه قد و مسد بسیار بد و عالم مدحشم روی دل آرامی تو را

فامت سرمه قدان را به پسیزی نخرد آلمد در خواب بسید قد ععنای تو را

بکجا روی من اید که تو اش قبله ای آلمد جوید بحیثه م نزل و مادای تو را

همه جا ننزل عشق است که یارم بهم جا کور دل آلمد نیابد بمحبتان جای تو را

با گله گویم که مذید است نه بسید بمحبتان جرخم ابر و جرزلف چلپی پامی تو را

دکه علم و حبشه دبت در عشق کشود آلمد مید است ببر علت سودای تو را

بگننم این فتسلم و پاره گننم این فقر

توان شرح گننم حبلوه والا می تو را

## دریایی جمال

سر رفت به کناری زن فرخارگش

ماجهان محو شود، خرقه کشد سوی فنا

برکوی تو ای قبله دل راهی نیست درنه هسگز نشم راهی وادی بمنا.

از صفائی گل رویی تو سرکنس بخورد برگند دل رسمیم و گند رو به صفا.

طاق ابرویی تو محراب دل و جان من من کجا و تو کجا؟ زاهد و محراب کجا؟

ملحد و عارف و درویش و خراباتی دست همه در امر تو هستند و تو فرمان نفرما

خرقه صوفی و جامی و شمشیر جاد قبله کاهی تو و این جله همسه قبله نا

رسم آیا به وصال توکه در جان منی نیست رو هجر رویی تو که در جان منی نیست رو

ما همسه بمح و تو دریایی جالی؛ ای دست!

مجن دریاست عجب آنکه نباشد پدر

## سکت نیست

جُزْغۇش تو بِسْح نىت اندر دل ما  
عشق تو سر شە كىشە اندر گۈل نما  
اسعار و بىشىنابىن سىنگىزدۇ با آن ھەسمە جىز و بىجىشىن مىڭىل ما  
باشىخىمكوكە راھ من با طىل خۇم بىر جىز تو بىخت دىزىد با طىل ما  
گرساڭىز او مازلى سىر كىندۇ خود سکت نیست بودىن زىل ما  
صد قافىن دل بار بىقصىدىتىندا بىرجاي بىما زايدىن دل غامىل ما  
گر نوح زغرق سوئى ساھىل رەپەت  
اين عىندىق شىدن بىرى بودى ساھىل ما

## لب و دست

کرچه از هر دو جهان پسح نشد حاصل ما  
غم نباشد، چوبود هم تو ام در دل ما  
حاصل کون و مکان، جمله ز عکس ز خوت  
پس همین بس که همه کون و مکان حاصل ما  
جمله اسرار نهان است درون لب دست  
لب گشای، پرده برآمد از از این شکل ما  
یا گوش یا برگان زین قصر تک مر  
یا برگن ساز ز دل این هوس باطل ما  
لایم طوف حريم تو نبود یم اگر  
از چه رو پس رمحبت بر شتی گل ما؟

## خانقاہِ دل

الَا يَا ايَّهَا السَّابِقُ بِرُوْنَ بِرَحْمَتِ لِهَا

که جامت حل نماید میسر است ارکلها

بی بر بند راه عسل از خانقاہِ دل که این ارجمندانون هرگز نباشد جامی خانها

اگر دل بسته ای بر عشق خان جامی خان اکن که این میخت از هرگز نمیست جرم او ای لید

و هرگز از نشتمی کمتر از آنی بخود آئی بروون شو بی درگفت از مرز خلوکا و غلها

چهار گلها ای باع دوست رکن آن صنم دید جدایشی زبانع دوست دریانا و ساحلها

تو راه جنت و فردوس اد پیش خود دیدی جدایشی زر راه حق و پیوستی باطلها

اگر دل داده ای بر عالم هستی بالا

بخود بستی زمان عنت کبوتنی بس سلا



## آفَاب نیمه شب

ای خوب رخ که پرده نشینی دلی جا.

ای صد هزار جلوه گرد باز در تقا.

ای آفَاب نیمه شب ای ماه نیم روز      ای خجسم دور بین کنه ما هی ن آفَاب

کیهان طلایه دارت و خورشید سایه      گیومی خور حسینه ناز تورا ، طناب

جانهای قدسیان همه در حسرت بهز      دلماهی خوریان هرسمه در فرقه گها

امنودج جمالی و اسطوره حب لال      دریایی بی کرانی و عالم هرسمه سر ز

آیا شود که نیم نظر سوی ما کنی      نا پرگشوده کوچ نماییم از این قبا.

ای جلوه ات جهان ده هرچه خبر دو      ای غرہ ات هلاک کن هرچه شیخ و شاه

چشم خراب دوست خرام نموده است

آبادی دو کون بهشت بان این هرگز

دریا و سراب

ماراره کُنْسید دَراین رنج بِ حساب

با قلب پاره پاره و با سینه امی کباب

عمری گذشت در غم هجران دی دست  
مُرغم درون آتش و ماهی بُرون آب

حال نش نصیبم از این رنج وزندگی  
پری رید غرق بطالت پس از شباب

از درس و بحث مدرسه ام حاصلی نشد  
کی میتوان رسید بدَریا از این سراب

هر چند اکر فتم و هر چند زدم  
چیزی نبود عنیزیر جانی پس از حباب

نان امی عزیز فضل جوانی بهوش باش!  
در پری از تو هیچ نیای عزیز خواب

این جا همان کد دعوی ارشاد میکند  
در خرد شان بغیر میشم تجنه امی بیا.

ماعیب و نقص خویش و کمال و جال غیر  
پنهان نموده ایم چو پسیمی پس خصاب

دَم در نیارو و فستر بهبوده پاره کن

ما کنی کلام بهمده کفث ارنا صواب

## درگاهِ جمال

هر کجا پا بهی حُسْن دی آنجا پیداست

هر کجا سر بهی سَبَدَه که آن زیبا است

همه سرگشته آن زلفِ چلپایی پنهان  
در غمِ هجر خوش این بسمه شور و غوغایت

جمله خوان حُسْن تو بسخود آوردند  
این چرخی است که گنجینه پیر و بُزنا

عاشقان صدرِ شیخان جهان مُند  
سر فراز آنکه بدرگاهِ جمال توکد است

فارغ از ما و منت آنکه بکوی تجذیب  
غافل از هر دو جهان کی بحوالی من ماست

برکن این حسن و آسوده این بُت بکُن!

به در عشق و دادی که آن قبله نما است

## سخن‌دل

عاشق دوست زنگش پیدا است

بی دلی از دل سگش پیدا است

نوان نرم نمودش به سخن این سخن از دل سگش پیدا است

از در صلح بروان ناید دوست دیگر امروز زنگش پیدا است

می‌زده است از روح سرخش پرید متی از چشم قشکش پیدا است

یار امشب پی عاشق کشی است من گنومیم؛ زنگش پیدا است

رازِ عشق تو گنومید «هندی»

چه کنم من که زنگش پیدا است



## مکتب عشق

اگه داں می زند برآش جامن حبست

اگه روز افزون نماید در من آخ طبیعت

انچه روح افراست جام باده از دست نکارا  
    فی مدّس، فی مرّقی، فی حکیم و فی خطیب

سر عشم، رمز در دم در حشم کیوی یار است  
    کی بجمع حلقه صوفی و اصحاب صدیق

از «فوّحاتم» نشد فتحی و از «مصلح»  
    هرچه خواهیم در درون جامه آن لغایت

در دمی جویند این وارستگان مکتب عشق  
    اگه درمان خواهد از اصحاب این مکتب غیر است

بُرْصَه ای جی خواهیم از جام تو تابیوس گردیم  
    هوشمند از لذت این بُرْصَه می بی نصیحت

محج لطف دوست در دنیا عشق بی کرنا

کاد در اوچ فر از دگاه در عشق شیخت

## رُخْ خُورشید

عیب از ما است اگر دوست زما نموده است

دید و بخشامی که بسینی سمه عالم طور است

لاف کم زن که نسبید رُخ خورشید جان چشم خاش که از دیدن نور می کور است

یار باین پرده پشت دار که در دیده است باز کن تا که بسینم سمه عالم نور است

کاش در حلقه رندان حسیری بود دوست سخن آن خبا نه ز ناصر بود از منصور است

و امی اگر پرده دز اسدار بینقدر روزی فاش کرد که چه در حسره ای دیگر است

چکنسم ما به سرکوی تو ام را و دهنده کاین سفر تو شه همی خواهد داین دوست است

و ادمی عشق که بی ہوشی و سرگردانی است مدعی در طبعش بوالموس و معروف است

لَبَ فِرَدَتْ هَرَانْ کَسْ رُخْ چَاهِ شَدِیْمَ اَنَّكَ دَحَتْ كَنْدَ اَزْ كَفَهَهَ خَوَدَ مَسَرَدَتْ

وقت آن است که بنشینیم و آدم در درم

به همسه کون و مکان مدحت او مسطور است

## عاشق سخن

پرده بردار زیخ چهره گشان از بست

عاشق سخن را دیدن ویت ہوست

دست از دامن دست نخواهیم بود  
تمدن دلشدہ رایک میں دیکت نہست

بهم خوبان بزرگیا میت امی مای خس  
فی مثل در بر دیریا می خروشان چوست

مرغ پرسخن را نیست نصیبی زیما  
عرضه جو لامکه زاغ است دنوا می بکست

داد خواهیم غم دل را بکجا عرض کنم  
که چون دادستان است چون نیاد رس

این هست غلغل و غوغای که در آفاق بو

سوی دلدار روان بهم بامکن جرس

مذهب رُمان

آنکه دل بگسلدار هر دو جان درویش است

آنکه بگذشت زپید او نهان درویش است

خرقه و حائفه از مذهب رُمان درویش است آنکه دوری کن دازاین از آن درویش است

نمیست درویش که دارد کله درویش است آنکه نادیده کله و سر دو جان درویش است

حلفه ذکر می ارمی که ذاکر میراست آنکه ذاکر بشناسد بعین درویش است

هر که در جمیع کسان دعوی دارویش است بحقیقت نکه باور دزبان درویش است

صوفی ای کو به او ای دل خود شد درویش

بندۀ همت خویش است چنان درویش است

دیدارِ یار

عشقِ خوار بستهٔ سویدایی جان ماست

ما خاکسار کوے تو نادر تو ان ماست

با حشدیان گلو که شما و قصور خویش آرام مایه سر دروان ماست

فردوس و هرچه هست در آن قبرت قبیح رنج عنسی که می رسدا ز او از آن ماست

بامد عی گلو که تو و جنت لتعیم دیدار یار حاصل سر نهان ماست

ساغر یار و باده بریز و کرشمه کن کای عشمہ روح پر در جان فروان ماست

این باهشان و علم فردشان و صوفیان

می شنوند سه انجپ که در دیزبان ماست

## سبوی عاشقان

بر حسیر مطر با که طرب آرزوی هاست

چشم خراب ب یار و فادار سوی هاست

دیوانگی عاشق خوبان زباده است متی عاشقان خدا از سوی هاست

ما عاشقان رفتله کوه حدایتیم روح الایین به "سدره" پی جستجوی هاست

گلشن کن کنید میکده رایی قلدران طیر بیشتر می زده در گفکتوی هاست

با نظر بان گمک که طرب افراد کنند دست گدا می صومعه بالا بسوی هاست

ساقی بریز باده گلگون به جام من این خشم پر زمی سبب آردوی هاست

باد بخار پرده رخسار او کشود سرخی گل زد برآشغته روی هاست

ای پردگنی که جلوهات از عرش نمکد

هر رخت عجین به بن موی موی هاست

## قبله محراب

خم ابردی کجت قبله محراب من است

تاب گیوی تو خود را زتب قتاب من است

اَلَّا دل را به نیایش اَكْرَرَ آدَابِي هَسْتَ  
ياد ویدار رُخ و مُوی تو آدَابِي هَسْتَ

اَنْجَپَهْ دِيدَمْ حَسَرِیْغَانْ هَمَهْ هَشَیْارِیْغَانْ  
دَصَفْ مَمَیْ زَدَهْ بَیْدَارِمَیْ مَنْجَابِيْ هَسْتَ

دَرِیْمَ عَلَمْ وَعَلَمْ مُعْبَیْانْ غَوَطَهْ وَزَمَدْ  
مَسَّیْ وَهَیْشَیْ مَمَیْ زَدَهْ كَرَدَابِيْ هَسْتَ

هَرَكَسِیْ اَلْكَنْشِ بُوزَشْ وَخَبَشْ طَلَبَهْ  
دَوَسَتْ دَرَطَاعَتْ مَنْ غَافِرَوْ تَوَابِيْ هَسْتَ

حَاشِ تَهْ كَهْ جُزَایِنْ رَهَهْ دَیْکَرْ پُوْیِمْ  
عَثَقَهْ دَمِیْ تَوَسَرَشَهْ بَحَلَهْ وَآبِي هَسْتَ

هَرَكَسِیْ اَرْعَنْمَ دَشَادِیْ اَسْتَ نَصِیْبَهِ اوْ رَا

ماَيَهْ عَثَرَتْ مَنْ جَامِ مَمِيْ نَابِي هَسْتَ

## دریای عشق

افسانه جهان دیوانه من است

در شمع عشق سخن نه پردازه من است

کیسوی یار دام دل عاشقان است حال سیاه پشت بخش دانه من است

غوغای عاشقان رخ غاز دل بران راز و نیاز ناہسته در خانه من است

کوی کنوی میکده هاب صفائی عشق طاق درواق روی توکاش ز من است

فریاد رعد ناله دل سورج بان من دریای عشق قطره مستانه من است

تاشد به لف یار برشانه آشنا

سجدود قدسیان بگمی شانه من است



## فُوَّاِيْ مَن

سَرْكُوْمِيْ تُوْ، بِهْ جَانْ تُوقْسُمْ جَائِيْ مَنْ اَتْ

بِخَمْ رَافْ تُوْ، دِرْ مِيكَدْهَ مَاْوَاءِيْ مَنْ اَتْ

عَارْفَانْ زَرْخْ تُوْ جَمَلَهَ طَلَوْمَنْدَ وَجَهُولَ اِينْ طَلَوْمَتَ وَجَهُولَ سَرْدَ سُودَاءِيْ مَنْ اَتْ

عَاشَقْ روْمِيْ تُوْ حَسْرَتْ زَدَهَ اَمَدَ طَلَبَتْ اِسْرَهَادَنْ بِهْ سَرْكُوْمِيْ تُوفْسَوَاءِيْ مَنْ اَتْ

عَالَمَ وَجَاهِلَ وَزَاهِدَهَ شَيْدَهَيْ تُونَهَ اِينْ نَهَارَقَمْ سَهَّلَ سُوبَادَهَيْ مَنْ اَتْ

زَرْخَهَشَ، جَلَوهَهَهَ، كَوْشَهَهَ، حَسْمَهَهَ اَنَهَ اِينْ هَوَاءِيْ دَلَ غَمَدَهَهَ شَيْدَهَيْ مَنْ اَتْ

مَسْجَدَ وَصَوْمَعَهَهَ وَبَكَدَهَهَ وَدِيرَكَنَسَهَهَ اِسْرَكَجَاهِيْ كَذَرَهَيْ يَادَ دَلَ آرَاهَيْ مَنْ اَتْ

دَرَجَاهِيمَهَهَ وَحَجَاهِيمَهَهَ وَجَاهِيمَهَهَ وَجَاهَهَهَ

اِينْ حَجاَبَهَهَ اَسْتَ كَهْ خَوَدَ رَازَ مُعَامَهَهَيْ مَنْ اَتْ

## خانه عشق

خانه عشق است و نرگل کاه عشاق حزین است

پایه آن بر تراز در واره عرش بیست است

این سر ابار امن کن می خورد کان او بارا با پیشان حالی وستی و بیوشی قرین است

از جهان هستی و ملکت جهان بیی بروان با گرد نیسی جویان عاشق سهمیشین است

مسکن سوداگران روی یار گل غذا است مرکز دلدادگان آن نگار حمہ بین است

پرده داران حسم فرمان وايان طبر لطفه بانی این بارگه آواره از روی زمین است

عافن این کعبه و ارسنه مدح این است

خادم این میکده دور ارث نمای آن این است

## هوای وصال

دیر بح و ناب گیسوی دلبـر زانـه است

دل برده فندـانی هر شاخ شـانـه است

جان در هوای دیدن رخـار مادـه است در مـسـبـدـکـنـسـهـشـتـنـهـشـانـهـ است

در صـیدـعـارـفـانـهـشـتـیـهـشـیدـکـانـهـ زـلـفتـچـوـدـامـهـشـتـیـهـشـیدـکـانـهـ است

انـدرـوـصـالـروـیـهـشـتـیـهـشـیدـکـانـهـ اـلـکـمـچـوـسـیـلـجـانـبـهـشـتـیـهـشـیدـکـانـهـ است

در کـوـیـهـشـتـیـهـشـیدـکـانـهـ باـیدـچـهـکـرـدـاـینـهـشـمـهـجـوـزـمانـهـ است

امـواـجـخـنـدـوـسـتـچـوـدـیـمـیـبـیـکـرـانـهـ اـینـمـتـتـشـهـکـامـغـشـهـشـدـکـرـانـهـ است

مـیـخـانـهـدـرـهـوـایـوـصـالـشـطـرـبـخـانـهـ

مـطـرـبـبـرـقـصـوـشـادـمـیـوـچـکـتـوـچـخـانـهـ است

## پرتو عشق

عشق اگر بالکشاید بجهان جاگم است  
گرگند حبلود در این کون و مکان جاگم است  
روزی ار رخ بنا مید ز نهان خن و خویش فاش کرد که به پیدا و نهان جاگم است  
ذره ای نیست به عالم که در آن غمیست باز کست آنکه کران تا به کران جاگم است  
گر عیان کرد و روزی خوش از پر غذیب همه سیند که در غیب و عیان جاگم است  
تاکه از رجسم و روان بر تو حباب است جما خود نبینی به همه حسم و روان جاگم است  
من چه کویم که جهان نیست بجز رپوش  
ذوا بجلالی است که بر دهربوزمان جاگم است



مبلاعی دوست

باد صبا ! گذر کنی آز در سرای دوست

برگو که دوست سر نمهد جز به پای دوست

من سر نمی خشم گرداند قدم با      من جان نمی دهم گرداند رهای دوست

کردی دل مرا ز فراق رخت کباب      انصاف خود بده که بود این سرای دوست

محجون اسیر عشق شد، اما چو من نشد

ای کاش کس حوض نشود مبتلای دوست



سبوی دوت

عمری گذشت و راه بسزدم به کوی دوت

مجلس تمام گشت و میدیم روی دوت

کلشن معطر است سرا پاز بوی یا گشتم هر چنان شنیدیم بوی دوت

هر جا که می روی زرخ یار روشن است خاش ار راه بسزدم سوی دوت

یخوارگان دلشدہ ساغر گرفته اند مارانی نصیب نشد از سبوی دوت

کوش من تو وصف رُخ یار نشود در ز جهان ندارد خرگشکوی دوت

با عافت لان بکو کر زرخ یار طاہر است کاوش بس است این تهمه در چشیوی دوت

ساقی ز دست یار به ما با ده می ده

برگیرمی تو نیز ز دست نکوی دوت

## سرِ جان

با که کویم راز دل را کس مرا هم زنست

از چه جویم سرِ جان ادر به رویم باز

مازگُن نَمَى تواني عَشْرَه کَنْ نَمَى شَنْه  
در دمَندِي را نَدِيدِم عَائِشَه اين نَهَست

حَلْفَه صَوْفَه وَدَير هَسْبَم هَرَگَزْ مَجْوَه  
رغَه بال وَپَرَزَه هَارَغَه هَسْمَه پَرَادَه

هَلَ دَلْ عَاجِزَه كَهَارَه است هَاسْخَه  
بَيْ زَيَان بَيْ دَلَان، هَرَگَزْ سَخَن پَرَادَه

سَرَمَدَه در راهِ جَانَه جَان بَكَت سَرَبَاه  
اَكَمَه سَرَدَه كَوَه دَلَه لَعْنَه، سَرَمَدَه

عَشَه جَانَه، رَيَشَه دَارَه دَلَه اَزْرَوَه  
عَشَه رَايَه جَامَه سَبُودَه، چَون وَرَايَه اَغَزَه

اين پريشان حالی از جام می نوشيم

اين بلي ما مصل دلبر بلي بلاد مازيه

## محل و لوحات

عاصم عاشق و جزوی از درماش نیت

کیست کاین آش افراد خد و جانش نیت

جز تو در محل و لوحاتگان نگری نیت  
این حدیثی است که آغاز شو پایانش نیت

راز دل را توان پیش کسی باز نمود  
جز برآورده است که خود حاضر و پیمانش نیت

با که کویم که بجز برآورده است نبیند هرگز  
آنکه اندیشه دیدار بضرماش نیت

نار کن نار که این بادیسا مانش نیت  
کوثر حشم کش بر من سکین بگز

سر خم باز کن و ساغر ببریم ده  
که بجز تو سر همیانه و پیمانش نیت

توان بست زبانش ز پریشان گونی  
آنکه در سینه بجز قلب پریشانش نیت

پاره کن دفتر و بشکن قلم و دم دهنده

که کسی نیت که سرگشته و حیرانش نیت

## ستی عاشق

دل که آشنت دوی تو نباشد دل نیت

آنکه دیوانه خال تو نشده عاتی نیت

ستی عاشق دل بخت از باده نوست      بجز این سیم از غرور گر حاصل نیت

عشق روی تو در این بادیه افکنند مر      چه تو ان کرد که این بادیه را حاصل نیت

بگذر از خویش اگر عاشق دل باخته امی      که میان تو و او و جزو کسی حاصل نیت

رَهْرَهْ عَشْقِي اگر حِسْنَه قَدْ وَجَادَ وَنَكِنْ      که بحسب عشق تو را رهرو این نشان نیت

اگر از حسل دلی صوفی و زاهد بگذا      که جز این طایفه را راه در این محفل نیت

بر حُمَّطَه او چک زنم چک زن      که حبیب این حاصل دیوانه لاعیتل نیت

دست من گیردار این خرقه سالوس رن      که در این حسن قهقهه بجز جایله حاصل نیت

علم و عیشه فان بجز ابات ندارد راهی

که مبنی نکند عشاقد ره چه حسل نیت

## حضرت رویی

امشب از حضرت رویت دکر آرامنیست

دلم ارامنگیست دکه دلار ارامنیست

گردش باغ نجوا هسم زوم طرف حمین پ رویی کلزار نجوم که گفت ارامنیست

من از آغاز که رویی تو بیدید گفتم در پی طلعت این خور و شانجا منمیست

من هیک دانه به دام تو به خود افراهم چه چنان بود که در ملکت جهان دامنیست

خاک کویش شوم و کام طبلکار شوم کرچه دانم که از آن کام طلب کامنیست

بهمه ایام چو «بندی سر راهش کیرم

گرچه توفیق نظر درسته ایامنیست

## هست و نیت

عالیم ام در ذکر تو در شور و غوغا هست و نیت

باده از دست تو ام در جام صلبی هست و نیت

نور رخسار تو در دلها فروزان شدیده عشق رویت در دل هر پری و بُرنا هست و نیت

بل ام در شاخ می خود تو را خواهد نجات داده بوی غظر موی تو در دشت و صحراء هست و نیت

در دل از رویی زرد می پیش او گفت بخوبت پاره پاره جامه صبر و شکیبا هست و نیت

جان من در راه آن دل بر فدا کش بخوبت جان خوبان بُرخی خاک دلارا هست و نیت

کار و ان عشق در رویایی او رفت و فرت

جان صد ها کار و ان در این تما هست و نیت

## راه و رسم عشق

آنکه سردر کوی او گنداشته آزاد است

آنکه جان نگفت دود در گاه او دلیده

نیستی را برگزین امی دست اندر راه عشق رکن هستی هر که بر زخم دارد آدم زایده

راه و رسم عشق بزیون از حساب نادوست آنکه هشیار است و بیدار است نیستی

سرخه ادن بر در او پا بر سرها دست است هر که خود را بست دامن پا بر سرخه نادست

سالما باید که راه عشق را پیدا کنی این راه رندان بیخت نیست آتسا

خرقه در دیش پسخون تاج شاهنشاهی ام ماجدار و حسن قدر دار از رنگ فتوافتاد

تا این سر رنگ بویی بوی دلبر نشونی

هر که این اغلال در جانش بود آماده

قصہ متنی

## آنکه دل خواهد، درون کعبہ و تسبیح است

آنچه جان چوید بدست صوفی نگذایت

## گفتمای فیلسوف و صوفی درویش شیخ در خور وصف جمال دلب فرزانیت

باگ کویم راز دل را، از که جو یم وصفیاً هرچه کویند از زبان عاشق و دیوانی

# هشمدان راگبو فسترنزندار سخن کانچه کویندا زبان بهبیش و مثانتی

ساغراز دست تو گر نوشم، بر جم اهی دست  
بی نصیب آن کس که او را ره براین پیمان

عاشقان دانست در د عاشق و سوزن فرا امکان بر شمع جا لست سوخت جز پردازی

حلفه کیو و ناز و عشه و حال لبـت غیرستان کـس نـه اـم عـنـیـر دـام و دـانـتـه

## قصہ مسی و رمز سخن دی و بیٹھے

عاشقان و انس د کاین اسطوره و افسانه

## میگاران

عاشقان روی اوراخانه و کاشانیست

مُرغ بال و پر شکسته فکر باغ و لانیست

گراسیر روی اویلی نیست شو پروا شو پای بند ملکت هست در خور پروانیست

میگاران رادل از عالم بزیدن شیوه امکنه رکن دبوی دارد لایق بخانیست

راه علم و حفل بادیو اگنی از هم جداست رسه این داده نادین امها دیوانیست

ست شود یوان شوار خویشتن بیکاره شو

آشنا دوست اهر عنیزین بیکاره شت



## طبیعت

غم دل با که گنویم که مرا یار نیست  
جز تو امی روح روان پسح مدد کاری

غم عشق تو به جان است و گنویم کسی که در این باعیشه زده غنوار نیست  
راز دل را نتوانم به کسی بگشایم که در این دیر معنان از گندم نیست  
ساقی از ساعت بربریز می دم بزد که در این مسیکده می زده هشیاری  
در د من عشق تو و بسر من بستر مگ جز تو آمی پیچ طبیعت پرستار نیست  
لطف کن لطف و گذر کن بسر بایم که به بیماری من جان تو بسیاری  
فلم سرخ کشم بر درق فستر خویش  
مان که در عشق من و حسن تو گفتار نیست

خرقه تزویر

مانیم و یکی حسره تزویر و دگر یه پسح

در دام ریاسته به زنجیر و دگر یه پسح

خود بینی و خود خواهی و خود کامل نفس      جان راچو روان کرد و میگیرد و دگر یه پسح

در بارگ دوست نبردیم و نمیدیم      جز نامه سر استه به تقصیر و دگر یه پسح

گمکنیده خرابات دگسته زبهه خلق      دل استه به پیش آمد تقدیر و دگر یه پسح

در دیش که در دیش صفت نیست گشاده      بر خلی حُن دادیده تحیر و دگر یه پسح

صوفی که صفاتیش نباشد نه در سر      جز بر در مرد زر و شمشیر و دگر یه پسح

عالیم که به اخلاص نیار استه خود را      علمش به جهانی شد تفسیر و دگر یه پسح

عارف که ز عرفان کتی چند فراخوند

بسته است به الفاظ و تعابیر و دگر یه پسح



## مُرُدَه دِيدَار

باد بچار مُرُدَه دِيدَار بَار دَاد

شاید که جان به مقدم باد بچار داد

مُلْلِ بِشَلَخ سَرَوْ دَرَ آوازِ دل فَرِیْب بَرَدَل نوید سَرَوْ قَدْ كُلْعَزَار داد

ساقی بِ جام باده در آن عَشَوْه و دَلَال آرامشی بِ جان من بَنی فَتَار داد

در بُوتَان عَشَق نَشَابِغِین نَشَت باید که جان به دَسْت بَنی می گُسَار داد

شیرین زبان من بَنْل بَنی خار بُوتَان جامی رعنم به خَرَو، فَرَنَاد وَار داد

تَاروْمی دَوْسْت دَید دل جان گَذَازَن

کَیْكَ جان بَدا دَرَرَه او صَهَه سَرَار داد

## پرواز جان

گر بسوی کو حپه دلدار راهی بازگرد

گر که بخت خننه ام با من دمی همسار گرد

گر نیم صبح چکا بی ره بکوی دوست یاه گر دل افسرده با آن سرد قدم همراه گرد

گر فی از درد دل عثاق شرحی بازگویه گر دل غمیده با عنخواه هم آغازگرد

گر سیمان عرضم مو ضعیفی رحمت آز گر بر صاحبدلان والا می و سرافراز گرد

در هواش سر پارم در قد وش جان بزمی گر برویم در کشید گر بنازی بازگرد

سایه افکن بر سرم امی سرد بستان نکونی

ما که جانم از جهان آماده پرواز گرد

## غم‌بار

باده از پیشانه دلدار هشیار می‌مادرد

بی خود می‌از نوش این پیشانه بیدار می‌نماید

چشم بیمار تو هر کس را بهینه از بیماری مدارد  
ما آبد این عاشق بیش از بیماری مدارد

عاشق از هر چیز دلدار دل برگنده خواهد  
چونکه با خود جرئت دید عشق گشایار می‌مادرد

با که بتوان گفت از شیرینی در غم با  
جز غم دلدار عاشق پیش غم خوار می‌مادرد

بر سر بالین بیمار رخت روزی گذرن  
بین که جرعنی تو بر بالین پرستار می‌مادرد

لطف کن امی دست از زخم پر گلشان گزئن

دل تهمت امی زد لبر غیر دیدار می‌مادرد

## حنگر غم

آن که ماراجعت با غم کرد، بشانید فرد

دیدی آن را پرسشی از حال زار ما نکرد

بر غم پنهان اگر خواهی کو ای آشکار      اشک سرخم را رو ان بگزین تو بر رخا زد

آتش دل را فرو بشانم ار با آب حشم      بر دو عالم احنگر غم می زنم با آه سرد

گرند خود رخسار زیبایی تو دید اندر چمن      گرد با و اند ریخ گل می فشند از چه کرد؟

می نیارم راستانت روی خود برداشت      گرد و صد بارم ز کوی خویشتن سازی تپزو

بسوم کر با من بیدل تو را باشد سیز      جان به کف گزند بسته با هم به میدان پر

«هندی» این بسرو د، هر چند او سادی نگذشت،

«مرد این میدان نیم من، گر تو خواهی بود مر»

## سفر عشق

بادلِ بگفت به سوی تو صنه بايد کرد  
 از سه خویش به تجناه کذربايد کرد  
 پس ما گفت ز میخانه شفای باید جست  
 از شفاجستن هر خانه حذر باید کرد  
 آنکه از جلوه رخارچو ما هست پیش است  
 بی گمان محب زده شن فتیر باید کرد  
 کرد می کده را پس پر یعنی ثاق کشود  
 پس از آن آرزوی فتح و نظر باید کرد  
 گر دل از نشنه می دعوی سرداری داشت  
 به خود آید که احساس خطر باید کرد  
 مرد و امی دوست که رندی سرخم را بگشود  
 باده نوشان لب از این ماده تربايد کرد  
 در رو جستن آتش کده سرما باید باخت  
 به جنا کاری او سینه سپر باید کرد  
 سرخم با دسلامت که به دیدار خش  
 مت ساغرزده رانیمه خبر باید کرد  
 طرفة کیوسی دلدار هست کوئی درستی  
 پس هست کوئی و در از شوق سفر باید کرد

## قبّه عشق

بخار شد در میختانه باز باید کرد

بوی قبله عاشق نمای از باید کرد

نیم دس عشاق باغ مرده دهد که دل زهر دو جهان بی نیاز باید کرد

کنون که دست بد امان سردمی نرسد هبید عاشق محبتون نیاز باید کرد

غمی که در دلم از عشق نگلعداران است دوا به جام می چاره نساز باید کرد

کنون که دست بد امان بوستان نرسد

نظر سر و قدی سه فراز باید کرد



## صُبْحُ مِيد

عشت اند دل ویرانه ها نزل کرد  
آشنا آمد و بیگانه مرا زین دل کرد  
لب چون غنچه محل بازکن و فاش کرد سر آن نظر که کارمن دل مشکل کرد  
یاد روی تو غم هر دو جهان از دل<sup>۱</sup> صبح امید بهمه ظلت شب باطل کرد  
جان من گر تو مرا حاصلی از عُشر<sup>۲</sup> عزم جزاين نیت که دل حاصل کرد  
آشنا گر تویی از جو قریبم غم نیت روی نیکوی تو هر عنم ز دلم زایل کرد  
زرو د از سر کوی تو چو «هندی گز»  
آن مسافر که در این وادی جان نزل کد

## عشق دلدار

چشم بیمار توای می زده بیمارم کرد  
حلقه کیویت ای یار گرفت ارم کرد  
سرد بستان نکویی محل گذار جمال غمزه ناکرده رخوان همه بیندارم کرد  
همه می زدگان ہوش خود از کف داد ساغراز دست و ان بخش توهشیام کرد  
چکنم شیفته ام سوخته ام عنصر ام غشوات و الله آن لعل گھر باز مردم کرد  
عشق دلدار چنان کرد که منصورش از دیارم به در آورد و سردارم کرد  
عشق از مردم و حلقة صوفی را مدم بندۀ حلقة بکوش درخت رم کرد  
با وہ از ساعت لبر زی تو جاویدم ساخت  
بوسہ از خاک درت محروم از مردم



د ب جو نی پ سه

دست آن شیخ بوسید که تغیرم کرد

محتب را بنوازید که زنجیرم کرد

معکف کشتم از این پس بدیر پ میان که بیک جرعدی از هر دو جهان سیرم کرد

آب کوثر خورم مت رضوان نبایم پرتو روی توایی دوست جهانگیرم کرد

دل درویش بدست آر که از سراسرت پرده برداشتند آگاه رفت دیرم کرد

پریحانه بازم که بس رخچه خویش فانیسم کرده عدم کرده و تنجیرم کرد

خادم درگه پسیم که زد بجوبی خود

غافل از خویش نمود وزبر وزیرم کرد

عشق چاره ساز

حدیث عشق تو با دیگر باز آورد

صفهان طرف چمن بوی دلنویز آورد

طرب کمان گل از اسرار بستان گفت فرد و جان حسنه از عشق چاره ساز آورد

بنشه از عشم در بی میر نالان بود فرشته آیه حجه ان جان گداز آورد

حلال از حشم ابروی یار دم می زد

نیم عطر بماری چش فراز آورد



اسرارِ جان

ای دوست پر میکده از راه میرسد

با یک گل شکننه به سهراوه، میرسد

کل نیت بلکه غنچه با غم سعادت است که ز جان دوست بردل اگاه میرسد

آن رویی با طراوت و آن موی عطرین از حسنه که کذشته به خرگاه میرسد

از خطه حیفت و از خیمه مجاز هر خاسته به خلوت و نجواه میرسد

آن نعشه فرشة فردوس جاودا هر کوشش جان میزد و نگاه میرسد

دود درون عاشق سرست از شرایب هر قلب پر میکده با آه میرسد

دست از دلم بدار که فسیر یاد این کدا از چاه دل بردن شد و برشا میرسد

در دل فتیز زماهی به ما رفت درویش نار اش به دل ما همیرسد

زیر گمان ابروی دلدار جادویست

کا سرار آن به قلب کمیکناه میرسد

## فارغ از عالم

فهر فخر است اگر فارغ از عالم باشد

آنکه از خویش گذر کرد، چاش غم باشد؛

طافع بخت در آن روز برآید که بشش بار تا صبح و رامونس و هدم باشد

طرب ساغر درویش نغمه صوفی باده از دست بُنی کیر که محروم باشد

طوطی باع محبت زرود کلبه جند باز فردوس بخجا کلب معلم باشد

این دل کنم شده رایا به پناهت بند

یاره ساز که سرگشته عالم باشد



## رازخان

داستان عشم من رازنهاي باشد

آن شناسد که ز خود گيره فاني باشد

به خجم طره زلفت نموانم راه يافت آن تو اند که دلش آنچه تو داني باشد

ساعده می از خجم میخانه مرا باز بسید که تو اند که در این سیکده هايانی باشد

گردد دلدار نگرد و عشم ساقی خورد غیر آن رند که بني نام و شافي باشد

گرچه پریم به سر زلف تو ای دو قسم درست م عشق چوایام جوانی باشد

دورم از کوی تو ای عشه کر هرجاني که نصیبهم ز رخت نامه پرانی باشد

کر شبانان به سر کوی تو آیند و روند

خرزم آن دم که مراثغل شاباني باشد

## مژده و مصل

گره از زلف خم اندر خم دلبر و شد

راهد پیر چو عاشق جوان رسو شد

قطره باده ز جام کرت نوشیدم      جانم از میح غم ته قدم دریا شد

قصه دوست رنگن که در آمدیش است      آتشی رخیت به جانم که روان فرشد

مژده و مصل به زمان خرابات رسید      ناگهان غلعد و رقص و طرب برپاشد

آتشی را که ز عشقش به دل و جانم زد

جانم از خویش گذر کرد خیل آشده



## مُعْجَزٌ عَشْنٌ

ماله زد دوست که راز دل او پیدا شد  
پیش رندان خرابات چنان رسواشد  
خواستم راز دلم پیش خودم باشد و بس در میخانه کشودند چون سین غوغای شد  
سرختم را بگشاید که یار آمده است مرده ای میکند و عیش از لی برپا شد  
سرزلف تو بزارم که با فشاذن آن ذرا خورشید شد و قدره بھی درپا شد  
لب کشودی وزمی گفتی و بخواره شدی پیش ساقی همه سر ارجان افشد  
کوئی از کوچه میخانه کندز کرد میخ که بد رگاه حندا و نبله آواشد

مُعْجَزٌ عَشْنٌ مَدَانِي توزیحنا داد  
که برش یوسف محبوب چنان زیبا شد

## سُرودِ عُشَّ

بَهْ سَارَ آمَد وَ كُنْزَار نُور بَارَان شَد

چَمَن زَعْلُوكْ رُخ يَازِلاَه اَفَشَان شَد

سُرودِ عُشَّ رَمْرَغَان بُوْسْتَان بُشُوا جَمال يَار زَكْلُبَرْك بَزْتَابَان شَد

مَدَاهْ سَاقِي سَرْمَتْ كَلْعَدَار رَسِيدْ كَه طَرْف دَشْتْ چُورْخَار سَرْخَيْتَان شَد

غَنْجَهْ كَويْ كَه اَزْرَوْمَيْ خَوَيْشْ پَرْدَوْكَنْ كَه مُرْغَ دَلْ زَرْفَرَاقْ رَختْ پَيَان شَد

زَحَال قَلْب جَادِيدَه اَمْ مَپْرَسْ مَپْرس

چَوْ اَبَر اَعْنَمْ دَلْدَار اَشَكْ بَرْزَان شَد

## بھار

بھار آمد که غم از جان بر دغم در دل افزون

چکویم کر غم آن سرو خندان جان دل خون

گروه عاشقان بسته محلماء وارسته تو دانی حال ما و امادگان دراین بیان چون

گل از هجران بلبل از رد و ری گل هزا طرف گلستان هر کیک بعض خویش متفون

حباب از چشم رده دلدار مابا صبا بگزت چون هر کس به او یک دم نظر افکه مجنون

بھار آمد ز گلشن برد ز رویها و سیده بیم خوز گلستان بسیز استان گرم گلگون

بھار آمد بھار آمد بھار گل عذر آ

بمحواران عاشق گو خار از صحن هر یون

## خسرواه

چشید که امشب از اینجا گذار گذاشت

مگر که آه من خسته خسرواه تو شد

بساط چون تو سیمان و گلبه درویش نعوذ بالله کویی ز استباه تو شد

کون که آمدی و با چون من صفت کری بساط هفت چوکا خ شه از پناه تو شد

شی که ظلمت از دود آه من بد میش چ روز روشن از نور روی ماه تو شد

گمکه شیخ که امشب هشت موعود است نصیب من به عیان خواه یا نخواه تو شد

تو شاه انجمن حسن و هندی بید

هر آنچه هست ز جان خاک بارگاه تو شد

# كتاب عمر

پيرم رسيد و محمد جوانی تباشد

ایام زندگی به صرف گناه شد

بیرا چه رفته بست به مقصد همی روم      عمری دار اصرف در این کور و را شد

دارستگان به دوست پناهندگ شد      وابسته ای چون به جهان بی پناه شد

خود خواهی است خود سری و خود پسندی است      حاصل ز عمر اگر که خود شفیده کاد شد

دلدادگان که روی غبیدند پیش با      رنج مراندیده که رویم سیاه شد

افوس بر گذشته ، بر آینده صد فوس      آرزاکه بسته در رسن مال جا شد

از نور ، رو طبلتیم ای دوست ، دستیج

آرزاکه رو سیمه به سراشیب چا شد

## دَعْوَىِ الْحَلَاص

کر تو آدم زاده هستی علم الاسماء چشد  
 قاب و نیت کج ارفته است از آذینی چشد  
 بر فراز دارف بیاد ابا الحسن میرزا نمایند  
 صوفی صافی اگر هستی مکن این حسنه قدرا  
 زهد مفروش ای قلب را آبروی خود میرزا  
 این عبادت ها که ما کردیم خوبش کابی است  
 مرشد از دعوت بسوی خویشتن بردارد  
 ماعنی بر بیان یاری شکن خاممه آسوده ات  
 کم دل آزار می نمای پس از حسد پرواجه



## جلوہ جمال

کوتاہ سخن کہ یار آمد  
 باکیوں بے نگار آمد  
 گم شود درونقاب برداشت بے پرده نگر، نگار آمد  
 او بود و کے نبود با او یکتائے وغیرہ ارتاد  
 بنشت و بیت در زاغیار کوئی پے یار غار آمد  
 من محو جمال بی شاش او جدوجہ کراز کنار آمد  
 برداشت حجاب از میانہ تا بر سه یکنار آمد  
 دن باله صبح لیله الف قادر خور با رُخ آشکار آمد  
 گلزار حشد اغ صبح کردید خورشید جامندار آمد  
 گلزار فسلم، پیچ دفتر  
 کوتاہ سخن کہ یار آمد

## سیلاوکل

سیلاوکل و بحث ارجان آمد

بر حنیز که عید منی کشان آمد

خاموش مباش زیراين حسره  
بر جان حجهان و باره جان آمد

گرگير به دست پرچم عشق  
فند مانده ملک لامكان آمد

گلزار زعیش لاله باران شد  
سلطان زین آسمان آمد

بایار گبو که پرده بردارد  
حسین! عاشق حسن الزمان آمد

آماده امر و نهی و فدمان باش

هشدار! که سنجی حجهان آمد



## کاروان عُمر

غم را پایان رسید و یارم از در در نیا

قصه ام آخر شد و این غصه را هش نیا

جام مرگ آمد بدستم جام می هرگز نمیدم سالمابر من گذشت و لطفی از دلبر نیا

منع جان در این قفس بی بال و پر افتاب و هرگز امکنه باید این قفس را بشکند از در نیا

عاشقان روی جان حبشه بی نام نشانه نامداران راه هوا می اود می بر سر نیا

کاروان عشق روی صفحه بصف در این طبقه با گله کویم آخر آن عشق جان پرور نیا

مژده کار زاروح بخش عاشقان را جان تما

جا حلان را این حسپین عاشق کشی باور نیا

## لَذْتُ عُشْقَ

لَذْتُ عُشْقَ تُورا جَرْعَاشُ مَحْزُونَ نَدَأْ

رَجَحَ لَذْتُ بِحُشْ جَرْانَ ابْجَرْمَحْوَنَ نَدَأْ

تَامَكْشِيَّ كَوْهْكُنْ شِيرِينِيَّ جَرْانَ نَدَأْ      مَازْپَرَ وَرَدَهَ رَهَ آوَرَدَ دَلْ پُرْخُونَ نَدَأْ

خَسْرَوَ ازْ شِيرِينِيَّ شِيرِينِيَّ بَادِرْكَنْ دَبَوِيَّ      تَآچْ فَرَنَادَارَ دَرَوْنَشْ زَنْكَ دَبَرَسَرَوَنَ نَدَأْ

يُونْهِي بَادِيَّ كَهَ دَرَدَامْ رَلِحْتَ دَلْ بَارَ      وَرَنَهَ خَوْرَشِيدَ كَوْا كَبَ دَرَبَرْشَ مَفْتُونَ نَدَأْ

غَرَقَ دَرِيَّ جَرْخُوشَ مَوْجَ بَيِّ پَایَانَ بَهِيدَ      بَادِيَّ سَمَايِيَّ عَشْقَتَ سَاحِلَ دَهَمُونَ نَدَأْ

جَلُوهَ دَلَدَارَ رَآعَازَ وَأَنْجَبَ مَيِّ نَبَاشَدَ

عَشْقَ بَيِّ پَایَانَ بَاجَرَآنَ حَسَدَ وَچَونَ نَدَأْ

## جامِ جم

با گلرخان گمتوشید، مارا به خود پذیرنده  
از عاشقان بیدل، بهواره دست کیزد  
دردمی است در دل ما، درمان نمی پزد دستی به عاشقان دوکر شوقِ دل بسیند  
پانه محسنل ما، تاراج کن دل ما بگزره باطل ما کز آب و گل خمیرنده  
سوداگران مرکیم، یاران شاخ و برکیم رندان پا بر هنسه، بر حال ما بصیرنده  
پاکند می فروشان، مسان دل خروشان بر سه چشم و گوشان، پیران سر زینده  
بردار جام می را، جم را گذار و کنی را  
فرزند ماد و دمی را، کایسان چو ما ایزد

## جلوه جام

ای کاش دوست در دلم را دوکند  
گر مصہد بانیم نماید جن کند  
صوفی که از صفا به دلش جلوه ای نمید جامی از او گرفت که با آن صفا کند  
درد می زبی و فایی دلبره جان ماست ساقی هیار ساعنه می تاو فا کند  
بیکار گشته دوست زمن بجر عدای ب باشد که یار غمزده را آشنای کند  
پنهان به سوی مسنه ل دلدار بر شدم ترسم که محظب عسی من بر علا کند  
آن یار گلعته از اقدم زد مجھنم تاکث راز از دل این پارسا کند  
با گیسوی گشاده سهی زن به شیخ شهر  
گذار شیخ محبس رمدان ریا کند



## رازِ رستی

گمکشای در که یار زخم نوش جان کند

راز درون خویش رستی، عیان کند

باد وستان گمک که به میخان رو کند تایار از خواری خود، داستان کند

بردار پرده از دل غمیده ات که دست اسکن روان خویش زد امن وان کند

با محل گمک که حچمه گشاید به بستان تاطیر قدس از نهان را بیان کند

جامی بسیار برد درویش بی نوا تاراز دل عیان بر سری و جوان کند

بلل به باغ نال کند همچو عاشقان گویی که یاد از عنصم فصل غزان کند

گمکدار در دست فراق رخ لغار

از درد خویش نال و آه و فنا کند

## پردوشین

این قافله از صبح ازل سوی نور نشد

تاشام آبد نیست بسوی تور نشد

سرکش و حسیران همه در عشق تو غرفند دل سوخته هر ناحیه بی تاب و نشد

گلشای نقاب از رُخ و بناهای جالت تا ناش شود آنچه همه در پی آنند

ای پردوشین در پی دیدار رُخ تو جانها هسته دل باخته دلماگزند

دستیکده رمنان همه در یاد تو مسند با ذکر تو در بست کده هم پرسه زهند

ای دوست دل سوخته ام را تو به فکیر

مرگان تو و آبرو می تو تیر و گمانند

## سایه لطف

بوی گل آید از حسن کوئی که میر آنجا بُو

در باغ جشنی دل پسند از یاد او برپا بُو

بر هر دیار می گذری بر هر گرد هی بگزیری با صد زبان با صد بیان در ذکر او غوغای بُو

آن سرودل آرای من آن وح جان فرنگی در سایه لطف شنیش کاین سایه دل آرای بُو

این چلنار باز کن از این صحن پاگزین انجام را آغاز کن کا تخت بازیار آوا بُو

این تار تار اپاره کن و این قدم تار اچاره کن آواره شو آواره کن از هر چه هستی ابُو

بردار این ارقام را گذار این او هم را

ستان ز ساعتی جام را جامی که در آن بلای بُو

دریایی فنا

کاش روزی بسکوی تو ام نزل بود  
 که در آن شادی داند و مُراد دل بود  
 کاش از حلقه زلغت کرده در کفت بود که کره باز کن غفت ده هر شکل بود  
 دوش کز بجز تولد حالت خلیکد است یاد تو شمع فروز نمده آن محفل بود  
 دوستان می زده و مت فریوش افاؤ بی نصیب آنکه درین جمیع چون می عامل بود  
 آنکه بگشت به قید طلوم است و جهول و آنکه از خویش و بهمه کون و مکان فانیل بود  
 در بر دل شد کان علم حجاب است حجاب از حجاب آنکه بردن رفت بحقیقت حاصل بود  
 عاشق از شوق بد دریایی فنا غوطه در است بی حسره آنکه بخلیکد احیل بود  
 چون بعشق آدم از حوزه عیشه فانیم آنچه خواندیم و شنیدیم بهم طبل بود



## طريق عشق

فرات آمد و از دیدگان فشنده رنج رو

اگر جان نکند یار، دوستیش چه سود؟

طلع صبح سعادت فرار سد کش بش  
یکانه یار به خلوت بداد اون ورد

طبیب درد من آن گلخ جن اپیشه  
به روی من درمی از حافظه خود نگشود

از آن دمی که دل از خویشتن فرسنم  
طريق عشق به تجناه ام روانه نمود

به روز حشر که خبان روند در جنت  
زعافشان طریقت کسی نخواهد بتو

اگر زعارف سالک سخن بود روزی

یعنی بدان که نخواهد رسید بر مقصود

## ستنیستی

در محضر شیخ یادے از یار نبود

در خانه از آن صَنْمِ اثمار نبود

در دیر و کلیسا و کنیس و مسجد از ساقی گلپذار دیار نبود

سری که نهفته است در ساغر می باشد با هال حسره و جراحت گفتار نبود

در دمی که زعشق در دل می زده است با هشیاران مجال اطمینان نبود

راہی است راه عشق که با همسر و آن رمزی باشد که پیش هشیار نبود

زین ستیستی که در جان من است در محکمه هیچ جای انجام نبود

هشیار مباش و راه سماں را کیر

کاند رصف هشیاران دیدار نبود

## سلطان عشق

گرسوز عشق در دل مارخنه کر نبود

سلطان عشق را به سوی مانطفه نبود

جان در هوا می دیدن دلدار داده ام      باید چه عذر خواست متاع دکر نبود

آن سرکه در وصال رخ او به باد فرت      گر مانده بود در نظر بار سر نبود

موسی اگر نماید بشاخ شحبه رخ      بی شک درخت معرفت ش اثر نبود

کر بار عشق را برضا میکشی چه باک      خاور به جا نبود و یا با حسره نبود

بلعیس دار گر در عشقش نمی زدیم      ما را به بارگاه سلیمان کذر نبود

کر مرغ باغ مدفن و صلس رسیده بود

در جمع عاشقان تو بی بال و پر نبود

## کعبه عشق

از دلبرم به بُستکده نام و نشان نبُو

در کعبه نیز جلوه ای از او عیان نبُو

در خانقاہ ذکری از آن گلعدا نیست      در دیر و در کنیسه کلامے از آن نبُو

در مدرس فقیه به حُزْفیل و قال نیست      در دادگاه هیچ پیغ از او داستان نبُو

در محضر ادب شدم بلکه یامبیش      دیدم کلام جُز ز معانی بیان نبُو

حیرت زده شدم به صنوف قلندران      آنچه به حُزْر مدیحی از قتلدران نبُو

یک نظره می بزم توایی یار دلیفر      آن می دهد که در همه ملکت جهان نبُو

یک غمزه کرد و ریخت به جان یک شکر

در بارگاه قدس بر قدم سیان نبُو

## گواه دل

ساغر از دست نظریت تو نخواهی بود

جز سر کوی توای دوست پنهانی بود

در آمید زهر سوی به رویم بست جز در میکده آمید به راهی بود

آنکه از باده عشق تو بله تازه نمود ملک هستی به حیثیت پر کا هی بود

گر تو در حلقه رمان نظری تماشی به نگاهت که در آن حلقه نخواهی بود

جان فدای صنم با ده فروشی که بیک هستی نیستی و بند و شاهی بود

نظری کن که نباشد چو تو صاحب نظری به مریضی که در او جزع نمود آهی بود

عاشق نم عاشق دل و خفت از دوری یا

در کفم جسم دل افسرده گواهی بود

## ترنجیر دل

چرگل روی تو اتمیده جایی نبود

در عشق است بعنیر تو دوایی نبود

بسد موی تو آم دست فانی نرسد راهی کوی تو آم را هستمایی نبود

حلقه زلف تو ترجیر لغمین است از دلم حبزخ تو حلقة گشایی نبود

صوفی صافی از این میکده بیرون نرزو که بجز کلبه عاشق صفاایی نبود

عاف کوی بسان باش که در سکات عشق بوسه برگونه دلدار خطایی نبود

خادم پیغمبان باش که در نه عشق

چربت جام بکف جنگردایی نبود

## روز و سل

غم مخورایام حبـران روپـایان میرـو

این خارمی ارسـه مامـی گـهـران میرـو

پـرـده را از روـمی مـاه حـوش بالـا مـیـزـنـد غـمـره رـا سـرـمـیدـهـشـمـ اـزـدـلـ وـ جـانـ مـیـرـو

بلـلـ اـمـرـشـ خـارـگـلـ هـوـیدـ اـمـشـوـد زـاغـ بـاـصـدـ شـرـسـارـمـیـ اـکـشـمـانـ مـیـرـو

مـحـلـ اـزـ نـورـ رـخـ اوـ نـورـافـشـانـ مـیـشـوـد هـرـچـهـنـیـهـ اـزـ ذـکـرـ کـیـارـ اـزـ یـادـ رـندـانـ مـیـرـو

آـبـرـ بـاـ اـزـ نـورـ خـورـشـیدـ رـخـ پـهـانـ شـونـد پـرـده رـا اـزـ خـارـ آـنـ سـرـوـ خـراـمـانـ مـیـرـو

وـعـدـهـ دـیدـارـ زـرـدـکـیـ استـ بـایـانـ مـرـدـهـ

روز و سلـشـ مـیـرـسـدـ اـیـامـ حـبـرانـ مـیـرـو

بـلـلـ اـمـرـشـ خـارـگـلـ هـوـیدـ اـمـشـوـد  
زـاغـ بـاـصـدـ شـرـسـارـمـیـ اـکـشـمـانـ مـیـرـو  
مـحـلـ اـزـ نـورـ رـخـ اوـ نـورـافـشـانـ مـیـشـوـد  
هـرـچـهـنـیـهـ اـزـ ذـکـرـ کـیـارـ اـزـ یـادـ رـندـانـ مـیـرـو  
آـبـرـ بـاـ اـزـ نـورـ خـورـشـیدـ رـخـ پـهـانـ شـونـد  
پـرـده رـا اـزـ خـارـ آـنـ سـرـوـ خـراـمـانـ مـیـرـو  
وـعـدـهـ دـیدـارـ زـرـدـکـیـ استـ بـایـانـ مـرـدـهـ

## آتش عشق

کیت کاشغه آن رفت چلیپا نشود!

ویده امی نیست که بینند تو و شیدانشود

نازکن ناز که دلما هسمه در بند تو نه غمزه کن غشمزه که دلبر حروپ تو پیدانشود

زخ ناما هسمه خبان محل ار خویش شون گر کشی پرده زخ کیت که رسوانشود

آتش عشق بغيرا عنیم دل افراد کن این دل غشمزه نتوان که غم افزانشود

چاره امی نیست به جرس ختن از آتش عشق آستی ده که بیفت ده دل و پا نشود

ذرره امی نیست که از لطف تو ناموننج قطره امی نیست که از محسر تو دریا نشود

سر به خاک سرکومی تونهد جان، امی دو

جان چه باشد که ف دامی زخ زیبائشود

رازگش!

مُرغ دل پر میزند مازین فضی سپر دُشُون

جان بجان آمد تو انس تا مد محبوسون

کس نداند حال این پروانه دلخسته در بر شمع وجود دوست آخچون شود

رَهْرَوان بَسْتَنْد بار و بَرَشَدْنَد ای زاین باز مانده در خم این کوچه دل پر خون

رازگش پرده بردار از رُخ زیبایی خویش کر غم دیدار رویت دید و چون جحون شود

ساقی از لب تُشگان باز مانده یاد کن ساغرت لبریز کرد دستیت افزون شود

گر ببارد ابر رحمت باده روزی جایی

دشنه سرست کرد جهپر ها گلگون

## عن سیحادم

بل از جلد و کل نفس داده نمود

نفعه اش در دل غم زده بسیار نمود

ساقی از جام جهان با بجان عاشق آنچه با جان خیل آتش نمود نمود

بندۀ عن سیحادم آن دلدارم که بهین قدمش هستی من داده نمود

در پریشانی ما هر چه شنیدی هیچ است که نابود نمود

نازم آن دلبه پر شور که با صباش پرده بردار رخ عابد و مسیح بود نمود

قدرت دوست گذگذگنی از سرطان

ساجد خاک در میکده مسحود نمود

## پَرْتُو حُسْن

خواست شیطان بکند با من ولی احسان نمود  
از هشتم برد هیرون بشه جان نمود  
خواست از فردوس برد هم کند خارم عشق پیدا کشت و از ملک و ملکت پر انود  
ساقی آمد تا ز جام باده بسیو شم کند بی هشی از ملکت برد هم نمود و جان نمود  
پر تو حسن بجان افتد و آزادیست کرد عشق آمد در دنار هشنه چند درمان نمود  
غمراهات در جان عاشق برفورد استش آشیان کز جبلوه ای با موسی عمران نمود

ابن سینا زار ایگو در طور سینا ره بیا

اگر را بر ران حسیران ساز تو حیران نمود

## عاشق دلباخته

سرخم باد سلامست که به من راه نمود

ساقی باده گفت جان من آکا ه نمود

خادم در گرده میخان عاشق شدم عاشق میخان خادم در گرا ه نمود

سر و جانم بقدامی صنم باده فروش که بیک جز عده مرا خسرو جم جا ه نمود

ماه رخسار فروردیده امی ماییش بی نیازم بجند از خوردا ز ما ه نمود

برک بزری رکعتان خت بخودی فارغم از همه فردوسی<sup>۱۵</sup> کم راه نمود

با که گویم غم آن عاشق دلباخته را

که همه را رخود اند رسکم چا ه نمود

۱۵- مربوط به فردوسی بمعنی بیشت (فردوسی) بمعنی بیشتری (آل بیشت).

## حِسَدَةُ فَرْ

برَدَ مَيْكَدَه اَم دَسْتَ فَلَانْجَ اَهْيَه  
پَایِ کُوبَانْ، چوْقَلْنَد رَشَانْ خَواهْيَه  
بَاز سَرْمَت اَنْ سَاغْرَمِي خَواهْمَشَد بَهْيَمْ سَخْرَه پَسِه دَجَوانْ خَواهْيَه  
اَز درَدَرْسَه وَدَيرَرْوَنْ خَواهْمَتَه عَاكَف سَايَه اَنْ سَرَدَرَوَانْ خَواهْيَه  
اَز اَفَامَگَه هَسَّتِي بَسْرَخَاهْمَه فَرَت بَهْيَمْ رَخَت كَشَانْ خَواهْيَه  
خَرَقَه فَتَه بَيكَارَه شَهْي خَاهْمَه كَرَد نَكَت اَيَنْ خَرَقَه پَسِيدَه عَيَانْ خَواهْيَه  
بَادَه اَز سَاغَرَآنْ دَلَرَدَه خَاهْمَه شَوَّه  
فَارَغَم اَز هَمَه مَلَكَه دَوْجَهانْ خَواهْيَه

## بھار آرزو

بر د مریکدہ ام پرسه زمان خواهی ڈی

پریدل باختہ با بخت جوان خواهی ڈی

نوبھار آید و کلزار شکوفا گرد بی کھان کو تھی عشرت خزان خواهی ڈی

منیغ افسرده کہ در چنج قنس محبوب است بر فراز فلک ارشق پران خواهی ڈی

سورش باد دی ارض صلحہ بزون خواهد ت بارش ابر بھاری بھیان خواهی ڈی

قوس را باد بھاری بعقب خواهد ت پس از آن قوس قمر را چوکھا خج اهی ڈی

دلبر پردگی از پرداہ بزون خواهد شد

پرتو نور رخش در دوح بھان خواهی ڈی

## دیار قدس

دست از دلم بدار که جانم بلب سید

امدر فراقِ روی تو، روزم بشب سید

گفتم به جان عذر ده دیگر تو غم مخواه غم رخت بست و موسم عیش طرب سید

دلدار من چویوف گلگشتہ بازکش کنعان مرا زردوی دل مُنتسب سید

راز دلم که قلب جنادیده ام درید از سینه ام کذشت و به مغز عصب سید

من غ دیار قدس ازان، پر زنان رسید بر درگاهی که بود و را منتخب سید

دار السلام، روی سلامت نشان ندا

گذشت جان ازان و به دارالعجب سید

روی یار

این ره رو و ان عشق کنجما میرود زرا

رَه را کناره نیست چرامی نهند با

هر جا رو و مه جز سر کوی نگار نیست هر جا نهند بار ہانخبا بود لکار

ساغر نمی سماند از غیر دست دست ساقی نمی شماشند از عنی آن دیا

در عشق روی اوست همه شادی و سر در بھر و صل اوست همه زاری و ترا

از نور روی اوست گلستان شود پن در بیاد سر و فامت او بشکفت بهار

مارانصیب و می تو با این حجاب است

بردار این حجاب از آن و می گل عدا

باگه کویم؟

باگه کویم عنسم دیوانکی خود بُخزیار؟

از که جویم ره میخانه بعنیز دلدار؟

سرعن است که جزو دست نداندیگر می نجند غم هحبه ان و می اندر گفتا

نو بهار است، در میکده را بخاید نتوان بست در میکده فصل بنا

باده آردید در این فصل به یاد سانی نزد رفت به کلزار بدین حال خما

خم زلفی بگشا، ای صنم باوه فروش حاجت این دل غمگین بسر زلف بگشا

روز میلاد حمین عاشق پا راست امروز مددی کن، سر خم را بگش برابرا

حالی رفت ز دیدار خوش برستان

می نگویم به کسی بُخر صنم باوه گش

باده هوشیاری

بر کیر جام و جامه زهد و ریا در آ

محراب راه شیخ ریا کار و اگذار

با پسیده مکده حنبر حال مانگو با ساغری بروان کنند از جان مانحه

کشکول فرشت سبب افتخار ما امی یار دل فریب بیفرزایی افتخوار

ما ریزه خواص صحبت رند قلندیم با غمزه امی نواز دل پسیده جیره خواه

از زهر جان گذار قیسم سخن مکوی دانی چه کاشیدم ازین مار خالدار

بوس و کنار یار بجانم حیات داد در جبراون بوس نصیب است و نی کنای

همدار دده بپسیده خراحت از هم

ساقی ز جام باده مرآ کرد هوشیار

## خُم می

دَكَّهْ عَطْر فَرْوَشِيْ اَسْتَ وَيَا مَعْبُرَهَا

ماه روشنگر بزم است قیاروی لخا

ای نیسم سحری از سر کو بش آینی      که چن وح فرا ای حسین غالیه با

غمزه ای تاکشایی به حشم راه اید      لطفی ای دست براین دل شده زار تو

در میختان به رویم مکشود است بخت      ساغری از کف خود بازده ای لاله عذ

خُم می زنده اگر ساغری از دست فت      سرخُم بازکن و عفت ده ز جانم بردا

بر کنم خرد سالوس اگر لطف کنی

سرخشم بر قدمت خردگذارم بکن

دیار دلدار

کور کوران بمحی نامه مردا می هشیار  
خانه عشق بود حب امہ تز ویر برآ  
عاشقانه در آن خانه هستمه بی سرپا سر و پایی اگرت هست در آن پانگذا  
تو که دلبته تسبیحی وابسته دیر ساغرباده از آن می کده امید مد  
پاره کن بمحظی و شکن در این دیر خراب گر که خواهی شوی آگاه نسته لاسرا  
گرمداری سرعاق و ندانی رعشق سر خود کیسیه و ره عشق به هوار پا  
با زکن این قفس و ماره کن این دام از پا  
پرمان پرده دران رو به دیار دلدار

## پرتو خورشید

مُردد ای مُرغ چمن فصل بھار آمد باز

موسم می زدن دبوس و نگار آمد باز

وقت پژمردگی و غمزدگی آخر شد روز آویختن از دامن یار آمد باز

مُردگی ناوفرویختگی نا بشد نه زندگیها بد و صفت و نگار آمد باز

زَرَدَمِی از رو می چمن بار فراست و بر گلben از پرتو خورشید بیار آمد باز

ساقی و سیکده و مطرب و دست افته بہامی حشم کیسوی نگار آمد باز

گرگذشتی بد مرسته با شیخ بگو پی تعییلم تو آن لاله عذر آمد باز

دکه زهد بیندید در این فصل طرب

که بکوش دل مانع نه تار آمد باز

## ستی عشق

در بیخانه برو می تهمه باز است هنوز  
سینه سوخته در سوز و گد از است هنوز  
بی نیازمی است داین ستی و بیوشی عشق      دیستی زدن از رومی نیاز است هنوز  
چاره از دور می دل برند لب برند      که غلام در او هنده نواز است هنوز  
راز مکث ای مکر در بر میت رُخ یار      که در این مرحله امتحان از است هنوز  
دست بردار ز سوداگرمی و بوالهوسی      دست عُناق سوی دست دیار است هنوز  
زَد دست من سوخته بردا من با      چه توان کرد که در عُوه و نماز است هنوز  
ای نیم سحر ای گرسکویش گذر می  
عطر برگیر که او عالم ساز است هنوز



## سایه سَرَد

ابرو و مرّه او تیز روگان است منزه

طره کیوسی اعظمه قشان است منزه

ما به سوداگری خویش رو نمیسم همه او به دلبردگی خویش رو ایان است منزه

ما پی سایه سردهش به تلاشیم همه او زپذار من خسته نهان است منزه

سر و جانی نبود تا که به او هستد گنهم او سراپای همه وح در ایان است منزه

من دل سخته پر ایان شمع رُخ او رُخ زیبا ش عیان بود و عیان است منزه

قد سیان را نرسد تا که به ما فخر نشند

قصه حلم الاسماء ب زبان است منزه

## عروضِ صبح

امشب که در کنار منی خسته چون عروس

زنهارت تا در تبغ مداری کنار و بس

ای شب بگیر گنک به بر نو عروس صبح امشب که گنک در بر من خسته این عروس

لب بر مدارم از لب شیرین شکدش گرها کن صبح بشنوم و گرفتار یوکوس

یارَبِ میذ بر رُخ خورشید راه صبح در خواب کن مودن و در خاک کن خرد

یک اشی که با منی از راه لطف و هر جرمان شود بعیّه عسر، آربود فوس

نارندم آرجنخواهم کاین شب سحر شو باشد اگر به تخت سلیمانیم جلوس

«بهندی» ز بهند تا به سرکویت آمدت

کی دل دهد به شاهی شیراز و ملک طو

## فون عن

جامی بتوش و بر در میخانه شاد باش

در یاد آن فرشته که توفیق داد باش

گریشه است نباشد تا کوه بر کنے فرماد باش در غم دلدار و شاد باش

رو حلقه غلامی رمدان بگوش کن فرمانزدای عالم کون و فساد باش

پریچ و تاب گیوی ساقی ترا نه با جان و دل لواحی کش این نباد باش

شگرد پیر میکده شود فنسون عن عشق گردن من از بر بجه خلق او ساد باش

ستان معتام را به پیش زنی نیخنند گو خسر و زمانه و یا کیفیاد باش

فرزند دلپذیر خرابات گردید

گندار مکاف قصر و کسری بساد باش

## آوازِ سروش

برَد میکده پیان زدم خرقه بدوش

ماشو و ارکنسم آرام در دار سروش

از دم شیخ شعای دل من حالمیت بایم شکوه بر میش بت باوه فوش

نمیخن خبری داشت نه عارف اثری بعد از این دست من دامن پری خاموش

عالی و حوزه خود صوفی و خلوتگه خویش ما دکوی بست حیرت زده خانه بدوش

از در درس و دیر و خرابات شدم ما شوم بر دمیع اد کمش حلقة بکوش

گوش از عربه صوفی و درویش بمند

ما بجانت رسدازکوئی دل آواز سروش

## پری معان

عهدی که بسته بودم با پری فروش

در سال قبل؛ تازه نمودم دوباره دوش

افوس آیدم که در این فصل نوجوان باران، تمام، طرف گلستان و من خوش

من نیز باکی دو گلندام سیم تن بیرون روم به جانب صحرا عیش و نوش

حیف است این لطیفه عسر خدای دا ضایع گنسم به دلی ریانی و دیگر جوش

دستی به دامن بُت مه طبعی نم آکلون که حاصلم نشد از شیخ خرقه پوش

از قل و قال مدرسه ام حاصلی نش بجز حرف دخراش، پس از آنمه خروش

حالی به کنج مسیکده با دلبری لطیف ششم و بیستم از این خلی چشم دگوش

دیگر حدیث از لب «ہندی» تو نشونی

جز صحبت صنایع می و حرف می فروش

## آتش منهاد

بیدل کنجار و ده که گویند از خویش  
بانگسان حپکونه کند فاش، از خویش  
با عاقلانِ بی حسنه از سوز عاشقی نتوان در می گشود ز سوز و گداز خویش  
اکنون که یار، راد ندادم به کوئی خود  
با او گمبو که کوشش چشمی ز راه مصر بجاشا دمی به سوخته پاکیاز خویش  
ما عاشقیم سوخته آتش منهاد  
بیچاره ام ز درد و کسی چاره سازیست لطفی نمای با نظره چاره ساز خویش  
با مودان گمبو، ره ما و شما جداست  
ما با آیا ز خویش و شما با من از خویش



در هوای دوست

من در هوای دوست کدشم ز جان خویش

دل از وطن بردم و از خاندان خویش

در شهر خویش بود مراد دوستان بسی کردم جد هوای تو از دوستان خویش

من داشتم به کلش خود آشیانه ای آواره کرد عشق تو ام را شیان خویش

می داشتم گمان که تو با من وفا کنی

ورنه برون نمی شدم از دوستان خویش

## محرم عشق

وَهُوَ افْرَاسْتَهُ شَدَّ دَرَدَ وَجْهَانَ پَرْ جَمِّعْنَ

آدَمَ وَجْنَ وَلَكَتْ مَانَدَ وَسَبَحَ وَخَمَ عَشْقَ

عَرْشِيَانَ نَالَ وَفَرِيَادَ كُنْتَانَ دَرَرَهَا قَدِيَانَ بَرَسَرَهُ بَرَسِيَّهُ زَانَ أَرْغَمَ عَشْقَ

عَاشْقَانَ ازْدَرَهُ دَيَارَهُ جَمَ آورَهَا طَرَفَ سَرَیَ اسْتَهُوِيدَاهُ زَمْكَنَ كَمْ عَشْقَ

رَيْزَهُ خَوارَانِ دَرْسِيَكَدَهُ شَادَابَ شَذَهَا جَلْوَهُ گَاهِیَ اسْتَزَرَدَانَ بَهَ دَرِخَاتَ عَشْقَ

غَمَ مَحْزُورَایِ دَلِ دِیوانَهُ کَه رَاهَتَهُ هَنَهَا پَیِشَ سَالَکَ نَبُودَ فَرَقَ بَرِیَشَ کَمَ عَشْقَ

بَهْ حَرِیَانِ سَتَمَ پَیِشَهُ پَیِا مَهْ بَرِیَان

بَرِیَانِ مَتَ نَبَاشَدَ دَكَرَیِ محَمَّرَمَ عَشْقَ

جلوه دیدار

پرده بگیشد که من یار توَم  
عاشقِم، عاشق رُخار توَم

عُوه کن، نازنا، لب بخا جانِ من، عاشق گفتار توَم  
بر سر برست من پا گندار منِ دل سخته بیار توَم  
با وصالت زدلم غُفتده گشای جلوه ای کن که گرفتار توَم  
عاشقی سه به گریبانم من مستم و مرده دیدار توَم  
گرکشی یا هوازی ای دوست عاشقِم، یار وفادار توَم  
هر که می‌سینم خردیار توَست  
من خردیار خردیار توَم

محرم آسدا

هی پسح دانی که من زار گر فهار تو ام

بادل و جان سبب گرمی بازار تو ام

هر جها از تو مبن رفت بمنت بحرم بحث دایار تو ام یار و فادار تو ام

ما رگیوسی تو احسن بکنندم انگلند من آسیر حرم گیوسی تو و تمار تو ام

بس کن امی جعند ز ویرانه خود دم نبند که در این دایره من نقطه پرگار تو ام

غارفان پرده بیکنند و بز خار حیب من دیوانه گشایند رخسار تو ام

عاشقان سید سویدا می تو را فاش کنند پیش من آمی که من محstem اسرار تو ام

روی گلشای براین پیش ز پا افاده

آدم مرگ بجان عاشق دیدار تو ام



## فصل طرب

دست افشا نبرکوی گنار آمده ام

پامی کوبان ز پی نعشه مار آمده ام

حاصل عصر اکریم گنابی باشد      بهر آن نیم گند با دل زار آمده ام

با وه از دست لطیف تو در این فصل هبایا      جان فرزاید که در این فصل هبایار آمده ام

مطرب عشق کجوار فه در این فصل طرب      که بعشق طربش با وه گنار آمده ام

در میخانه گشائید که از سخن عشق      بهوای رُخ آن لاله عذار آمده ام

جامه ز خد دریدم رسم از دام بلا      باز رستم ز پی دیدن یار آمده ام

بهماشای صفا می رخت ای کعبه دل

بصفا پشت و سوی شصت گنار آمده ام

نهاشخانه آسرار

برَد میکده از روی نیاز آدم

پیش اصحاب طرفیت بین از آدم

از نهاشخانه آسرار ندارم حنیفی بدر پیغمبر مغان صاحب راز آدم

از سرگوی تورانند مرا با خواری بادلی ساخت از بادیه باز آدم

صوفی و خرقه خود را به وسیله خویش من سوی دیر مغان غشم نواز آدم

بادلی عنصر زده از دیر بسجد فرم بامیدی همکله با سوز و گد از آدم

تا کند پر تور ویت بد و عالم غوغای

بر هر کسر ذره بصد راز و نیاز آدم



## آیینهٔ جان

برَدِ میکده بگذشته ز جان آمده ام

پشت پایی زده بر هر دو جان آمده ام

جان که آیینهٔ هستی است در قلیم وجود  
بر زده نگفته به آیینهٔ جان آمده ام

سر هستی چون شد حاصلم از مکاف شود  
در نهاد خانه، پی سرخان آمده ام

جلوه رومی تو بی مت کس مقصود است  
کاین هسته راه کران تا به کران آمده ام

دستگیری کنم امی خضر؟ که در این خلابت  
پی سرخمه آب حیوان آمده ام

همت امی دوست که من چشم بیشم ز جان  
به سرکوی تو چشم بگران آمده ام

خوشدل از عاقبت کار شوامی هندی از آنکه

برَدِ پیه ره از بخت جوان آمده ام

## گنج نهان

بر در میکده با آو و غنیان آمدام

از دغل بازی صوفی بمان آمدام

شیخ را کوکه در مدرسه برند که من زین هسمه فال و معال تو به جان آمدام

سر حشم باز کن امی پس که در درگاه تو باشی ، رقص کنان دست فشان آمدام

گرہی باز مکر دگمک از عذر نهاده یا بر در شش باطن شوریده روان آمدام

همه جاخانه یار است که یارم همه جا پس زیسته سومی کعبه چنان آمدام

راز بکش او کرده باز و معمث حل کن که از این بادیه بی تاب و توان آمدام

ما که از پیش کنم کوچ بسوی همه پیز

بوالhos در طمع گنج نهان آمدام

نیم غمراه

پروانه دار بر در میخانه پر زدم

در بسته بود بادل دیوانه در زدم

خوابم ربود آن بست دلدار تا صبح چون فرغ حق رعن مذا احسته زدم

دیدار یار گرچه بُر نه شود من در هوا می او به سمه مام و بَر زدم

در هر چه بُنگری زخ او جلوه گردید لوح خوش به هر در و هر رحلند رزدم

در حال مستی از غم آن یار دل فریب گاهی بسینه گاه به زخ که بسر زدم

جان عزیز من بست من حچمه بازکرد طعنه به روی شمس به روی قمر زدم

یارم به نیم غشمہ چنان جان من بخت

کاش به مکن خاور و بسم ماحترم زدم

## حشم بخار

من بحال بست امی دوست گرفتار شدم

حشم بهمی ارتورا دیدم و بیمار شدم

فارغ از خود شدم و کوس ان اجتن بر زدم همچو مخصوص حسن بیار سردار شدم

غم دلدار گفته است بجانم شر ری که بجان آدم شهرا باز از اشدم

در میخانه گشاید پر و یم شب دروز که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

جامه زهد و ریا گندم و بر تن کرم خرد پیش خراباتی و بیمار شدم

و اعط شرکه از پنده خود آزاردم از دم ریند می آکوده مدد کار شدم

گمکدار ید که از بست کده یاد مکننم

من که با دست بست بیکده بیار شدم

## شهره شهر

بکن سر زلف تو گرفتار شدم

شهره سخن به هر کوچه و بازار شدم

گر برانے ز درم از در دیگر آیم      گر بردن راندیم از خانه ز دیوار شدم

ستی علم و علی رخت بیت از سرمن      تاکه از ساعت بربر تو بسیار شدم

پیش من یک پسح باز لذت بیاری نیست      تا زیبی از ای چنان تو بسیار شدم

نشود بر سر کوی تو بیا بام راهی      از درم پسیده این اه مدد کار شدم

دان از آنچه که انباسته ام بر جیدم

تاکه نجلت زده در خدمت خوار شدم

یاد دوست

یاد روزی که به عن تو گرفتار شدم  
از سر خویش گذر کرد، سویی بارشدم  
آرزوی خم کیسوی و حشم کرد قدم باز اخشت نمای سر بازارشدم  
طرف روزی که بشش با تو به پایان برم  
از پی حسرت آن منس خمارشدم  
بالکه کویم که دل از دوری جانان چکشید طاقت از دست بون شد که چین از شدم  
یار در میکده باید سخن دوست شنید طوطی باغ چه داند، بر دله دارشدم  
آن طرب را که زیباری چشت دیدم  
فارغ از کون و مکان گشتم و بیمارشدم



آرزو

در دلم بود که آدم شوم آمازد م

بی خبر از همسه عالم شوم آمازد م

بر در پس خرابات نهم روی نیاز تا بین طایفه محروم شوم آمازد م

هجرت از خویش کنم خانه بحوب دهم تا با سمه مسلم شوم آمازد م

از کفت دوست بتوشم همه شب با دعش رست از کوثر و زهرم شوم آمازد م

فارغ از خویشتن و واله رخسار حبیب هچنان روح مجتبم شوم آمازد م

سرد پاکوش شوم پایی بسرپوش شوم کردم کرم تو ملهم شوم آمازد م

از صفا راه بیام بسوی دارف در فانیار مسلم شوم آمازد م

خواستم بر کنم از کعبه دل هر چیز است تا بر دوست گذرم شوم آمازد م

آرزو نا همسه در گورشد ای نفس خیث

در دلم بود که آدم شوم آمازد م

## فنداقِ یار

از توای می زده در میکده نامی نشیدم

نر دغْثاق شدم فامت سرد تو ندیدم

از وطن رخت بیسم که تو را باز بیم هرچه حیرت زده گشتم به نوایی نرسیدم

گختم از خود بر هستم تازخ ماه تو بیسم چکشم من که از این قید میت نزدیدم

کوچ کردم حریان در سیدند به تقصه بی نصیبهم من بیچاره که در خانه خزیدم

لطفی امی دوست که پردازه شوم در بریو رحیمی یار که از دور رساند نویم

ای که روح منی از رنج فرات که نبردم

ای که در جان منی اعراض هجرت کشیدم

کعبه مقصود

هر جا که شدم از تو مایی نشیدم

جز از بُت و تجاهه اُر هیچ مسح نمیدم

آفاق پُر از غلعت است از تو و هرگز با کوشش کر خود بصدایی نرسیدم

دنیا هسته دریایی حیات و من سکین یک طهره از این موج خردشان نچشیدم

رفته حریفان بسوی کعبه مقصود با محی از نور و گردش نرسیدم

این خرد پو سیده را کرده و رفته من شاد باین پوسته در خرد خردیدم

صاحب دل آشنه گذشت از پل و من با دنبال خان پشت بهل کرده دویدم

مرغان همه بشکسته قشن او پریدم من در قفس افاده بخود ما رتندم

یارب شود آن روز که در جمیع حریفان

بیسم که از این لانه گفت دیده پریدم

## نیم عشق

بمن نگر که رخی هسچو کهربا دارم  
دلی بسوی رُخ یار دلربا دارم  
ز جام عشق حشیدم شراب صدق و بخت میکده، با جان دل وفا دارم  
مرا که متی عفتِ عقل و زهد راند چه ره به مدرسه یا مسجد ریا دارم  
غلام همت جام شراب ساقی باش که هرچه پست از آن روی با صفات دارم  
نیم عشق اب آن یار دلربا برگو ز جامی خسیر که من درد بی دوا دارم  
چرا زن است درین ختم و ساقی و دلبر بجان دوست ز درگاه کهربای دارم  
خون رتخت سلیمان و جام حجم زنید  
که تاج خسرو کنی را من گذا دارم



## محراب عشق

جُرْحَسْمَ بِرْدَى دَلْبَرْسَحْ مُحَرَّبِي نَدَارْمَ

جُرْغَمْ حَبَدَنْ رَوْيَشْ مَنْ تَبَعَّدَ بَانِي نَهَمَ

كُفْتَمْ اَمْدَرْخَابْ بِسِيمْ حَبَرْدَوْچَونْ آهَافَاسْ حَسَرْتَ اَيْنَ خَوَابَ دَلْ مَانَدْ، چَونْ خَوَابِي نَهَمَ

سَرْنَمْ بِرْخَانْ كَوَيَشْ، جَانْ دَهَسْمَ يَادَرْيُو سَرْجَهْ بَاشَدْ جَانْ چَباشَدْ حَبَرْزَنْ يَادَيْنَهَمَ

بَاكَهْ كَوَيَمْ دَرَدَلْ رَازَكَهْ جَوَيَمْ رَازَ جَانْ رَا جَزْرَتَوَايِيْ جَانْ رَا زَجَونِيْ، دَرَدَلْ يَادَيْنَهَمَ

تَشَهْ عَشَّ تَوْهَسْمَ، بَادَهْ جَانْ حَبَشْ خَاهَمَ هَرَجَهْ بِسِيمْ جَزْرَسَرَابِيْ نَيْتَ، بَنْ آبَيْنَهَمَ

مَنْ پَرِيشَانْ حَالِمْ اَزْعَشَّ تَوْهَالِيْ نَهَارْمَ

مَنْ پَرِيشَانْ كَوَيَمْ اَزْدَسْتَ تَوَآهَابِيْ نَهَمَ

## سای عشق

بی ہوای دوست، ای جانِ لم؛ جانی ندارم

در دندم، عاشتم، بی دوست نمانم

آتشی از عشق در جام فکت دی خوش بخندی من که حبّه عشق تو آغاز می و پایانی ندارم

عشق آوردم در این سیحانه باشی قلندا پر کشایم سوی سامانی که سامانی ندارم

عالی عشق است هر جا بگردی از پت مالا سای عشقتم که خود پیدا و پنهانی ندارم

هر چه کوید عشق کوید، هر چه سازد عشق ساز من چه کویم، من چه سازم، من که فرمانی ندارم

غمزه کردی، هر چه غیر از عشق را بیان بخندی غمزه کن بر من که عنیز از عشق تباشی ندارم

سر نهم در کوی عشقت، جان و هم در راه من چه می کویم که خبر عشقت سرو جانی ندارم

عاشتم، جر عشق تو در دست من چیزی نباشد

عاشتم، جر عشق تو، بر عشق برهانی ندارم

جامه دران

من خواستار جام می ازدست دارم

این راز باگه کویم و این عنسم کنجایم

جان با ختم بحیرت دیدار روی دوت پروانه دور شمعم و اسپند آدم

پر پر شدم ز دور می او کنج این قفس این دام بازگیر تاکه معلم زمان هم

این حسنه ملوث و سجاده ریا آیا شود که بر در میخانه برآدم

گر ارسبوی عشق دهدیار جر عادی مستانه جان ز خرد هستی در آدم

پریم دل گبوش حشمی جوان شوم

لطفی که از سراچه آفاق گمکنرم

بهار جان

بهار آمد جوانی را پس از پیری ز سرگرم

کنار یار بیشترم ز عمر خود ثمر گیرم

جلخشن باز کرد م بال گل و گلبن در آیینه ب طرف بوستان د لدار مهوش ا گیرم

خران و زرد می آزرا نهم در پشت سر رویا که در گلزار جان از گل عذار خود خبر گیرم

پر و بالم که در دین از غم د لدار پر پشد ب فروردین بایاد صل د بربال و پر گیرم

ب هنگام خزان در این خراب آباد بیشترم بهار آمد که ب جسد صل او بار سفر گیرم

اگر ساقی از آن جامی که بر عشاقد افشد

بیشاند بستی از رُخ او پرده ب گیرم

## محلِ رمان

آید آن روز که خاک سرکویش باشم

ترک جان کرده و آشونه رویش باشم

ساغر روح فراز کف لطفش کرم      غافل از هر دو جهان بسته مویش باشم

سر نهم بردش بوسه زمان تا دام مرگ      مت چسبح قیامت زیویش باشم

هچو پردازه بوزم شمعش تمه عمر      محظون می زده در روی گنویش باشم

رسد آن روز که در محلِ رمان سرت      رازدار هسته اسرار گنویش باشم

پوشنم گرزند برسه بالینم سه

هچو یعقوب دل آشونه بولیش باشم

## انتظار

از غم دوست در این سیکده فرما دیشم

داور نیست که در بحر خش داد کشم

داد و بیداد که در محل با، رندی نیست      که بر شش شکوه برم، داد زبیدا داشم

شادیم داد، غنیم داد و جادا و وفا      با صاعمت آزار که به من داد، کشم

عاشقتم، عاشق روی تو، نچزید کری      با رنجان و وصالت به دل شاد کشم

در غم ای گل و حشی من ای خسرو من      جو محبوون برم، نیشه فرها داشم

مردم از زندگی بی تو که با من هستی      طرفه سری است که باید برآستاد کشم

مالح امی گزرد، حادثه نامی آید

انتظار فرج از نمی خرد داشم



بوی نگار

آن ناله نا که از عنسم دلدارمی شم  
اهی است کن درون شرربارمی کشم

بایار دلفریب گبو؛ پرده برگش کن هبدر وی ماد تو، آزارمی کشم  
منصور را کذار که فسیر یاد او بدشت در جمع گلرخان به سردارمی کشم  
ساقی بریز باده به جامم که جبهه با بارمی است بس کران به سردارمی کشم  
گفتی که دوست بازکند، در به روی دست این حسرتی است تازه که بسیارمی کشم  
کوچک مکیر کلب پری معان که من بوی نگار زان در و دیوارمی کشم  
سالک! در این سلوک بدنیال گیتی؟  
من یار را به کوچه و بازارمی کشم

## شبِ وصل

یک امشی که در آغوش ماه تاب نم

ز هرچه در دو جهان است روی گرد نم

بکیر دامن خورشید را می‌اصبیح که مه نخاد و سرخویش را به دام نم

هزار ساغر آب حیات خوردم ازن لبان و بچو سکندر ہنوز عطش نم

خدای را که چه سری نهفته اند عشق که یار در بر من خفت، من پریش نم

نم از شبِ وصل است یا ز صبح فرق که هبچو مرغ سحرگاه، من عین زنخو نم

هزار سال اگر بکندزد از این شبِ وصل ز دستان لطیف، هزار دست نم

محوان حدیث شبِ وصل خویش را، بینی

که بیناک ز جشم بد حسود نم

## سَرَّا پَرَدَهُ عَشْقٍ

بَادِيَ ازْ رُفْتَن او جامِه بَتَن پَارَه کِه نَم

درَ دَل را به چه انگیزَه تو ان چارَه کِه نَم

درِ سِحْنَه گُشایید به رویم که دَمِي درَ دَل را به مَهی و ساقِ سِخوارَه کِه نَم

گَلْذَارِید که درَ دَل من فَاسِش شَوَّد کَه دَل پَرِ خَرَابَات زَغْم پَارَه کِه نَم

سَرِّحُم با دَسَلَامَت کَه بِغَنْجَارَه آن ذَرَه درَ پَرَدَه عَشْق تُو چُحْمَارَه کِه نَم

ازْ سَرَّا پَرَدَه عَشْق بَدِ رَأْيِم رَوزِي سَاكَانَه کَوِيش هَمَه او ارَه کِه نَم

رُخْ نَه اَمِي بُتْ هَرَجَانِي بَيْ نَامِ ذَئْنَ

مازِ سِيلِي دَل خَود هَسَرِ خَارَه کِه نَم

## شمع وجود

آید آن روز که من بجهت ازاین کیانم

از جهان پر زده در شاخ عدم لانم

رسد آن حال که در شمع وجود دلدا  
بال و پرسونته کار شب پروا کننم

رومی از خانقته و صومعه برگردام  
سجده بر حاکم در ساقی میگانم

حال حاصل نشد از موعده صوفی و شیخ  
رو بکوی صنی واله و دیوان کننم

گیو و حال بست دانه و دامنه چنان  
منغ دل فاغ ازاین ام ازاین دانم

شود آیا که ازاین بست کده بر بدم خست

پر زمان پشت براین خانه بگانم



## خلوت عاشق

فریخ آن روز که از این قفس آزاد شوم

ان غشم دور می دلدار رسکم شاد شوم

سر نهم بِر قدم دوست به خلوت گشتن لب نهم بر لب شیرین تو بنداد شوم

طی کشم راه خرابات ده پری بِر سُم از دم پسید خرابات دل آباد شوم

یاد روزی که به خلوت که عشق روم طرب انگیزد طرب خیر و طرب آد شوم

نه بسیخانه مرا راه نه در محب دجا

پار را گویی سببی ساز که ارشاد شوم

شرح پریشانی

در دخواهیم دو اینجواهیم

غصه خواهیم نواینچواهیم

عاشقتم عاشقتم مریض توام زین مرض من شفاینچواهیم

من جایست بجان حسیدارم از تو ترک جانیچواهیم

از تو جان اجنا وفا باشد پس دگر من وفا نیچواهیم

برود بر را باصفا نیچواهیم تو صفا می من و برود من

صوفی از اصل دست بی خبرست

تو دعای منی تو ذکر منی ذکر و فکر دعا نیچواهیم

هر طرف روکنیم تویی قبله قبده ناینچواهیم

هر که را بسگری فدایی تو است من فدا یم فدا نیچواهیم

بهنه آفاق روشن از رُخ تو است

ظاهری جای پاینچواهیم

همت پیر

رازی است مرا، رازگشانی خواهیم

دردی است به جانم و دوای خواهیم

گر طور نمیدم و نخواهیم دیدن در طور دل از توحیبای پائی خواهیم

گر صوفی صافی نشدم در راه عشق از همت پیر راه، صفاتی خواهیم

گر دست و فایی نکند بر دردشیش با حبان و دلم از او جانی خواهیم

بردار حجاب از رخ امی لبس حسن در ظلمت شب راهنمایی خواهیم

از خویش بروان شوایی فرد فرستم بخو من، عاشق از خویش نائی خواهیم

در جان منی دمی نیا بام رُخ تو در کنز عین ان، کنز خانی خواهیم

این دفتر عشق را بسندای دردش

من غرقم و دست ناخدا نی خواهیم

## جام جان

در دلم بود که جان در ره جانان بدم  
جان ز من نیست که در مقدم او جان بدم  
جام می دو که در آن عوش بتبی خادارم که از آن جایزو بر پیغت کنغان بدم  
ما شدم خادم در کاه بست باده فرش  
از پریشانی جام ز غمث بار پرس سر و جان در ره آن زلف پریشان بدم  
زاهد از روضه رضوان رخ حور گموی خم زلفش نه به صدر روضه رضوان بدم  
شیخ محراب تو و وعده گلزار بست  
غمزه دوست نشاید که من ارزان بدم

صاحب درد

ما زاده عُشَّیم و فراینده در دیم

با مدّعی عاکف مسجد به نسبه دیم

با مدّعیان در طلبش عمد نه سیم  
با بی حسیران سارش بیوید نگردیم

در آتش عشق تو خلیله خزدیم  
در مسخ عشق تو فرزانه دشندیم

در میکده بامی زدگان بیش مسیم  
در بستکده باشت زدهم عمد چوردم

در حلقه خود بحسنگان چون کل سرجم  
در حبکه که زالوصفت ان با روح زردیم

در زمرة آشغته دلان زار و نرايم  
در حوزه صاحب نظران چون بخ سردم

با صوفی و درویش و قلس در بسترم  
بامی زدگان گشیدگان بادیه کردیم

با کس نهایم بیان، حال دل خویش

ما خانه بد و شان بگلی صاحب دیم

## کعبه دل

ما از دیار هستی در نیستی حسنه بیم

از هر چه عنیر دلبر، از جان دل بریم

با کار و ان گویید از راه کعبه برگرد  
ما دیار را بهستی بسروں خانه دیدیم

لذت از چگویید امی رهروان غافل  
لذت اوت خلوت از جامِ می شنیدیم

ما چند در حجابید امی صوفیان محبوب  
ما پرده خود می را در نیستی دریدیم

ای پرده دار کعبه بردار پردازش  
کز روی کعبه دل، ما پرده اکشیدیم

ساقی بریز باد و در ساغر حیران

ما طعم باده عشق از دست او پشیدیم



## سَرْعَث

ما ز دل بُكى حِيدَه کَرَان بِي حِسْبَرِيم

ا ز پَرِيشانِي صاحب نَظَران بِي حِسْبَرِيم

عَاقِلان ا ز سَرْسَوْدَائِي مَا بِي حِسْبَرِند ما ز بهيودگي هُوشُرَان بِي حِسْبَرِيم

خَبرِي نِيت ز عَاقِرْخَشِر دَوْجَهَان چَتَوان کَرْدَه کَه ا ز بِي خَبرَان بِي حِسْبَرِيم

سَرْعَث ا ز لَطَرِرَدَه دَرَان پُوشِيدَه است ما ز رُسوَيِي اين پَرِده دَرَان بِي حِسْبَرِيم

را ز بهيُوشِي و سَتِي خَرا باَتِي عَثَنْ سَوَانْ گفت کَه ا ز راهِ هَرَان بِي حِسْبَرِيم

سَاغِري ا ز كَفْ خَود باز دَه اَمِي ما يَهِيش

ما كَه ا ز شادِي عَيِش دَکَرَان بِي حِسْبَرِيم

## محرم راز

در غم هجده زخ ماه تو در سوز و گذازیم

تابکی زین عنسم جانکاه ب سوریم و بنایم

شب هجران تو آشنی شود زخ تمایی در همه هرس تو در نازی و مگردنی ایم

آید آن روز که در بازگشتن پرده گشایی تابخان قدست جان و سرخویش بنایم

با شارت اگرم و عده دیدار دهدیا تا پس از مرگ به وجود آمده در سازه زنیم

گر ب اندیشه باید که پنهانی است بگوت نه سوی بستکده روکرده نه راهی حجاریم

ساقی از آن خشم پنهان که زیگانه نهان است

باده در ساعت ماریز که ما محروم رازیم

## جام از ل

ما زاده عَصَمُ پَر خوانده مجَمِیم

درستی و جان بازی دلدار نمایم

دلداده میخانه و قربانی شربیم در بارگاه پسندان پر غلامیم

همبتر دلدار و زهرش بعد ایم در صول غریقیم و بحران نداشیم

بی رنگ و نوایم ولی بتکریم بی نام و نشانیم و همی دارپی نهایم

با صوفی و با عارف و درویش حکمیم پر خاشر کر فلسفه و علم کلامیم

از مرسته مهجور و رملحق کنایم مطرود حسنه دپیه و منثور عوایم

با هستی و هستی طلبان پشت پشتیم

بانیستی از روز از ل گام بگامیم

بار یار

اکنون که دمیکده بسته است بر ویم  
بهر که عنم خویش بخت اگر بگویم  
من کشته آن ساقی و پیان عقلم من عاشق دلداده آن روی کنویم  
پروانه صفت در بر آن شمع بوزم محبو نم و در راه جنون بادیه پویم  
راز دل عتمدیده خود را به که گویم من تشنۀ جام می از آن کنه بسویم  
بردار کتاب از هرم و جام می آور ما آنچه که در جمع کتب نیست بخویم  
از پیچ و خم علم و خرد رخت بندم  
ما بار دهد یار به پیچ و حشم مویم

وادی این

من در این بادیه صاحب نظر می جویم  
راه کم کرده ام در آه سری می جویم  
از درق پاره عشقم خبری حاصل  
مند و حسنه و بجاده هر سخن نشست  
ایمنی نیست در این وادی اینما را  
ترک می خانم و بخانم و سجد کردم  
سفر از پسح به سوی همه پیغمبر می جویم  
گفته بودی که راه عشق راه پژوهی می جویم  
اندر این دیر کم ریخته شد بال پرم  
بر من زنگه خود بال دپری می جویم

بُتِ یکدانه

خرم آن روز که ماعاگفت میخانه شویم

ازگفت عقل بروج جسته و دیوانه شویم

بسکنیم آینه فلسفه و عصره فان را از صحنانه این فاند بگانه شویم

فارغ از حائفه و مدرسه دیر شده پشت پائی زده بربستی و فرزانه شویم

هر چرت از خویش نموده سوی لداریم واکه شمع رخش گشتہ و پردازه شویم

از همه قید بردیده ز هستمه انه رما تا مکر بسته دام بُت یکدانه شویم

ستی عقل رسه بروج و آیم بخویش

تا بهوش از قبح باوه ستانه شویم

## می چاره ساز

ساقی بروی من در میخانه باز کن

از درس و بحث و زهد و ریایی نیاز کن

تاری زرلف خم خود در رهم به فارغ ز علم و مسجد و درس و نماز کن

داوود و ارنونه زمان ساغری بیار غافل ز دد جاه و نشیب و فراز کن

بر پین حجاب از زخ زیبا و زلف یا بیکانه ام ز کعبه و نلکت حجاز کن

برزیکن ازان می صافی بسبوی من دل از صفا بسوی بست ترکیاز کن

بچاره گشته ام عشم هجر روی دوت

دعوت مرای جام می چاره ساز کن

رازگشایی

بس کن این یاده سرایی بس کن  
 تا به کم خویش سایی؟ بس کن  
 مخلصان لب به سخن دانگند ببر کن این ثوب ریایی بس کن  
 تو خط کاری و حق آگاه است حیدر؛ زهد منایی بس کن  
 حق غنی است، بر پیش غنی نزد محشوق گدایی بس کن  
 هر پیش که توکرده شرک است بی حد؛ چند حد دایی بس کن  
 شرک در جان تو منزل دارد دعوی شرک زدایی بس کن  
 تو می شیطان زده و غشِ حد؟ نسبتی راه بجایی، بس کن  
 سیاست تو به است از حَّاتَ جان من شرک فرایی بس کن  
 خل شیطان نبود حصل الله  
 ای فاتم؛ رازگشایی بس کن

رسانی کرد که در داشتند و با این نیت بس این مسلم را کرد و متوجه میگردید و بس این نیت این را مصدق میخواست.  
 (الله) رحمه و رحیم رحیم

باد و حضور

در لعائی خشایی پسید مرایاری کن  
 دستگیری کن پسیری کن غشنخواری کن  
 از سرکوی تو مایوس نگرد هم گز غمزه ای عتمدگان اتومدد کاری کن  
 حلمه با چراغه ای از باده میخانه خویش ہوشم از سربر آماده هشیاری کن  
 گر به لطف نوازی پستانم زمی عشه کن نازکن آغاز تسبیکاری کن  
 عاشقم، عاشقتم افتد و بیمار توام لطف کن لطف، زبیمار پرستاری کن  
 تو و سجاده خویش و من پیمانه خویش با من باده زده هرچه به دل داری کن  
 گر نخواهی زسر لطف نوازی مارا  
 از در قصه رُون آمی و دل آزاری کن

## ساحل وجود

عاشق روی تو ام دست بدار از دل من

به خدا حب نزخ تو حل نکند مشکل من

هر کوی تو در آینخت در خفت ما      عاشق روی تو سر شه است آب دل من

نیت جز ذکر گل روی تو محفل ما      نیت جزو صلح چیز دکری حاصل من

پاره کن پرده انوار میان من و خود      تا کند حبل و رخ ما ه تو اندر دل من

جلوه کن در جل قلب من ای یار عزیز      تا چو موسی بشود زنده دل غافل من

درست اپای دو عالم رخ او جلوه گرست      که کند پوچ هسته زندگی باطن من

محج دریاست جهان، ساحل دریاییست      قطراه ای از نم دریایی تو شد ساحل من

ز د خلیل عالم چون شمس و قمر را بکن

جلوه دوست نباشد چو من دل من

## ساعنده

نمایم در جهان بود اثر از جامی پایی تو  
نمایم نعمت ای بود به فلک از ندای تو  
نمایم ساغرات و مسی و مخوار کی عشق  
نمایم مسجد است و هشتگده و دیر جای تو  
نمایم هست زنگی از سخن دل پذیر تو  
نمایم هست بونی از تو و از ند عالمی تو  
نمایم هست و اژدهای ز تو درین و آرمه  
نمایم هست رونقی ز تو و گفت نامی تو  
هر گز نه آنچه در خور عشق است و عاشقی  
نمایم شاه ای نبود از فنا تو



کعبه در زنجیر

خار راه منی ای شیخ، زگلزار برو  
از سر راه من ای رند تسبیح کار  
تو و ارشاد من ای مرشد بی رشد و قبا! از بر رودی من ای صوفی عن دار  
ای گرفتار هوا می خود ای دشیزین از صف شیعگان رُخ دلدار  
ای قلندر من ای باد بکف خرقه بُش خرقه شرک شی کرده و گلزار  
خانه کعبه که آکنون تو شد می خادم ای دشیزین  
زین کلیسا می کرد در خدمت جبار آن عیسی مریم از آن خود شده بسیز ای  
ای قلم بکف نقاد تسبیح کار پمید  
بشه این خامده محن لوق می از ای

## باده عن

من حسداها سیم از من سخن یار مخواه  
حکم از هر گز پریشان شده گهار مخواه

من که با کوری و مبحوری خود سرگرم از چنین کور تو بیسانی و دیدار مخواه  
چشم بیمار تو بیمار نموده است مرا غیرهندیان سخنی از من بیار مخواه

با قلدر منشین گر که نشستی هرگز حکمت و فلسفه آایه و خسب ارجواه

ستم از باده عن تو و از مت چنین  
پنه مردان حبیان دیده و هشیار مخواه

## شمس کامل

صف بیار اید رندان ره بزد آن

جان برای دیدش منزل منزل آن

بل از سوق لفایش پر زمان بر شاخ گل  
کل ز هجر روی هاش با پی در گل آمده

طور سینا بر اگبو ایام صبغ آخوندید  
موسی حق در پی فتح عون باطل آمده

بگز زن جمع خاشان پتکو ذل  
از و رای کوه هاران شمس کامل آمده

با زکو آهر میان را فعل عشرت بارت  
زندگی بر کامان ره هلال آمده

دل بر سکل گی از بام حسرخ چارین  
بادم عیسی برای حل مشکل آمده

غم محور ای غرق دریایی مصیبت غم خوز

در بحث نوح کشتیان با حل آن

عطر یار

ما ندانیم که دلبسته او بیم هسته

ست و سرگشته آن رویی گنویم به

فارغ از هر دو جهانیم و ندانیم که ما در پی عنزه او با دیده پوییم هسته

ساخت ان در میخانه عشقیم نم از ازل مت از آن طرف بپوییم هسته

هر چه پوییم ز گلزار گلستان دیست عطر یار است که پوییده و پوییم هسته

جز رُخ یار جهانی و جمیلی نبود در غم اوست که در گفت و گنویم هسته

خود ندانیم که سرگشته و حیران بگلی

پی آنیم که خود رویی بر پوییم هسته

## دریایی هستی

در غم عُفت فادم کاشکی دران نبود

من سر و سامان بخوبیم کاشکی ساما نبود

زاده آسماء را با جهش الملاوی چه کاری  
در چشم فردوس می مادم اگر شیطان نبود

از ملک پردازکن و زملکت هستی رخت بند  
میت آدم زاده که نیز ملک پرداز نبود

یوسف از چاه بسیرون آمی ما شاهی نما  
گرچه اراین چاه بسیرون آمدن اسان نبود

ساغری از دست ساقی گیر و دل برکنی  
بر شود از قید هستی آنکه فکر جان نبود

عاشقم عاشق که در عشق راحش زاده

غرق بحر عاشقم و چون نوح پشتیبان نبود

بار امانت

غمی خواهیم که عنخوارم تو باشی

دلی خواهیم دل آزارم تو باشی

جهان را یک جوی ارزش نباشد اگر یارم اگر یارم تو باشی

بیوسم چوبه دارم بشادی اگر در پای آن دارم تو باشی

به بیماری دهیم جان و سرخود اگر یار پرستارم تو باشی

شوم ای دوست پرچمدار هستی در آن روزی که سردارم تو باشی

رسد جانم بفوق قاب توین که خورشید شب نارم تو باشی

کشم بار امانت با دلی زار

امانت دار اسدرارم تو باشی

## کاروان عشق

پریشان حالی و درماندگی نامنیست

خطا کاری مارافاس بی پروانه نیست

بمسی کاروان عاشقان فسید از لایه بابی نامنیست

ثی دستی و ظالم پیشگی نامی بیستی

برون فرستند از خود تاکه دریا بند دلبر را

ز جابر خیزد بکن این قفس گشای غل نارا

ببردی حاصلی از عمر بجز دعوای بی حال

توكویی آدمیت اجزای دعو نمیست



## گلزارِ جان

با که کویم غم دل حبشه توکه غنوار منی

همه عالم اگرم پشت کند یار منی

دل نبندم کبی روی نیارم دری  
تا تو رویایی منی، تا تو مدد کار منی

راهی کوی تو ام قافله سالار منیست  
غم باشد که تو خود قافله سالار منی

بچمن روی نیارم نزوم در گلزار  
تو چمن زار من استی و تو گلزار منی

در دندم طبیبی ن پرستاری هست  
د لخشم چون تو طبیب و تو پرستار منی

عاشقم سوخته ام پسح مدد کار منیست

تو مدد کار من عاشق و دلدار منی

## محرم دل

بازگویم عنم دل را که تو دلدار منی

در غم و شادی داند و آلم بایار منی

جزگل روی تو ام در دو جهان بایار نیست چهره گشای زر دیم که تو عنخوار منی

حشم بسیار تو ای می زده بهی ارم کرد پایی بکذار چشم که پرسار منی

محرمی نیست که مرسم بند بر دل من جز تو ای دوست که خود محروم اسرار منی

زاری از غم غم زای تو پیش که کنم با که کویم که تو سر حشم آزار منی؟

برگشای حم اندر حم و دست افشار با

به حدا بایار منی بایار منی بایار منی

## محرابِ اندیشه

باید از آفاق و آنفس کمتر می تا جان شو

و گلمد از جان بکمتر می تا در خور جان شو

ظره گیومی او در گفت نیاید را گان باشد  
باید امده این طریقت پائی سرخو گان شو

کی تو اف خواند در محراب ابرویش نماز قرنها باید در این اندیشه سرگردان شو

در راه حال لبس لبریز باید جام درد رنج را افزون کنی، نی در پی درمان شو

در هوا حی پشم مش در صفت مستان شهر پائی کوئی، دست افشاری و هم پایان شو

این روشن است و اندیشه تی حال شو

باید از شوق پروانه شوی، بیان شو

## غَمْرَةُ دُوْسْت

جز سرکوی توای دوست نارم جانی

در سرم نیست بجز خاک درت سوانی

بز در میکده و بستکده و سجد و دید سجاده آرم که تو شاید نظری بمانی

مکلی حل نش داز مردمه و صحبت شیخ عنزه ای مگره از مسلکل با بکشانی

این همسه ما و منی صوفی درویش نمود حبلوه ای تامن و ماراز دلم بزدا ای

میسم نیست که هستی بهم در میتی است هیچم دیه پیح که دیر پیح نظر فنه مانی

پی هرس شدم از هلال دل و حال و طرب نشنیدم طرب از شاهد بزم آرایی

عاف دگر که آن پرده نشینم شب و روز

تا بیک غمزه او قدره شود در بیانی



## خلوت مستان

در حلفت درویش ندیدیم صفتانی

در صومعه از او شنیدیم ندانی

در مرسته آزاد دست نخواهدیم کتابانی      در مآذنه از یار ندیدیم صداینی

در جمع کتب های پسح جهانی ندریدیم      در درس صفت اهبر دیم حباینی

در بُستکده غمری بطالت گذرانیدیم      در جمع حسره یان نه دوانی و نه دانی

در حرکه عشق اق روم بلکه بیاهم      از گلشن دلدار نیسمی رد پانی

این نادمنی جلد ز عقل است و عحال است

در خلوت مستان نه منی هست و نه مانی



رُباعي





ول خاک  
شیرخود بجهان نسبت  
پدرخ ولاده ول خواست  
با این تن خاک ملکوی شو

دیگر  
ای دست مین عال ول زید  
دین جان بروز پیش  
هر دیگر خود بدمیرنی  
خانمین دیگر خواز



۱۰

2

۱۷

وین

و سوده هم و همچنانی  
که این را بخوبی می خواهد



وہیں

66

٢٧

لر و دنگن زاده هم  
پیش از خود را نهاد  
لر و دنگن زاده هم

بیکت  
گلی زوره چوی بیکت  
خن ره کری روی بیکت  
بن راد بیکت کپی بیکت  
بیکل و آن خن ده بیکت

بیکری آنکه  
لایی اجادیت  
شین بیکت خن بیکت  
آن روز که عالم شنکه کات



فَكَيْدُ  
نَسْلِيْنَ دَرْبِيْنَ بَلْجِيْت  
نَسْلِيْنَ دَرْبِيْنَ بَلْجِيْت  
فَكَيْدُ  
نَسْلِيْنَ دَرْبِيْنَ بَلْجِيْت  
نَسْلِيْنَ دَرْبِيْنَ بَلْجِيْت





فَرَادِين  
صَدِّيقَتْ خَوَافِنْ  
خَلَقَتْ خَوَافِنْ  
خَلَقَتْ خَوَافِنْ

فَرَادِين  
بَرَانِيَتْ خَلَقَتْ خَوَافِنْ  
عَلَى خَلَقَتْ خَوَافِنْ  
عَلَى خَلَقَتْ خَوَافِنْ  
عَلَى خَلَقَتْ خَوَافِنْ

جَهَوَيْ  
جَهَوَيْ  
جَهَوَيْ  
جَهَوَيْ



اعمماں

کریم احمد علی خانی دوست  
پاچھی کریم احمد علی خانی دوست  
زیر مودودی پاچھی سید علی خانی دوست

اعمماں از اکابر

کوئی نہیں پاچھی احمد علی خانی دوست  
جہل از اونہ پاچھی احمد علی خانی دوست

پاچھی  
ای وست پاچھی پاچھی دوست  
فریدن پاچھی پاچھی دوست

پاچھی  
کسی نہیں پاچھی پاچھی دوست  
پارادول نہیں پاچھی دوست

چشم  
این پیغمبر عیض خان نهاد  
شین لکت خویش بگاهد  
دوی خلیفه خان نهاد

دوی خلیفه  
این پیغمبر عیض خان نهاد  
شین لکت خویش بگاهد  
دوی خلیفه خان نهاد





لعلی دار  
لعلی دار  
لعلی دار  
لعلی دار

لعلی دار  
لعلی دار  
لعلی دار  
لعلی دار

ایمان

از زین بیشتر خاتم  
بیشترین پریش را داشت

کنی و دست

امداد مانند کنی و دست  
ایمان از زین بیشتر خاتم

تفت

آن دل که پاره شد دل نیست  
نهی که قیمت نصیر خان نیست

کوئی نوره

آن کس که پاره شد خاتم  
از زین بیشتر خاتم



شیخ  
شیخ شیخ خواجه نویت  
شیخ شیخ خواجه آزاد نویت  
شیخ شیخ شیخ شیخ شیخ شیخ

شیخ شیخ شیخ شیخ شیخ شیخ  
شیخ شیخ شیخ شیخ شیخ شیخ  
شیخ شیخ شیخ شیخ شیخ شیخ

سکان

فدر که زایم جوانی گذشت  
حال شد و چهل سال خانی گذشت

مکدوبل سه جهان نهاد تسبیح  
دینی پیغمبر راه کاری گذشت

تیز دست  
چیزی نیست و بجهان نتوان پیدا  
دینی شد این ریحان نتوان پیدا  
دینی هرگز شکننده نمیگذشت  
و زدن و سکان چشم آن نتوان پیدا



نیوان یافت

ریبدی او نیوان یافت

بین عین کوی او نیوان یافت

عین

بین عین ریبدی او نیوان یافت

بین عین

دیدی از عین کوی او نیوان یافت  
دیدی از عین کوی او نیوان یافت  
دیدی از عین کوی او نیوان یافت  
دیدی از عین کوی او نیوان یافت

ف

حق حق باید کرد  
حقیقی باید حق حق باید کرد  
حقیقی باید نموده ای و خواهید کرد

صل

صل جان نی  
نخود نخود دوست فنا باید کرد  
نخود نخود دوست فنا باید کرد

دوست دوست باید کرد  
دوست دوست باید کرد  
دوست دوست باید کرد  
دوست دوست باید کرد



حکایت  
دین خانه  
پاکیزه  
پروردگار  
دین خانه  
دین خانه

خواست  
سرخه  
زینتی  
زینتی  
زینتی  
زینتی



ری  
صلی بکار که صفت رویت باشد  
چنین که میتواند میتواند  
کوادر علم و فناوری باشد

لیون  
صلی بکار که صفت رویت باشد  
چنین که میتواند میتواند  
کوادر علم و فناوری باشد





عیش  
این عیش عیش عیش  
نمیت پریا نمیت آهیت  
بیت همیز بیت همیز  
نمیل نمیل نمیل نمیل  
روزی اک ریچاب از رو شود  
بینیک کن خویش و افس نمیز

حازف  
آن که بزم خوشی حازف نمیز  
خوش بزمی سعادت نمیز

عیش عیش عیش عیش  
نمیت پریا نمیت آهیت  
بیت همیز بیت همیز  
نمیل نمیل نمیل نمیل

بیت همیز بیت همیز  
نمیل نمیل نمیل نمیل  
بیت همیز بیت همیز  
نمیل نمیل نمیل نمیل

لیل  
ایندی تقبیل نیز مرد  
پرکشی نیز مرد  
پرکشی نیز مرد  
زیب و زیبان نیز مرد  
سرگوش شنید نیز مرد

پیان  
پیان  
پیان  
پیان  
پیان  
پیان  
پیان  
پیان  
پیان  
پیان





رها باید  
زینتی خوبی داشت  
زینتی خوبی داشت  
آن که پیشگان درون شهر است  
س ریبی راه نسبت خواهد

چندی  
بوی شده همکنی خواهد  
و چندی میشود همکنی خواهد  
بی بودی خود را نسبت خواهد  
بی بودی خود را نسبت خواهد

خان  
پیوه زنون خان  
مالکی که باید  
زینت چا و مهر  
زینت چا و مهر

چاب  
خان  
خان  
چاب  
چاب  
چاب  
چاب  
چاب



ب

بند

ولادی راه بیش  
پاره دن نیت سریش

بیش

کوئی زجا فکنه

بیش

خراب دمک

ترن زنی

بیش

بیش

بیش

بیش

بیش

بیش

بیش



آن شکر که پیش کده باز شود  
پر ان ده بات آواز شود

خان رفیع دین صبور  
کوکار فران نه هم باز شود

پنهان قلی اوچیان  
کوکار دلان خاچان پنجه  
بزرگ خیمه راه ادمی پین





دوی او  
دیگر عاشق دیگر نیز  
بگفت عاشق نیز دیگر نیز  
از خواسته دخواسته بگفت همی  
بگفت که عاشق نیز دیگر نیز  
دیگر عاشق نیز دیگر نیز

دیگر عاشق نیز دیگر نیز  
دیگر عاشق نیز دیگر نیز  
دیگر عاشق نیز دیگر نیز  
دیگر عاشق نیز دیگر نیز  
دیگر عاشق نیز دیگر نیز  
دیگر عاشق نیز دیگر نیز  
دیگر عاشق نیز دیگر نیز  
دیگر عاشق نیز دیگر نیز  
دیگر عاشق نیز دیگر نیز  
دیگر عاشق نیز دیگر نیز

و زعیم

آن که خشن شد

نمایت و همراهی اندرویدان  
از بلوگور روسی اوکا

نگاه داشت و از مین  
بچشم زیرین دید  
جیکوبی



نَمَاءُ  
جَنَّةُ  
رَبِيعُ  
عَدْلُ  
خَلْقُ  
وَالْمَلَائِكَةُ

عَدْلُ  
خَلْقُ  
وَالْمَلَائِكَةُ

بَلْ  
جَنَّةُ  
رَبِيعُ  
عَدْلُ

عَدْلُ  
خَلْقُ  
وَالْمَلَائِكَةُ

بَلْ  
جَنَّةُ  
رَبِيعُ  
عَدْلُ

آن پست  
که روایت کرده کوئی نمی‌شود  
روایت که داشتند  
آن پست

آن پست  
که روایت کردند  
آن پست  
که داشتند  
آن پست





بی فر  
پارسیان دل و دین همکنی  
پارسیان دل و دین همکنی  
کوچکان

زندگانی از دشمن و زندگانی  
زندگانی از دشمن و زندگانی

مهدی  
سرمهن ای زیبی قل قل مهدی  
ای زیبی خود را ده دلان مهدی

بی زیبی زیبی خوبی کرانی مهدی  
بی زیبی زیبی خوبی سرمهن بی مهدی

فیض

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب

فیض

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب

فیض

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب

فیض

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب

ج

ب



جیں تھے  
ہی پروری خان دیش  
ہی پروری خان دیش  
ہی پروری خان دیش

جیں تھے  
دیا بھی دیش  
جیں تھے  
دیا بھی دیش

دسر دل

شمع پیزه دل

نگاره پیم شمع پیزه کا دل  
کارکر کرن فشن کا دل

دویان

مکروشود جگر کرن دویان  
دیوار کرن بست دیوار دل

شمع پیزه دل

پیزه نیز پیزه نیز  
پیزه نیز پیزه نیز

چشم از فرشت ای زین  
چشم از فرشت ای زین

چشم از فرشت ای زین



عن کمال

ستمہ

حرز دیکھنے جاتے ستمہ  
دین بروی بی شمات

جیسی

دو مزدود دو پیشان جیسی

خدود مر عن کمال

خوبی مز خشتن خوبی  
تہت بیکھر خوبی پیکھی

بلکچیش  
در دیکھنے دیکھنے دیکھیش  
زینتی دیکھنے دیکھیش

سُنْهُ

فَيُؤْمِنُ بِهِ مَنْ يَرِيدُ

فَيُؤْمِنُ بِهِ مَنْ يَرِيدُ

رَبِّهِ

حَقَّتْ كَلْمَةُ رَبِّكَ لِمَنْ يَرِيدُ

رَبِّهِ مَنْ يَرِيدُ

كَلْمَةُ رَبِّكَ

سُنْهُ

فَيُؤْمِنُ بِهِ مَنْ يَرِيدُ

رَبِّهِ

عَمَّا يَرِيدُ مَنْ يَرِيدُ

كَلْمَةُ رَبِّكَ لِمَنْ يَرِيدُ

رَبِّهِ مَنْ يَرِيدُ





زدست فرمات آنکه دادم  
نمایند

خوان غلت پرستی ساخت  
پر عدو پر خود از دیدم

زدست تو دیدم که دادم  
زدست تو دیدم که دادم  
زدست تو دیدم که دادم

حاج بزرگان را بسیار نظری

جن روز  
آن روز که زده بیکن نیز  
پر ان پر این دسته هم  
حکومت فلسفه عالی  
نمایان و باقی کوہان هم

بدنیان  
ای دشت بدنه که بیکن نیز  
کشت بگاری زده بیکن نیز  
ناع زیبی نیز نیز  
پری خسروی





وَلَهُ  
کوئی نیکتہ کھنپ  
سر دار کوئی نیکتہ کھنپ  
سر دار کوئی نیکتہ کھنپ

ای جان جی ان پر کوئی نہیں  
سر بستے کوئی نیکتہ کھنپ

شنه  
کچھ دست خوش فیض شنه  
کچھ دست خوش فیض شنه  
زیر کردہ خود ہبہ رمہ دینہ  
کھات مرنے اپنے شنه  
پیٹ شہ خوش چان پائیں

نهاده  
من دارم  
که می خواهم  
من دارم  
که می خواهم  
من دارم  
که می خواهم

پر ان نظری  
پر ان نظری  
پر ان نظری  
پر ان نظری  
شمشیران روایتی  
زینه زدن این پیغمبر و دوستی



۷۶

ج

ربيع پیاری  
پر خوش خودکار  
ری روی پرورد  
پر دل را کار

آن دینه باغ پیپای  
دینه توان پنهان



مُحَمَّد

سَعِيْدٌ مُحَمَّدٌ بَرِّان

بَرِّانٌ سَعِيْدٌ مُحَمَّدٌ بَرِّان

بَرِّانٌ سَعِيْدٌ

بَرِّانٌ سَعِيْدٌ بَرِّانٌ سَعِيْدٌ  
بَرِّانٌ سَعِيْدٌ بَرِّانٌ سَعِيْدٌ

بَرِّانٌ سَعِيْدٌ بَرِّانٌ سَعِيْدٌ  
بَرِّانٌ سَعِيْدٌ بَرِّانٌ سَعِيْدٌ





کوئی نہ خست پیش  
پیش کریں پیش کریں  
کوئی نہ خست پیش  
پیش کریں پیش کریں

پیش کریں پیش کریں  
پیش کریں پیش کریں  
پیش کریں پیش کریں  
پیش کریں پیش کریں

یافت دل

ای پرتو ایست دل در دل  
فکار دل نیک دل در دل

شیرین دل جلوه دلی نیک  
که این این این این این دل

نه شتن  
نه شتن  
نه شتن  
نه شتن  
نه شتن  
نه شتن





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ  
عَلَى الْمُكَبِّرِ تَكُونُ الْمُكَبِّرَةُ  
عَلَى الْمُكَبِّرِ تَكُونُ الْمُكَبِّرَةُ  
عَلَى الْمُكَبِّرِ تَكُونُ الْمُكَبِّرَةُ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ  
عَلَى الْمُكَبِّرِ تَكُونُ الْمُكَبِّرَةُ  
عَلَى الْمُكَبِّرِ تَكُونُ الْمُكَبِّرَةُ  
عَلَى الْمُكَبِّرِ تَكُونُ الْمُكَبِّرَةُ  
عَلَى الْمُكَبِّرِ تَكُونُ الْمُكَبِّرَةُ

ویکن

گوهین

گمن

پنهان

زمهان

بیهی

دیهی

چهارم

دویم

نمدن

گاهن

گاهن

گاهن

بیهی

دویم

چهارم

دویم

دویم

دویم

دویم



چال مخفی

دیں ہم

پھر علاں جہان دل ہم  
زروت ہم بین ہم دل ہم

چال مخفی

دیں ہم

سین تو ازون دیکان دل ہم

دیں ہم

پھر علاں جہان دل ہم

زروت ہم بین ہم دل ہم  
و چوتم زر پا

تھیں

بین ہم تھیں

کھن کھن کھن کھن

یه و می  
ز دین که خوب شنید و میر سکن  
یه و می ز دین که خوب شنید و میر سکن

یه و می  
ز دین که خوب شنید و میر سکن  
یه و می ز دین که خوب شنید و میر سکن  
یه و می ز دین که خوب شنید و میر سکن  
یه و می ز دین که خوب شنید و میر سکن

ز دین که خوب شنید و میر سکن  
ز دین که خوب شنید و میر سکن  
ز دین که خوب شنید و میر سکن  
ز دین که خوب شنید و میر سکن

یه و می ز دین که خوب شنید و میر سکن  
یه و می ز دین که خوب شنید و میر سکن  
یه و می ز دین که خوب شنید و میر سکن  
یه و می ز دین که خوب شنید و میر سکن



مکانی  
کوچه زرین  
زیر خود پیش  
فرمایید خود را مگن

مکانی  
کوچه زرین  
پیش از دلیل  
کوچه زرین

بَلْكَى

بَلْكَى مِنْ أَعْمَمْنَا

بَلْكَى دَرَوْنَى بَلْكَى

بَلْكَى بَزَدَى بَلْكَى  
بَلْكَى بَزَدَى بَلْكَى

بَلْكَى

بَلْكَى دَلْبَلْكَى

بَلْكَى دَلْبَلْكَى

بَلْكَى بَلْكَى بَلْكَى  
بَلْكَى بَلْكَى بَلْكَى



پر پر  
ای پر پارچه پارچه پارچه  
تند تند تونمال آز و آز  
ای پر پارچه پارچه پارچه

ای پر پارچه پارچه پارچه  
کن کن کن کن کن کن  
پر پر پر پر پر پر

مجنون

مجنون

مجنون

مجنون

مجنون

مجنون مجنون مجنون  
مجنون مجنون مجنون  
مجنون مجنون مجنون



مودی  
لی خاصه شنیده  
لی زخم دیده مودی  
لی زخم دیده مودی

چلن شد زده مودی  
خان اوری بشه بچلن

محبتن  
پر نظری پر نظری  
نهن و نه زندگانی  
نهن

محبون  
ز دیده ز دیده  
محبون کن و حاصله  
محبون

شیخکان

شیخکان

شیخ

شیخکان

شیخکان

شیخ

شیخ

شیخ

شیخ

شیخ

شیخ

شیخ

شیخ

شیخ





ری مه  
ری مه ملکه کن  
دیگر دیگر  
چون دایم از زن  
شش شش  
کوی عذر  
کوی عذر  
ری دست  
ری دست

دست  
عیز و دست چیز کی بی  
جزوی زین و میان کی بی  
او نویزین و میان کی بی  
پر کوچی میان کی بی

فریبین  
ز دیده گاته ایان چنان کی بودی  
فریبین جن بزرگان کی بودی  
کوچان عیت پیشته تی پیش  
بار تو بیده ز روان کی بودی



A decorative floral ornament at the top of the page, featuring a central circular motif surrounded by concentric floral patterns in green and gold.

عین سر دیپی  
زندگان سر دیپی  
زندگان سر دیپی  
زندگان سر دیپی  
زندگان سر دیپی

عن

ای پیشنهاد میرزا  
ای پیشنهاد میرزا  
ای پیشنهاد میرزا

ای دست بودی و تکبیری دری  
ای دست بودی و تکبیری دری  
ای دست بودی و تکبیری دری

عن

عن پیشنهاد میرزا  
عن پیشنهاد میرزا  
عن پیشنهاد میرزا

ای پیشنهاد میرزا  
ای پیشنهاد میرزا  
ای پیشنهاد میرزا



بَلْهُ نَفْسٌ  
 مَنْ عَلَى زَرْبِي  
 مَصْحَى كَزْرَبِي  
 زَرْخَانْ كَرْتَشَنْ  
 بَلْهُ نَفْسٌ  
 مَنْ عَلَى زَرْبِي  
 مَصْحَى كَزْرَبِي  
 زَرْخَانْ كَرْتَشَنْ  
 بَلْهُ نَفْسٌ  
 مَنْ عَلَى زَرْبِي  
 مَصْحَى كَزْرَبِي  
 زَرْخَانْ كَرْتَشَنْ  
 بَلْهُ نَفْسٌ  
 مَنْ عَلَى زَرْبِي  
 مَصْحَى كَزْرَبِي  
 زَرْخَانْ كَرْتَشَنْ



٦٧

۲۰۷

۱۷

۱۰

6

یہود

۱۰

۲۷

1

1

۱۴۰



هودین

کربت شوی کوئن زا نجف زنی  
بر عوی پیچ هود میشند زنی

ای

زهود بجهه شکری کوئن نجف زنی  
من هود شوی کوئن نجف زنی

رفت اما نجف

پنهانی دار نجف زنی  
زهود بجهه جمال او بدان

کوئن حبل هودی هودون داش  
بجهه کوئن جمال او بدان

لرستان

ای قوروم

کوکی صنی والان

پیش پیش پیش پیش  
فوج و فوج و فوج و فوج

سته

دیگر دیگر دیگر دیگر  
پیش پیش پیش پیش  
چند چند چند چند  
هر چند هر چند هر چند هر چند



خان

فرخ روزی

فرخ روزی که خان از خوشی شدی

فرخ روزی

نهان سنتی روزی

پن کوین

سنتی روزی

نهان سنتی روزی

بیان  
و مکالمه ایشان را درین  
درین خوش بین

که کان فرستاده میخواستند  
که شنیده باشند



# قصيدة





مدیحه نورین نیرین فاطمه زهراء و فاطمه معصومه سلام الله علیہما

ای از لیت به تربت تو محنت

وی آبدیت به طلاقت تو منتهی

آیت رحمت رحبلوہ تو ہویدا رایت قدرت درستین تو پنجم

جودت ہم بسترا به فیض مقدس لطفت ہم باش به صدر مصادر

عصمت تو تاک شید پرده به اجسام عالم اجسام کرد و عالم دیگر

حبلوہ تو نور ایزدی راحبی عصمت تو سه مخفی راطھے

کویم واجب تواند آنت تربت خانم مکن تو راز منکن بزر

مکن اندر بس واجب پیدا واجبی اندر ردائی امکان باطھے

مکن آماچ ممکن، علت امکان واجب اما شعاع خالق اکبر

ممکن آما بیگانه دا سطه فیض فیض بمنستر رسد و زان پر کهتر  
 ممکن آما نمود هستی از دوی ممکن آما ز مگناست فروخته  
 وین نه محجب ز آنکه نور اوست ز زهر نور دوی از حیدر است و او پریزیر  
 نور حشدا در رسول اکرم پیدا کرد تجلى ز دوی بهی در صحفه  
 دزویی تابان شده به حضرت زهر ایکت ظاهر ز دخت موسی عصر  
 این است آن نور کر کر شیت کن کرد  
 این است آن نور کر تجلى قدرت  
 شیطان عالم شدم اگر که بدین نو  
 آبرویی مگناست جمله از این نور  
 جلوه این خود عرض نمود عرض را  
 طلس بخود جو هریت چو  
 داد به دوشیزگان هستی زیو  
 عالم آنکو به عالم است مُسّور

عیسیٰ مریم ہے پیٹکا ہش در بان موسیٰ عمران ہے بار کا ہش چاکر  
 آن یکت چون دیده بان فراشدہ بردہ وین یکت چون قاپقان معطی بردر  
 یا که دو طعن اند در حسرم جلاش از پیٰ تکیل نفس آمده مُفْتَحَه  
 آن یکت بِحَمِلِ رَا نَسَادِ از خَطَّ وین یکت بِرَأْسِ از خَطَّ  
 گر که بِحَسْنَتِ امام هَسْتَم بِرَخْلَتِ موسیٰ جعفر ولیٰ حضرت داور  
 فاش بِحَسْنَم که این رسول خیداً نَسَتِ فَجَزْرَهُ اش می بُود هَسَانَ دَخْرَه  
 دَخْرَهُ فاطمَه نَسَادِ چون این ضلَبِ پُدر را و هَسَم مَشِيمَه مادر  
 دَخْرَهُ چون این دوار مَشِيمَه قَدَّر نَمَد و نَمَید دَكَر هَماره مُفتَدَر  
 آن یکت امواج علم را شد و مَبَدَّل وین یکت افواج حَلَم را شد و مَضَّه  
 آن یکت موجود از خَطَّ ایش مَجَنَّی وین یکت مَعْدُوم از عَقَابِ شُرْتَر

آن یکت بر فرق انبیا شده تارک      وین یکت اندر سرزاولیا رمعقر  
 آن یکت در عالم جلالت کعبه.      وین یکت در ملکت کبریایی شمسه.  
 لَمْ يَلِدْ مِنْ بَشَرٍ لَبْ وَكَرْ بَعْثَتْ      دخت خدا یشد این دو نور مطهر  
 آن یکت کون و مکانش بسته پنجه      وین یکت ملک جهانش بسته پنجه  
 چادر آن یکت حجاب عصمت ایزد      میخراین یکت ناقب عفت داد  
 آن یکت بر ملکت لا زالی تازک      وین یکت برعسه ش کبریایی افسر  
 مابشی از لطف آن هشت مخلد      سایه ای از قهر این جحیم مقصر  
 قدره ای از جود آن بخار سماودی      رشحه ای از فیض این دخایر عزیز  
 آن یکت خاک مدینه کرد همزین      صفحه قم را نموده این یکت انور  
 خاک قم این کرد و از شرافت جنت      آب مدینه نموده آن یکت کوثر

## قصیده بهاریه انتظا

آمد بهار و بوستان شد رشک فردوس بز

کلما شکفته در چن؛ چون روی یار نازمین

کسرده باد جانفر، فرش ز مرد بی شمر افساده ابر پر عطابیرون ز حدود چن

از ارغوان و یاسمن طرف چن شد پر نیان وز آقحوان و نسترن سطح دمَن دیابی چن

از لادون و میمون رسَد هر سخنه بومی جانفر وز سوری و نعمان وز دهربدم شیم عنین

از سُبل و نرگس جهان باشد به مانند جهان وز سون و نسرین زمین چون و نصه خلد بز

از فرط لاله بوستان کشته به از باغ ایما وز فیض راهه کوستان رشک نخارستان چین

از فُرمی و گیکت و هزار آید نوای ارغون وز سیره و کوکو و سار آواز چنگ رتین

از شارک و تو کار سد هر چند صوتی در با	وز بوالملح و فاخته هر دم نوایی لشیں
بر شاخ باشد زند خوان هر شام چون امشکا	ور شان بسان موبدان هر صحیح با صوت عین
یک حسیم خوش و زان یکیور و ان معسین	یک حسیم بلبلان یک حسیم و ریحانه با
شد موسم عیش و طرب گذشت هنگام کفر	جام می گلگون طلب از گلعداری جهین
قدش چو سرو بوستان خدش هر گفتار غوا	بویش چو بومی پسیران حبس ح پر ک یا سین
چشم چو چشم آهوان ، ابر و ش ماند چنان	آب بقایش در دنیا محسوس هوید آهین
رویش چو روز و صل او گستی فروز و گش	مویش چو شام هجر من آشغة و پر تاب چوین
با نجیپین زیبا صنم باید بوستان قدم	جان فارغ از هر رنج و غم دل خالی از همتر
خاصه کنون کامدر جهان گردیده مولودی	کز هر ذات پاک آن شد امتراج ما طین
از بر تک مریش میان بربسته خل نسبا	از هر تعظیمیش کرم خم کرد و ح پر تغیین

محمدی امام مُسْتَظَر، نباده خیر شیر	خلق دو عالم سر به سر برخوان احسان گنین
مhydrat ضیائش ذره ای، بدراز عطاش مدربه	دیاز جودش قدره ای، کردون کشش خچپین
مرآت ذات کبریا مشکوه انوار حدا	منظور بعثت انبیا، بقصود خلق عالمین
امرش قضا حکمش قدر جهش جان یغصش سفر	خاک رهش زید اگر بر طره ساید حوزه عین
دانند قرآن سر به سر بابی ز جهش محصر	اصحاب علم و معرفت، آرباب ایمان و نیتن
سلطان دین، شاهزاد من، مالک قاب مرد	دارد به امرِ ذو الْمَنَّ؛ روی زمین، زینتین
ذائقش به امردادگر، شه منبع فیض شیر	خیل ملکیت سر به سر در بند الطافش هرین
جعیش سفینه نوح آمد در مثل بیکن اگر	هرش نبودی نوح رامی بود با طوفان فرین
گرنه وجود آفسش ظاهر شدی اند رجنا	کامل گنیشتی دین حق ز امروز تار و زپین
ایزد به نامش ز در قم، مفسور ختم الاوصیا	چوناکه جد امجدش گردید حستم المرسلین

نوح خلیل و بواشر، ادریس و داود و پسر  
 از ابر فیض شسته از کان علیش مستعين  
 موسی به کف دارد عصا، در بامیش امیر  
 آماده بهرافتدا، عیسی بچن چارین  
 ای خردگر دون فرم بختی نظر کن از کرم  
 کهار مستولی نگر، اسلام مستضیین  
 ناموس ایمان در خطر، از حیله لامدهان  
 ظاہر شود آن شه اگر، شمشیر حیدر برگز  
 دستار پیغمبره بسر، دست خداداران  
 دیاری از این ملحدان، باقی نامد در جهان  
 من گرچه از فرط گنه شرمنده وزارمی  
 شادم که خاکم کرده حق با آب مرتعجین  
 خاصه کون کز فیض حق مدحت سرو و مآبهان  
 کر خامد ریزد بر ورق جای مرکب گنجین  
 تا چکل شاهین کند صید کبوتر در هوا  
 بر روی احبابت شو منشوح ابو اطهار  
 تا گرک باشد در زین بر کو سفدان خنگین

تا ز ابر آذار می دم در سخان و گل اند رزین  
 برد شمان دولت هر حل باشد چون خزان  
 عالم شود از مقدم شش خالی رحل از علم  
 ابر عطا فیض عیم بحر سخن کتر نعم  
 کان کرم عباد الکرم نیشت و پس اهلین  
 کنجیه علم ساف سرچشیده خلف  
 در سایه اش کرد آمده اعلام دین از هر زین  
 یار بغمرو غریش افزای وجاه و هرث  
 ای حضرت صاحب مان ای پشا نس جلد  
 توفیق تحصیل عطا فرماده بدبی ریا  
 تا گردم از لطف خدا از عالمین عالمین

در مَحْ دَلِي عَصَرْ «عَجَ»

دوستمان آمد به اعریش فصل کامرانی

مرد و آورده‌گل و خواهد زلبسل مردگانی

باد دلکش فرزون از حدموده مشک بیزی  
اب در بستان بُرون از حدموده مشک بیزی

برق رحشان در فضاهون سیزده سالار توکان  
رعد نالان چون شه ایران زیرسیانی

از وصول قطره باران به روی آب صفا  
جلوه گرگشته طبق ناپر ز درنایی یانی

دشت و صحر اکشه کسر فرش از دیباخی خنجر  
مر در خان راست در بر جامه‌ی پر نیانی

گوییا گیمی چراخان آست از گلهای الوت  
سوس و نسرین و دیاس و یاسین و اسکانی

هم مسراه طرف گلشن از شیم افحوانی  
هم مسراه طرف گلشن از شیم افحوانی

ارغوان و رزگل صحن حمپ اکرده هصی  
فرش او سبز و فضایش زرد و غفسل رنگونی

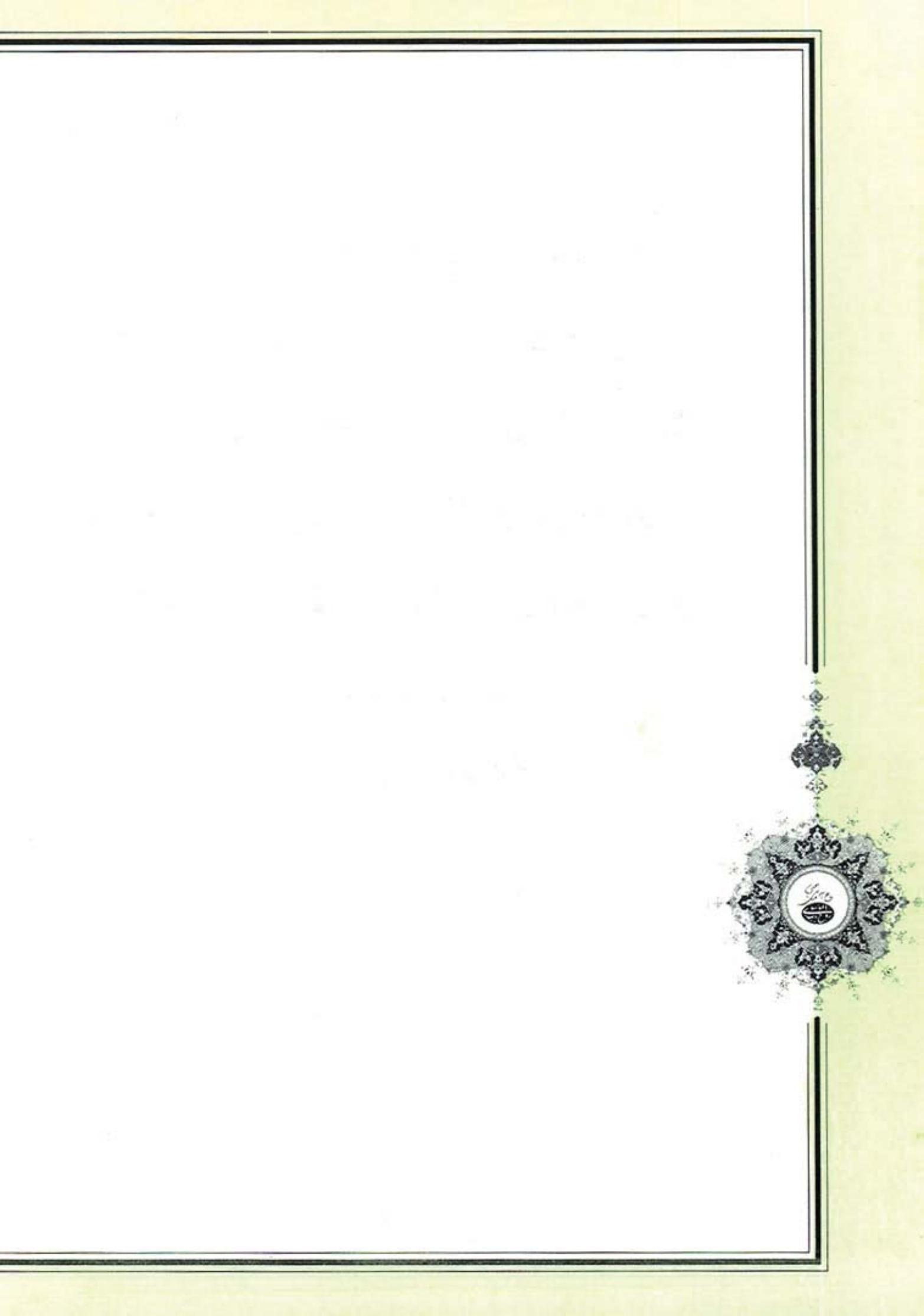
دَآنْ شَعَائِيْقَ حَاشِقَ اَسْتُ الْعَفَاتِ يَارَدِهْ لَادَنْ وَسِمُونْ وَشَاهَ اَنْسَرَغَمْ وَخِيزَرِيْ وَثَبَبَهْ رَالَهْ بَرَلَالَهْ چَوَحَالْ دَلَبَانْ دَرَدَرَبَانيْ كَرَدَهْ دَلَهَا رَا پَرِيشَانْ هَسْجُورْ لَفَنْ فَلَانِي زَينَ سَبَبَ بَكَرَ سَرَخَلَتْ بَهْ زَيرَ أَكَنَدَهْ كَيَهْ عَشَّ بَلَلَ كَرَدَهْ كَلَ رَادَهْ حَرَيمَ بَاغَ بَيَابَ قَرَكَيْتَ يَاهُورَ خَانَهْ، هَهُدَهْ آوازَ عَرَقَيْ اَيْنَ جَهَانَ تَازَهْ رَا كَرَ مَرَدَهْ كَانَ بَيَنَدَهْ كَهَهْ كَيْ هَپَنَيْنَ خَرَمَ بَهَارَانَ دَيَهْ هَشَمَ هَلَ إِيَهْ يَاهُ خَدا وَمَدَاهَنَ بَسَاطَ عَيَشَ رَاكَرَدَهْ فَرَحَمَ	روَى اَزَايَنْ رَوَيْمَ دَارَدَسَخَ ذَيَهْ رَعَفَهْ بَرَدَهْ اَمَدَهْ طَرَزَ خَوشَ كَوَيَهْ سَبَنْ اَنْقَشَهْ مَانِي زَكَسَ سُبَيلَ چَوَحَمَ وَزَلَفَشَانَ دَرَدَهْ تَهْ منَ كَجا وَطَرَهْ مَشَكَيْنَ وَپَرَصَيْنَ مَنَلَانِي اَسْكَارَهْ كَوَيَهْ اَزَسَهْتَ اَزَشَورَهْ هَبَرَهْ بَاني كَجَنَ صَوتَهْ دَسَتَهْ تَهِيَهَيَاتَ اَصْفَهَاني
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

.....

حضرت صاحب زمان مشکوکه انوار الٰی  
 مظہر قدرت، ولی عصر سلطان دو علم  
 با بُغا، ذات مسعود شہسِر موجود نہی  
 خوش چین خرم فضیل شہسِر عرشی ذری  
 از طفیل سہی اش سہتی موجودات علم  
 شاهدی کواز ازل از عاشقان بیرونی  
 از ضیائش ذرہ ای برخاست شد مر پیر  
 بہ تقبیل قد و مش انبیا گشتند حاضر  
 گوبیا بشنو گبوش دل نداشی انتروپی  
 عیج جسم پا حشمت و فرستیدن ای  
 مالک کون و مکان هر آت ذات لامکانی  
 فاتح آل محمد، محدثی آخز زمانی  
 بی ساحت اقدس کیدم به مخلوق فانی  
 ریزه خوار خوان احسان شہنشی جانی  
 جو ہر ہی عفتی و ناجی حسیوانی و کانی  
 بر سر محسن آمد و گردید مشهود و عیانی  
 از عطف ایش بدرہ ای گردید بدرآسمانی  
 بہ تعظیش کرم خم کرد پرح گمکانی  
 ای کہ کشمی بی خود از خوف خطاب نہی  
 که نہادم بر سر از میلاد شہ تماج کیانی

جمِه می کوید من آن مایرم که داعم در کنارم      نیمه شعبان مراد ادعَت و جاهِ گرفتی  
 فرخا باید که تا آینه پسین عیدی به عالم      عید امسال از شرف زد که صاحبِ قدر  
 عقل کوید باش خامش چند کوئی می خواهدی      که سروده حمش حق، بازبان بی زبانی  
 ای کی کبی نور جالت نیست عالم را فراموشی      تا به کی در ظلم امر غیبت کبری نهانی  
 پرَود بَرَد از رُون و ما مردگان را جان بخواهی      ای که قلب عالم امکانی و جانِ جهانی  
 تا به کی این کافران بوشند خون هلایان      چند این کرگان کشند این گوشندهان اشنا  
 تا به کی این ناکسان باشد بر ما حکم انان      تا کی این در زدن کشند این بی کسان اپاری  
 تا به کی بر ما روا باشد جای انجیسی      آن که در ظلم و ستم فرد است و اورانیست ثانی  
 آن که بر آیات حق رفت از خطایش آنچه دنی      آنکه از حرص نصیب عالمی شد تنکدستی  
 خوار گلن شان تو او را در جهان مصباح محشر      آنکه می زد در سیوط ارض کوس کامرانی

تا بدانته از حنداوند جهان این دادخواهی  
 تا بسیند از شه اسلامیان این حکمرانی  
 حوزه علمیه قم را علم فرد مایه علم  
 تا کند فکت نجات مسلمین ابادانی  
 بس کرم کن عمر و عزت برگرمی کر کرمت  
 کرده برایشان چو ابر رحمت حق در فتنی  
 نیکخواهش را عطا فرمایع ای جاودا  
 هر بد خواهش سان هر دم بلای آئی  
 تاز فرط گل شود شاها زمین چون فخش  
 تاز فیض فرود دین گرد دجهانی چون جهانی  
 گمزرد بر دوستانت هر خزانی چون بهاری  
 روکند بر دشمنانت هر بهاری چون خزانی



مُسْطَح





در تو صیف بهاران دیج ابا صالح امام زمان و خلصت بازم

آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری بزدی قدس الله تبار

مژده فروردین روز بہمن گیستی راسته  
صیش از مغرب زین گرفت ما شرق سر

را میش افراد پر حم زین میرنس هرچه هر  
گشت از فرمان دی در خدمت گرد و ن مغز

بر جهان و هر چندرا دست بکسر حکم ران شد

قدرتیش گرفت از خط عرب تا نگات ایش  
از فراز توده آنورنس تا سرحد غازان

هند و قفار و عیش بلغار و ترکستان و سواد  
هم طراز داشت و کوهستان و بسم پهای عنا

دولتش از فرجهشت تا می ساسانیان شد

کرد لشکر را زابر تیره ارد وی منظم  
دا و هر یک راز صرصرا بادیه سایی ادیم

بر سران لشکر از خورشید نیرداد پر حم  
رعد را فرمان حاضر باش دادی چون شجاع

بر ق از ببر سلام عید نوا ایشان شد

چون سَرَان لَكْرِي حاضر شد مازد وَرِيزَه ہم اَمِران سَپَآ ماده شد از تک فَاجِيك

داد از امر قضا بر رَعَدْ غَرَان حَكَمْ نَزَهَ زان سَپ داد می بَرَآن غَرَان سَپَه فَرَمان

تُودَه خَبَرَا زَلَكَت يَلَان بَهار دَمَان شَه

اَز شَلَكَت لَكْرِي بَرَخَان تَسْرِه خَون بَرِيزَه قَبَها سَوَارَخ دَامِر صَفَحَه نَامَون بَرِيزَه

ہم بَه خَان تَسْرِه اَزْگَر دَان دَصَد مِيلَون بَرِيزَه زَهَرَه قَصَر شَكَافَه قَلَب نَامَون بَرِيزَه

لَكَت زَين بَهار دَمَان عَالِم بَهشَت جَادَه دَان شَه

روزگار از نو، جوان گردید و عالم کشت بَنَاه چَخ پَرِيز و جَهَان بَهروز و خوش اقبال فَنيا

در طرب خورشید و مه در قص و در عَشرَت بَنَاه بس که اسباب طرب گردید از هرسوم مهیا

پَرِيز توت کَهْنَه از فَرَط عَشرَت نَوجَان شَه

سره سرد و شیر کان بوسان چون نو عروش داشته فرصت عصیت در غیاب بوسان با  
 کرد و خلوت با جوانهای صحابی در گفتان رفته در یک پری هنر باشد گرد کر چون جان و جان  
 من گز ارش رانم دانم در آنجا چنان  
 یک دانم اینقدر گل چون عروسان بارو نترن استن آمد سبله پر شمرد  
 آن عصیمی را که در دنی بخت رفت اقبال این زمان طغیش کمی دو شیره و آن دیگر پشت  
 موسع شیش باید سوکواریش کران  
 چند روزی رفت تماز ایام فصل نوبهاری وقت زاییدن بیامشان روز طغل داری  
 دست قدرت قابلde کرد، هر یک راهی زاد آن یک طفلکی مهاره وین سیمین عذری  
 پاک زیدان هرچه را تقدیر فرمود، آن چنان

دختر را امکان اذک شد می رخساره گلگو غیرت بیشی شد و هر کس در اگر مجتبی نبین  
 غمراه زد تارفته رفته من فروش گشت معمون خوستگاری کرد و برش از سرای مامن  
 از سیاحش باوده گلرنگ وح افزایی جاش  
 سیب سیم اندام فقان گشت و شد دلدار عینا گشت پنهان پشت شاخ از برگ محکم بخت خوا  
 ناگزیده روزی و رادید وزجان گشت خرماء بس که رو برآشانش سود آن رنجور انگار  
 چهره اش زرد و خوش پر کرد و حالش باوانش  
 جامه کلار گون پوشیده بر اندام نارت گوییا چون من گرفتار بی بی اعتبار است  
 جامه اش از رنگ خون دل حسین کلار و ارا یا که چون فرمان خوین دل قتیل اهی ایار است  
 پرستهن از خون اندامش بسی کلار شان



جان فراز بزمی طرب انگیز و خوش آراست  
 تاکه آید در حاله می عتمد او گل بے تأمل  
 بار اصلح شد، بوا طوطی و گرم رقص نشیل  
 بس که روح افزا، طرب انگیز شد بزم طرب  
 برخلاف شیوه معشو قهان تصنیف خواست  
 نی اساس شاد می ام در تو و غیره می باست  
 یا که ام در بوستانهای زمینی عیش برپا  
 خود در این نوروز ام در هشت جت شور و خونخا  
 قدیمان را نیز در لاهوت حشمتی شاد می افزای  
 چون که این نوروز با میلاد محمد می توامان  
 مصدوم هر هشت کرد و مبدأ هر هفت خبر  
 خالق هر هشت جت نور دل هست پنج مصده  
 والی هر چار غصه حکمران هر سه جسته  
 پادشاه هر دو عالم هجت بیکنای اکبر  
 آنکه جو دش سُحّه فریاد آسمان بل لا مکان شد

مُصطفی سیرت، علی فر، فاطمه عصمت حسن  
 هم حسین قدرت، علی زهد و محمد علم مهرو  
 شاد جعفر فیض و کاظم حلم و ششم قبله کیو  
 هم نعم تقوا، نعم بخشش و هم عکرمی  
 محمدی فائم که در دی جمع، اوصاف شنید  
 پادشاه عکرمی طلعت، نعم حمت تقو فر  
 بو احسن فرمان و موسی قدرت و تقدیر جعفر  
 علم باشند، زهد سجاد و حسینی آج و فسر  
 مجتبی حلم و رضیه عفت و صولت چیز  
 مُصطفی اوصاف و مجلای خدا و مجهان  
 جلوه ذاتش به قدرت مالی فیض مقدس  
 فیض بی حدث بجهش، مانی مجلای قدس  
 نورش از کن، کرد بر پا هشت کردون تقر  
 نطق من هر جا چو شمیر است و در صفت اخرب  
 یک پای عقل در صفت و می اندر گل نشان

دست تقدیر شش هزار جلوه عقل مجدد آیینه انوار داور، مظہر اوصاف احمد  
 حکم و فرمانش محکم، امر و کھارش سند در خصایل ثانی ائمۃ شیعیان ابوالقاسم محمد  
 آنکه از بزرگان خدا بر جلد پیدا و نهاد  
 روزگار شش کرچ از پیشینیان بودی مجده لیک از آدم بدنی فرمانش ما عیسی مفتر  
 از فرشتہ تو ده عنبر تاگرد و نختر وز طراز قبه ناسوت تالا هوت بگیر  
 بندہ فرمانبر شش کردید و عبد آستان شد  
 پادشاه کار اسلام است اسلامی پریان دچنین عیدی که باید هر کسی باشد غریب خواه  
 بسکرم از هر طرف هر بیدلی سردر کریان خسرو از جای بخشیز و مدد کن حل ایان  
 خاصه این آیت که پشت و ملجا اسلامی شد

راستی این آیت الله گردار این سامان بودی کشتنی اسلام را زمیر پشتیبان نبودی  
 دشمنان را گر که یعنی حشمتش بجان نبودی اسمی از اسلامیان رسمی از ایمان نبودی  
 حجده از زرده، کزویی طالع این خوشیده جانش  
 جایی دارد گرند رو آسان برآشند لک شر فتح و غصه گرد و دهاره جان فیش  
 نیز عظیم بخدمت آید و هم اخترانش عبد درگه بند و فسنه مان شود، نه آشند  
 چون که برکشتنی اسلامی یکار پشتیبان شد  
 حوزه اسلام کریم ستمکاران بون بود پسکریش بی روح و روح اقدس از تن بروند  
 روح افسرده زنده طلم امیدیان دو بون قب سغمیر دل حیدر ز مظلومیش خون بون  
 از عطایش باز سویی پسکریش روح روانش

اُفْضِیْش بِر سَر اسْلَامِیَّان کُو هَر فَشَانْ است  
 بَاد عَدَل شَارِف از شَرق تَامَغْرِب فَرَانْ است  
 دَاعِلْمَش شَهْرَه دَسان شَوَّد دَاسْتَانْ است  
 حُجَّتْ كَبْرِي زَبَعْد حَسْرَتْ صَاحِبْ زَانْ است  
 آن کَه از جَوْدَش زَمِين سَاكِنْ گَرا يَان آسَانْ  
 تَامَّهُوتْ رَاحِمْ صَر، تَامَّالْفَتْ اسْتَحِيدْ  
 تَامَّهُوتْ رَاحِمْ صَر، تَامَّالْفَتْ اسْتَحِيدْ  
 تَامَّهُوتْ رَاحِمْ صَر، تَامَّالْفَتْ اسْتَحِيدْ  
 بَاد آن کَس اكَه خَصَمْ جَا و تو از انس و جَانْ

## حدیث دل

بر سر کوی تو ای می زده دیوانه شدم عقل را رانم و ابسته می خانیشم  
دور آن شمع دل افزوده پردازندم به هوای شکن کیوسی تو شاندشدم  
در دل را به که کویم که دو ای بدهد  
من که در دیشم، میخانه بود منزل من دوستی رخش آمیخته اند رگل من  
از همه ملکت جهان میکده شد حاصل من حق سرا فکنده شود در قل باطل من  
کاش میخانه به این شنه صفائی بجهد  
مرد و ای ساکن بخت نه که پرورد تونی یار استگدۀ مست جهان سور تو نی  
خادم صومعه فتنه بر افزو ز تونی واقف سر صنعتی نه مرموز تو نی  
شاید آن شاه نو ای بگدا لی بجهد



سَر و سِری است مرا جا سِنم باده فرُو گفت و گوئی است که نایش بر سد بزدل گش  
 پر صاحب دل ما گفت از این رمز جمیش هر دو عالم نکشد بار آmant بر دش  
 دست تقدیر به سخواره نوائی بحمد  
 ای گل باغ و فا در د مراد رمان کن جر عدای ریزو مرابع ده نافرمان کن  
 راز سخوارگیم از هستمه کس پنهان کن گوشہ حشم به حال من بی سامان کن  
 باشد آن شاهد دلدار سد افی بحمد  
 یادگاری که در آن مژل درویشان است در د عشاق قلت در ذهنین درمان است  
 طایر قدس بر این مژل دل دربان است حضرت روح قدس مُسْتَظر فرمان است  
 تا که درویش خرا بات صلا افی بحمد

پرده برداشت ز اسرارِ ازل پیر مغان      باز شد در بر رمدان کره فاش نهان  
 راز هستی گشود از کرم درویشان      غم فرد ریخت ز دامن بلند ایشان  
 دوست شاید که به در بوزه روانی جهد  
 ساغراز دست من افتد؛ دوامی بر سان      راوه پیدا ننم، راهنمایی بر سان  
 گرفتار نبود در توجه ائم بر سان      از من عذر مزده بر پیغمدایی بر سان  
 که به این می زده در می کده جانی جهد



تربیت  
جعیان





10

نقطه عطف

خم را گشا به روی سستان

بیز ار شواز ہوا پر سستان

از من بپذیر رمزِ مستی چون طفیل صبور در دستان

آرام ده گل صفا باش چون ابر بحصار در گلستان

ما ریخچه جمال او شو بشو حسیر ہزار دستان

بردار پیاله و فند خوان بر می زدگان و تک دستان

ای نقطه عطف رازِ مستی

برگیر ز دوست، جامِ مستی

من شاهد شر آشنايم  
 من شاهسم و عاشن گدايم  
 فرماده جمع عاشت نام فرمان بر يار بے وفايم  
 از شر گذشت نام و ننگم  
 می از فتح شراب نام  
 بازنده دیر عاشت نام  
 این نعنه برآمد از روانيم  
 امی نقطه عطف راز هستي  
 برگيرز دوست جام ستي

رازی است درون آستینم  
 رمزی است برون عقل و دینم  
 در زمرة عاشقان سرست      ب قید زغار صحیح و کنیم  
 در حبگ طیر آسمانم      در حلقه نمده از میم  
 در دیده عاشقان چنانم      در منظره سالکان چنینم  
 دلبخته جمال یارم      دارسته زروضه بریم  
 با عشره چشم گلعداران      بیهار زماز خور عینم  
 گویم به زبان بے زبان      در هجع بستان نازنیم  
 ای نقطه عطف رازهستی  
 برگیرزد وست جامستی

برخاست ز عاشقی صعنیری  
 می خواست ز دوست دلگیری  
 او را به شهابخانه آورد      تا تو به کنند به دست پسری  
 از عشق دگر سخن گنوید      تازمده کنند دلش فتیری  
 درویش صفت اگر نباشی      از دوری دلبرت ببیری  
 میخانه ز حبای افخار است      جای گنه است دسربرزیری  
 با عشوہ گبو به جمیع یاران      آهسته ولیکت با دلیسی  
 امی نقطه عطف راز هستی  
 برگیر ز دوست جامستی



ای صوت رسامی آسمانی  
ای رمز نمای جاودانی  
ای فشه کوه عشق و عاشق  
وی مرشد ظاهر و نهضانی  
ای حبلوہ کامل انا لمحت  
در عرش مرفع جهانی  
ای موسی صعن دیده در عشق  
از حبلوہ طور لا مکانی  
ای حسل شجر ظورے از تو  
در پرتوسہ سرمدانی  
برگوی بعشق سر لاهوت  
در جمیع قلندران فانی  
ای نقطه عطف راز هستی  
برگیرز دوست جام هستی



ای دور نمای پور آزر

نادیده افول حق ز منظر

ای نار فراق بروگشن شد بر دو سلام از تو آذر

بردار حجاب یار از پیش بهای رخش چو گل مصور

از چهره گل عذار دلدا شد شرق قلعت دران مُنور

آشنه چکشت یچ زلفش شده دو جهان چو گل معطر

برگوش دل دروان درویش برگوی به صد زبان نگزرا

ای نقطه عطف راز هستی

برگیر ز دوست جام هستی

در حلقه سالکان درویش  
 رندان صبور دور نمیش  
 راهب صفتان جام برگزت آن می زدگان فارغ از خویش  
 در محله راهدان و میتوش در صورت عالمان و بدگزش  
 در راه رسیدن به دلدار بیکاره بود زنوش یانیش  
 فارغ بود از جهان به جامی در خلوت می خوران درگزش  
 فریاد زند زعشق وستی برپاک دلان مرده از پرگزش  
 امی نقطه عطف راز هستی  
 برگیر ز دوست جام مستی



G  
J

# قطعات و اشعار پراکنده





سازمان اسناد و کتابخانه ملی

## جام حشمت

تاراج کرد روی گلش هستی مرا  
افزود حشم می زده اش هستی مرا  
افروخت آتش به رو انجم زغمده اش برباد داد سرکشی و پستی مرا  
افشاذ زلف خم و چن چین خویش را خم کرد فامست من و تردستی مرا  
آن دم که با صراحی می سوی من دوید برکند هستی من و سرستی مرا



بُشْرَى

فِي رُوْحِي تَوْجِي مُهْمَّةٍ فَوَابَ

مُهْمَّةٍ فَوَابَ

بُشْرَى

بُشْرَى

مُهْمَّةٍ فَوَابَ

بُشْرَى

بُزْرَقْدَه  
بُشْرَتْ  
بُشْرَتْ

ز رسکم ک ز پاچه ز رو خوان نیخ  
رس خدا ب از خدا اند مردانه بیست

بَرَدْهُورِدِی کَه وَبَرَادْهُونْ بَرَدْهُورِدِی  
فَتَکَنْ خَافِ اَسْبَنْ بَرَدْهُورِدِی



آب زندگانی

قدِ دلخویت اندر گهشِ حُن

کی سَردمی است کا ندر کاشمیت

در آشینه‌ی من آب زندگانی از آن شیرین دهن پاکیزهٔ رُزیت

سری کان گوی چوکانت نباشد به چوکانش زنم آن را که سَردمیت

اگر تخم محبّت بُز تو کارد بخشش برکنم، کان با ژمر نمیت

نهال عشقت اندر قلب «ہندی»

بغیر از آد و حسرت، بارونیت

باده

ماه رمضان شد می وسیح نامه برآماد

عشق و طرب باده بوقت سحر آفاد

اضار بی کرد هر ماه پیش خرابات گفتم که تو را روزه به بگز و شر آفاد

با باده و ضو گیر که در مذهب رمان

در حضرت حق این علیت با رور آفاد

... اگر بگذارد

قم بدکی نیست از برای محسن  
سنگ نرم و کباب اگر بگذارد

حوزه علمیه دایر است و میکن خان فنه نگی آب اگر بگذارد

هیکل بعضی شیوخ قدس ماست عینک با آب و تاب اگر بگذارد

ساعت ده موقع مطالعه ماست

پیکنی و پرست و خواب اگر بگذارد



بُلْجِيَّان  
بُلْجِيَّان دَانِيَّان زَجِيَّان حَامِرَّان  
بُلْجِيَّان دَانِيَّان زَجِيَّان حَامِرَّان

بُلْجِيَّان دَانِيَّان زَجِيَّان حَامِرَّان  
بُلْجِيَّان دَانِيَّان زَجِيَّان حَامِرَّان

بُلْجِيَّان دَانِيَّان زَجِيَّان حَامِرَّان

سکب  
رسی پیوی رسمکت زن رئی  
زیور قصبه زن خان زن رئی  
پرخان زن لطف بیگ  
بیشی زن خان پرخان رئی

پرخان زن شیرین باند  
بندی خیل زن داریم زن رئی  
بندی



## برایی احمد

احماد است از محمد محارب

که حمید شنگاه دارد بود

فاطمی از عرش بطن فاطمه است  
فاطمه آسمانش بار بود

حسن این بیوه درخت حسن  
محبیش بار پایدار بود

یاسراز آل پاک سلطین است  
سر احسان و راشار بود

علی از بستان آل علی است  
علی عالیش شفار بود

پنج تن از سلاطین  
شافع جمله هست و چار بود

دخترم شعر تازه خواست زمن

معروف کنم که یادگار بود

هر چند  
 بزرگین پیش از  
 شاهی از پیش  
 بزرگ از عمر ولاد را که  
 بعض آن دل از حق نماید

بزرگ  
 بزرگ از همه ایشان  
 می پیش از  
 بزرگ از زن و مرد  
 بزرگ از قنیت

۱۱. هزار یا هزار دستان : عذریب خوش آدا



پیغمبر

بدر و پادشاه ای پیغمبر  
سنت و کوشش عالی سهل سین

پیغمبر

میان شفیع ای پیغمبر  
سر در حیله ای پیغمبر

سر

پیغمبر ای دوست ولی شفیع  
دین کاری ای همایون پیغمبر

روزمن ای پیغمبر ای پیغمبر  
روزی خوش باشت پیغمبر روز شفیع

دیای وصال

من صلبای زمی بکش و آندریه  
نمی دیای میں تو ام وصال

پیور و خوبی و آندریه  
بلجیکه قصر زنگنه "اندریه"

دیای دین خلستان مخه شیخ  
نیز پسند دینی دار و آندریه  
دیای دینی نویون زنگنه شیخ  
دیای دینی نویون زنگنه شیخ



## مکار مکرات

به آخر کلام رسیدم"

ای واژه تر نات بس کن

مکار مکرات بس کن

بر بند زبان یاوه گونه بگن قلم و دوات بس کن

ای عاشق شرت ای دغل باز بس کن تو خربلات بس کن

گفتار تو از برای دنیا است پیکر می محلات بس کن

بردار تو دست از سر ما مکار مکرات بس کن

مکار مکرات بس کن

مکار مکرات بس کن

سلام بر بند گان جندا نمک بی نام و نشاند

اویانی سخت قبایل لا فرض غیری

۱۰ پنجمین مکار مکرات بی خشمداد آنچه از آن خود را مشتبه نماید  
دکه هر روزه نشسته از این جو در پای یک جنده قرار نشاند

بَرْتَ بِرْتَ  
سَرْقَمْرَعْنَهْيَزْرَبْنَهْيَ  
بَرْتَ آنَهْتَ

بَرْتَ بِرْخَاصَانَ حَمَّرَ  
سَرْفَصَهْ دَارْدَبَتْ

(۱) این دو بیت مربوط به امام اس است و نسخای دست نویسنده خواهد  
از این شعر موجود بیت در حقیقت دیگر بیت دوم چنین نامه:  
بنی چون تو کجا در پرده ماند گمرازنگن چون من بست پرسی



عادت  
می خود کو هم از پر نه من که در میان  
این عادت ها بودم که شنیدم

دیوی ایمان نعمت دیگر از دیوی بیش  
من که در جان داشتم هم از دیوی بیش

خوبی هم از عذر نمی شکو بسیار زیست

حکی  
نیز زیر چهل نهم می خواهد  
که این سیم می خواهد  
برای حکم داد

دیگر نیز باید  
که این سیم می خواهد  
که این سیم می خواهد  
برای حکم داد



## دُخْتَرْمَ!

فاطمی از فاطمه خواه دختر

بین حپه میخواهد ارشل منی

آن که جبریل پیام آور او است عارف نزلش داور او است

کیت در جمیع رسول جزا محمد کاتب وحی و می از سوی جسد

دُخْتَرْمَ! دست بدار از دل من

عش من جوی در آب دگل من

باعث رخت خیل اناری نیست جویای تو با فرشته اش کاری نیست

\*

رودی تو کعبه دل عشاق زنده است

دل مرد و آن که طبی طربین حجاز کرد

\*

بر سرم بر در میخانه فکن تاساقی ساغری آرد و دردم هممه مان زد

\*

کاش از حلقه زلفت گری و امی شد

ما چو من زا هد دل نکشد روسومی شد

نوبیع :

«شناسنامه اشعار» که در مقدمه دیوان به آن اشاره شده است،  
جبه تحقیقی و کاربردهای ادبی خاص دارد و به دلیل پرداختن به  
نکات تخصصی و صنایع ادبی بکار رفته در اشعار امام حجم قابل  
توجهی را به خود اختصاص داده است. بدین لحاظ «دیوان امام» با

دو کیفیت متفاوت:

- ۱- مجموعه اشعار و شرح اصطلاحات
- ۲- مجموعه اشعار، شرح اصطلاحات و شناسنامه سرودها  
چاپ و منتشر گردید.

## □ شرح مختصر اصطلاحات



## □ شرح مختصر اصطلاحات

معرفت نیز آمده است. همچنین کنایه از اشراقات ربانی است.

آینه  
مراد، قلب انسان کامل است.

ابر  
کنایه از حجابی است که مانع وصول بود.

ابرار  
نیکان و خوبیان؛ در اصطلاح، بندگان خاص خداوندند که مدارجی از «سیر الى الله» را پیموده‌اند.

ابرو  
از آن جا که صفت الهی، حاجب ذات اوست به «ابرو» تعبیر می‌گردد.

ابلیس  
از ریشه اپلاس به معنی نومید کردن. همان است که آدم را در بهشت فریفت. ابلیس، مظہر تکبیر و خودبینی است.

احوال  
→ حال  
اختیار  
در برابر «جبه» است ولی در لسان عرفان

آب  
در اصطلاح عرفا، به معنی «فیض» و «معرفت» است.

آبروی  
در متون عارفانه، به معنی «الهامت غیبی» است که بر دل سالک وارد شود.

آدم  
آدم ابوالبشر(ع) جامع جمیع اسماء خداوند و صفات الهی است. عرفا گویند که انسان، عالم صغير است.

آشتبی  
در اصطلاح اهل معرفت، قبول عبادات سالک را گویند، با وسائل قربت.

آفاق  
→ افق

آفتاب  
در اصطلاح، گاه به معنی حیات است و گاه وجود (علی الاطلاق)؛ به معنی دانش و

شاعر اگر سعدی شیرازی است

بافت های من و تو بازی است

\*

در غشم دوری رویش به در تاب قبضه  
بهمه ذراست جهان در پی او طلب بند

\*

حاصل عمر صرف شد، در طلب صالح با همه سعی اگر بخود راه نمی‌بیند، چه حاصل؟

\*

پویسنه تراز ابرو می‌تویافت گزد،  
مشکین ترمی از کیوسی تویافت گزد

آشفته تراز حال من زار نباشد

\*

بلبل از دوری گل ناله داشان بگند

\*

از باد بخار بومی دلدار آمد



<p><b>اسفار</b></p> <p>از آثار معروف صدرالمتألهین (ملّا صدرا) که هنوز در حوزه‌های تدریس می‌شود. در عرفان، مراد سفرهای روحانی از خلق به حق، از حق به خلق، از خلق در حق و از حق در خلق است.</p>	<p>است که بنده آن چه را که حق اختیار می‌کند، انتخاب نماید.</p>
<p><b>اخلاص</b></p> <p>در لغت، خالص گردانیدن است و در اصطلاح، به معنی تصفیه عمل از تمام شوایب است.</p>	
<p><b>اسم اعظم</b></p> <p>بعضی گویند: همهٔ اسمی خداوند، اسم اعظم‌اند. عده‌ای - از جمله مبیدی - گفته‌اند که اسم اعظم مخفی از خلق است و رازی است بین ولی خدا و او. برخی هم گویند: اسم اعظم، کلمه «الله» است.</p>	<p><b>ارم</b></p> <p>باغی است که شداد، مستبد ظالمی در یمن، در صحراي یمن (جنوب جزیره العرب) برای معارضه و برابری با بهشت خداوند بنانهاد؛ گاه مقصود از باغ ارم، بهشت موعود است.</p>
<p><b>اسماء حسنی</b></p> <p>نامهای نیکوی خداوند؛ اهل معرفت گویند: همهٔ نامهای خداوند، حسنی است.</p>	<p><b>ازدها</b></p> <p>ماری افسانه‌ای، بس بزرگ و هولناک؛ که در اصطلاح، کنایه از «نفس امارة» است.</p>
<p><b>اشارت</b></p> <p>در لغت، نشان دادن کسی یا چیزی با چشم یا انگشت؛ به رمز گفتن. در اصطلاح، خبر دادن از مراد است بدون عبارت و الفاظ.</p>	<p><b>اسامي</b></p> <p>در بیشتر منابع عرفانی، مقصود از اسمی، همان «اسماء الله» است.</p>
<p><b>اصحاب طریقت</b></p> <p>در لغت به معنی «یاران راه» است و در بیان عرفان، آن کسانند که در «سلوک الى الله» مجاهدت کنند.</p>	<p><b>اسرار</b></p> <p>جمع «سر» به معنی راز است. و آن، گفت و گوی خاصی است که در میان مراد و مرید برقرار است. در معنی اخص، رازهای بین خداوند و بنده اوست.</p>

رنگ سیاه، اشاره به مقام کثرت است و رنگ آبی، به تعیینات و صور مثالی اشاره دارد.

### اعتکاف

گوشنهشین شدن، انزوا اختیار کردن؛ در اصطلاح، انزوا در زاویه مسجد به قصد عبادت و سلوك، همراه باقطع علایق دنیوی و بریدن از هواهای نفسانی.

### امام

در لغت، به طور مطلق به معنی پیشواست. امام - فی الجمله - همان مقام خلافت الله‌ی است.

### افق

در لغت، کرانه آسمان و جهان است و در اصطلاح، «افق مبین» مقام قلب است و «افق اعلی» نهایت مقام روح.

### امانت

در لغت، راستی و درستکاری، امین بودن و نیز ودیعه است؛ و در اصطلاح اهل معرفت، عبارت از اطاعت حق است یا عدالت یا ولایت یا امامت. «بار امانت»، ناظراست به آیه ۷۲ سوره «احزاب» که عرفا در تفسیر آن قایل اند به این که امانت، همان عهد و پیمان الله‌ی است که در روز السنت میان خالق و خلق استوار شده است. بعضی هم گویند که امانت الله‌ی، عشق است.

### اکسیر

در لغت، همان کیمیاست یعنی جوهری که ماهیت جسمی را تغییر دهد، مثلًا مس را طلاق کند. در اصطلاح عرفا، «انسان» را اکسیر نامیده‌اند (نظر به مقام خلافت الله‌ی اش) و «انسان کامل» را اکسیر اعظم.

نیز ← کیمیا

### أنس

در لغت، خو گرفتن است و در اصطلاح عرفا، عبارت است از التذاذ باطن به مطالعه کمال محبوب.

### الآ

به معنی بجز، مگر. جزیی از کلمه طیّة «لا إله إلا الله» است و مقصود، مقام ایمان به وحدانیت ذات حق است.

### انیت

در لغت، فقط خود را دریافتند است و در اصطلاح، توجه به وجود خود است همراه با

### الوان

جمع لُون به معنی رنگ. اهل طریقت از رنگها معانی خاصی را اراده کنند؛ چنان که

خدای تعالی بشمار است. در لغت، پنهان و  
اندرون و داخل هر چیز را گویند.

غفلت از حق؛ و سزاوار است که انبیت عبد از  
میان برخیزد.

### باغ ارم

← ارم

### بُت

که به عربی «صنم» خوانده می شود، در  
اصطلاح عرفا، مقصود و مطلوب سالک و نیز  
مظہریت هستی مطلق یعنی خدای تعالی  
است. در وجه منفی، دوستی نفس است.

### اهل دل

اهل معنی نیز گفته اند و مقصود، کسانی  
است که دل آنان به انوار خدای تعالی نورانی  
شده باشد.

### اهل نظر

مقصود، اهل کشف و شهودند.

### باده

در لغت، شراب است و در زبان اهل عرفان،  
غلیان عشقی ناشی از تجلیات بی در بی است  
که از این روی آن را «باده عرفان» گفته اند.

### بادیه

بیابان برهوت؛ در اصطلاح، راههای دشوار  
و طاقت فرسایی است که سالکان طریقت را  
در پیش است.

نیز ← بیابان

### بحر

در لغت، دریاست؛ و کنایه از هستی مطلق،  
و نیز وحدت وجود است. همچنین دریا به  
معنی انسان کامل آمده؛ هستی مطلق هم  
بدین اعتبار که جهان امواج اوست، به کار

### بار امانت

← امانت

### باطن

این واژه در برابر ظاهر است و نیز از نامهای

مژده وصل محبوب.

رفته است. از «بحر هستی»، تجلیات قدسی  
الهی را اراده کرده‌اند.

### بصیرت

دیدن است و در لسان عرفا، نیرویی است که  
دل را به نور قدسی منور کند تا به وسیله آن،  
حقایق اشیا را مشاهده نمایند.

بد نامی

در اصطلاح اهل سلوک، به معنی مرتبه و حال  
ملامتی است و نشانه قطع تعلق از غیر  
خداست.

### بعد

در لغت، دوری و در اصطلاح عبارت است  
از دوری بندۀ از مکاشفه و مشاهده.

برزخ

در لغت به معنی چیزی است که در میان دو  
چیز حایل باشد. بالاخص آن چه میان دنیا و  
آخرت حایل شود، برزخ نامیده می‌شود.

### بلا

در لغت، گرفتاری و آزمایش است و در لسان  
عرفا، عبارت است از ظهر امتحان حق  
نسبت به بندۀ خود، به سبب ابتلای وی به  
رنج و مشقت.

برق

درخشش ناگهانی شی است و در اصطلاح  
نوری است که از لوامع در برابر سالک آشکار  
می‌شود و او را به پیشگاه قرب خداوند - به  
منظور سیر فی الله - فرا می‌خواند.

### بوسه

در بیان اهل عرفان، به معنی فیض و جذبه  
باطن است.

بسط

در لغت، فراخی و وسعت و در برابر قبض  
است و در اصطلاح اهل سلوک، انبساط قلب  
است در اثر عنایات جمال.

نیز ← قبض

### بیابان

این واژه در اصطلاح اهل معرفت، کنایه از  
حیرت و سرگردانی سالک است؛ و نشان از  
مقام «حیرت» دارد.

شرط

در لغت، خبر خوش است و در اصطلاح،

### بی خودی

در اصطلاح اهل عرفان مقام سکر است که در

کنند و در اصطلاح اهل سلوک، کنایه از محبوب است در آن وقت که تجلی آثاری را طلب کنند.

آن، سالک در شهد حق از خود اثری نمی یابد.

### بیدل

پیر  
گاه به معنی مرشد و گاه به مفهوم قطب است.  
به معنی عقل و رند خراباتی نیز به کار رفته است.

دل از دست داده را گویند که در عاشقی و شیدایی، بی فراست باشد.

### بی رنگی

مقام و عالمی را گویند که در آن، تمام تعینات از میان برخاسته نشانی از دوگانگی و کثرت در میان نباشد.

پیر خرابات  
عبارة از مرشد کامل است که مرید را به ترک رسوم و عادات فرامی خواند و به راه فقر و فنا رهسپار می سازد.

### بیماری

در اصطلاح عرفا، قلق و انزعاج (ناآرامی) درونی سالک را گویند.

پیر طریقت را گویند و کنایه از رهبر کامل روحانی است.

### پاکبازی

آن است که سالک هرچه به دست آرد، در راه خدا ارزانی دارد و دل بدان مشغول نسازد.

### پرده

همان حجاب است و موانعی را گویند که میان عاشق و معشوق باشد، و هر چیز که مطلوب را بپوشاند.

### تابِ زلف

در اصطلاح، کتمان اسرار الهی و نیز سختی های طریقت را گفته اند.

### پیاله

ظرفی که برای نوشیدن مایعات از آن استفاده

### توبه

بازگشتن است و در اصطلاح، رجوع از مخالفت فرمان حق تعالی به موافقت است.

### توفيق

در لغت، موافق کردن اسباب است و در اصطلاح، قراردادن خدای تعالی در کاربنده آن چه دوست دارد و بدان خشنود است.

### توکل

در لغت، تکیه کردن و اعتماد به دیگری است؛ در اصطلاح، اعتماد بدان چه نزد خدای تعالی است و مأیوس شدن از آن چه در دست مردمان است.

### جام

احوال، و نیز مُجلای تجلیات الهیه و مظاهر انوار نامتناهی را گویند.

### جان

مراد از جان روح انسانی، نفس رحمانی و تجلیات حق است.

### جانان

در لغت، معشوق و محبوب است و در اصطلاح، ذات جلیل الهی است به صفت قیومی.

### تجزید

در لغت، تنها ساختن و تنهایی را گویند و در اصطلاح، به معنی خالی شدن قلب و جان سالک است از ما سوی الله.

### تجلى

در لغت به معنی ظاهر شدن و جلوه کردن است و در اصطلاح، آن چه از انوار غیبی بر دل سالک آشکار شود. به تعبیری، تجلی عبارت است از ظهور افعال و اسماء و صفات و ذات الهی در سالک.

### تسبيح

منزه و پاک دانستن خداوند از صفات و تعلقات مادی و آن چه در پیشگاه خداوندی لایق نباشد.

### تقدير

در لغت، اندازه گرفتن و تعیین مقدار است و قضا و فرمان معین الهی؛ در اصطلاح، ترك اختیار است و آن که سالک بداند که آن چه خدا خواهد همان شود.

### تلبيس

پوشاندن، پنهان کردن و مکر نمودن است و چیزی را به خلاف حقیقت آن به خلق نمایانند.

جان جهان

همان جانان است و مقصود، حضرت حق  
است در مقام استغنای مطلق.

جرعه

یک آشام از آب و شراب و امثال آن؛ در  
اصطلاح، اسرار و مقامات احوالی را گویند  
که در سلوك از سالك پوشیده مانده باشد.

جبروت

در لغت، عظمت و بزرگی است؛ در  
اصطلاح، فاصله جهان مُلک و ملکوت را  
گویند که از آن به عالم اسماء و صفات نیز  
تعبیر شده است.

جلوه

← تجلی

جمال

در لغت، نیکو صورت شدن و نیک گشتن  
است و در اصطلاح، ظاهر کردن کمالات  
معشوق است به منظور زیادتی رغبت و طلب  
عاشق، از راه لطف.

جبل

در لغت، کوه است و در اصطلاح، مظهر حق  
تعالی است؛ چرا که موسی - عليه السلام -  
خدای را به تجلی در کوه طور مشاهده کرد.

جنت

در لغت به معنی بهشت است و در اصطلاح  
عرفا، مقام تجلیات را گویند.

جذبه

در لغت، کشش و گیرانی است؛ و در  
اصطلاح، تقرّب و نزدیکی بده است به  
خدای تعالی، بدون طی منازل و مراحل  
معمول در سلوك.

جنون

در لغت به معنی دیوانگی است و در  
اصطلاح، ظفر احکام عشق را گویند بر  
صفات عاشق که مقام محفوظ است.

جرس

جهل

در لغت، نادانی است و در اصطلاح عارفان  
به معنی مرگِ دلی است که از فهم حقایق به  
دور است.

در لغت، زنگ و درای و آواز نرم است و نیز  
زنگی که در کاروان به گردن اسب یا شتر  
بینندند. در اصطلاح، خطاب الهی است با  
صفت قهر و جلال.

### چهره

در اصطلاح اهل باطن، تجلیات را گویند که سالک به کیفیت آن آگاه شود و علم او در وی باقی بماند.

### حال

در لغت، کیفیت و چگونگی است و در اصطلاح، وارد قلبی را گویند بدون قصد و اکتساب.

### حجاب

← پرده

### حسن

در لغت، نیکویی و جمال است و در اصطلاح، جمعیت کمالات را گویند در یک ذات؛ و این جز حق تعالی را نباشد.

### حق

در لغت ضد باطل و نیز سزاوار بودن است و در اصطلاح، عبارت از وجود مطلق است.

### حکمت

در لغت به معنی دانایی و معرفت است و در اصطلاح، علم به حقایق اشیا و اوصاف و خواص و احکام آنها، آن طور که هست.

### چاه زمزم

چاهی است در مکه، و نزد اهل معنی کنایه از عین اليقین است.

### چاه کنعان

چاهی که برادران یوسف، وی را در آن انداختند و در اصطلاح اهل معرفت، کنایه از جهان تاریک و ظلمانی است.

### چشم

در اصطلاح سالکان و اهل عرفان، اشارت به شهود حق است.

### چلپیا

در لغت به معنی خاج و صلیب است که مسیحیان، همراه با شیعه عیسی مسیح - علیه السلام - به گردن می آویزنند. در ادب عرفانی، کنایه از زلف معشوق است و مظہر جلال الهی.

### چنگ

سازی بسیار قدیمی با ۴۶ سیم که با انگشت نواخته می شود. در ادب عرفانی، اصولاً هر یک از آلات موسیقی، راز و رمزی است و مراد از آن، التفات دل به عالم ملکوت است.

## خُفَاش

جانوری پستاندار مثل موش که می‌تواند پرواز کند. مجازاً اشاره به کسانی است که از دریافت حقایق - هر چند روشن - قاصرند.

## خلوت

در لغت، جای خالی از غیر و نیز تنها بی معنی دهد و در اصطلاح، آن است که فرد با خدای تعالیٰ خلوت کند و جزیاد او غیری را به دل راه ندهد. در شریعت اسلام، به خلاف دیگر آیین‌ها، در اموری چون خلوت گزیدن، افراط و تغفیر طی راه ندارد.

## خُم

در لغت ظرفی است که در آن شراب یا سرکه ریزند و از جنس سفال است. در اصطلاح اهل ذوق، کنایه از بدایت سلوك است که سالک چون خم در جوش و خروش است.

## خَمَار

در لغت به معنی می‌فروش است و در اصطلاح، پیر کامل و مرشد واصل را گویند.

## خُمْخانه

محل نگاهداری خمره‌های شراب؛ ادبای عارف، عالم تجلیات ظاهر را در قلب، و جایگاه استقرار عشق و غلبات آن را خمخانه

## حال

مبدأ و منتهای کثرت، وحدت است و حال، اشارت بدان است که در اصطلاح اهل معرفت، همان نقطه وحدت است.

## خانقه

آن جا که صوفیان در آیند و ذکر خدای گویند، به جهر و فریاد. و چون آن چه کنند ظاهر است، اهل معرفت پیوسته بدانان تاخته‌اند.

## خرقه

در لغت به معنی جامهٔ ضخیم، کهنه و چند تکه است که اهل فقر پوشند.

## حضر

از بندگان برگزیدهٔ خدای تعالیٰ، که بعضی وی را از پیامبران بنی اسرائیل و برخی بندگان از بندگان شایستهٔ خدا دانسته‌اند. به فرموده قرآن کریم (کهف/۶۵) موسیٰ - علیه السلام - به امر خدا نزد حضر رفت تا از او علم بیاموزد. البته در کتاب الهی، نام وی نیامده است.

در اصطلاح عرفا، نیز پیر طریقتنی است که زندهٔ جاوید است و سالک را به آب حیات - که در ظلمت جای دارد - ارشاد می‌کند.

گویند.

مقام عشق است.

### خودبینی

درویش

در لغت، بینوا و فقیر است و در اصطلاح، کسی است که نسبت به دنیا و تعلقات آن اعتنا نکند.

در لغت، خودخواهی و شیفتۀ خود بودن است؛ در فرهنگ عرفانی، ضد خدابینی است.

### خورشید

دست

در اصطلاح، صفت قدرت حق را گویند.

در اصطلاح اهل معرفت، انوار حاصل از تجلیات الهی و نیز مقام وحدت است؛ چنان چه ماه اشاره به کثرت است.

### دست افسانه‌ند

اظهار وجود و شادی است و در اصطلاح اهل عرفان، کنایه از ترک دنیاست.

### خوف

يعنى ترس؛ از جمله منازل و مقامات طريق آخرت است. «خائف» آن است که صرفاً از خدا، و نیز از اعمال و نیّات سوء خود، بترسد.

دل

همان قلب است که در لسان عرفا محل و مخزن اسرار الهی است؛ و نیز به معنی نفس ناطقه آمده است.

### خيال

دلبر

در لغت، آن است که دل را بربايد و در لسان عرفا، آن را گویند که دل در ذیل تجلیات وی نورانی گردد.

در لغت، پندار و گمان است و در اصطلاح، غلبه خواطر نقساني بر دل سالك.

دلدار

در لغت، آن که دل در گرو اوست و مجازاً معشوق را گویند.

### خيمه

در لغت، چادر و سراپرده است و در اصطلاح عارفان، مرتبه حجاب و جهان وجود است.

### دایره وجود

در اصطلاح عرفا، به معنی جهان وجود و نیز

دیبر

اقامتگاه زاهدان و راهبان.

ذوق

در لغت، چشیدن است و در اصطلاح،  
حالی است ثمرهٔ تجلی و نتیجهٔ واردات.

رب‌الارباب

ارباب جمع رب است و رب به معنی  
پروردگار و صاحب است. مقصود از  
«رب‌الارباب»، صرف ذات‌قدس‌الهی  
است.

رضا

در لغت، خشنودی است و در اصطلاح، رفع  
کراحت و تحمل مرارت احکام قضا و قدر. به  
تعابیری، رضا - که مقام واصلان است -  
خروج از رضای نفس و بازآمدن در رضای  
حق است.

رقص

حرکات خاصی که درویشان با شرایطی ویژه  
اجرا کنند و آن را «سماع» نیز گویند. در  
اصطلاح عارفان، کنایه از سیر سالک است به  
سوی کمال.

دیر مغان

محل اجتماع روحانیان زردهشتی است و در  
ادب عرفانی، کنایه از مجلس اهل معرفت  
است.

دیو

موجودی افسانه‌ای در اساطیر ایران که نماد  
زشتی و بدی است. در فارسی، معادل  
شیطان است و نمودار صفات رذیله.

دیوانه

دیوزده، مجنون. در ادب عرفانی کسی را  
گویند که واله و سرگشته عشق و وادی سلوک  
است.

دیوانگی

در اصطلاح، نهایت تسلیم عاشق است در  
برابر قضای عشق.

ذکر

در لغت، یاد کردن است و در اخلاق و  
عرفان، به زبان یادل، خدای را یاد داشتن.  
به بیان دیگر: ذکر، استیلای مذکور بر دل  
است؛ و اقسامی دارد.

رمز

امر پوشیده؛ در اصطلاح عارفان، معانی  
باطنی را گویند که در کلام ظاهر مختفی است  
و نامحرمان را بدان دسترسی نیست.

## رُنَار

رشته‌ای متصل به صلیب که مسیحیان به گردن خود آورند. در اصطلاح، علامت یکرنگی و متابعت راه یقین است.

## رند

به معنی زیرک، و نیز لاابالی و بی قید است. در اصطلاح، کسی است که جمیع کثرات و تعینات ظاهری، امکانی، اعیان و صفات را از خود دور ساخته باشد.

## رُهْد

در لغت، از چیزی روی گردانیدن است و در اصطلاح، ترک نعمت دنیا و آخرت، و بی رغبتی به آن است که برخی بدان متظاهرند.

## روی

وجه و چهره است؛ و در اصطلاح، تجلیات را گویند که سالک به کیفیت آن آگاه شود و علم آن در روی بماند.

## ساغر

پیاله شراب است؛ و مراد از آن در متون عرفانی، دل عارف است که انوار غیبی در آن مشاهده گردد.

## ریا

در لغت به معنی دور رویی و تظاهر به نیکی است و در اصطلاح عرفا، آن است که در اعمال و عبادات ظاهری و باطنی، نظر به خلق داشته باشند و از حق دور مانند.

## ساقی

آب دهنده، کسی که شراب در ساغر ریزد. در ادب عرفانی، مراد از آن، کنایه از فیاض مطلق است و گاه مجازاً به امام علیّ بن ابیطالب - علیه السلام - گفته شده است. گاه مرشد کامل را نیز - به استعاره - ساقی گفته اند.

## زاده

کسی که از دنیا روی گرداند. در تعبیر مذموم آن، پارسایی است که ظاهر شریعت را گرفته از باطن آن بی خبر است.

## سالک

به معنی رونده است و در عرفان، کسی است که پیوسته رو به سوی خدای تعالیٰ سیر کند.

## زلف

مویی که گرد گوش و جلو پیشانی روید. و کنایه است از غیب هویت که هیچ کس را بدان راه نیست.

<b>سرگشته</b>	<b>سايه</b>
سالکی که در طریق وصال حق، شیفته و حیران و مفتون است.	کنایه از جهان ظاهری و دنیای آغراض است. توجه و التفات را نیز گفته اند.
<b>سروش</b>	<b>سبو</b>
پیام رسان و هاتف غیبی.	کوزه است؛ و کنایه از جام وحدت است که از منبع فیض مطلق، هر کس را سهمی دادند.
<b>سفر</b>	<b>سحاب</b>
در اصطلاح، قیام و توجه دل است به پروردگار؛ و با «سیر» متراffد است. نیز ← اسفار	به معنی ابر است و کنایه از فیض الهی.
<b>سفینه</b>	<b>سحر</b>
به معنی کشتی، و رمزی است از کالبد آدمی.	زمانی بین نیمه شب و طلوع آفتاب. مقام راز و نیاز سالک را سحر گویند. نیز تلاؤ انوار حق را سحر نامیده اند.
<b>سُکر (مستی)</b>	<b>سِدْرَةُ الْمُتَّهِي</b>
در اصطلاح عرفا، به معنی ترک قیود ظاهری و باطنی و توجه به حق است.	يعنى درخت سدر آخرین. درختی است در بهشت الهی.
<b>سلوك</b>	<b>سَرَاب</b>
به معنی رفتن است و در عرفان، طی مدارج خاص است از سوی سالک راه حق، تا به مقام وصل و فنا برسد.	آب نما؛ در اصطلاح اهل معنی، کنایه از دنیا و امتعه دنیوی است.
<b>سماع</b>	
در لغت، شنیدن است؛ به معنی سرور و	

پایکوبی و دست افشاری نیز آمده است.

شراب معرفت  
مفهوم باده خدایی، شراب الهی و شراب  
فضیلت است؛ و نیز مقصود، همان معرفت  
است که خداوند به هر که خواهد عطا کند.

### سیل

در اصطلاح اهل عرفان، غلبه احوال بر دل  
سالک است.

### شطح

سخنانی است که در حال وجود و بی خودی از  
اهل معرفت صادر گردد و شنیدن آن بر ارباب  
ظاهر سخت دشوار آید و بدگمانی و انکار را  
سبب شود.

### سینه

در لسان عرفا، صفت علم الهی را گویند.

### شفا

از مهم ترین آثار دانشمند بزرگ سده پنجم،  
ابوعلی سیناسیت و شامل بخشاهای منطق،  
طبیعتیات، ریاضیات و الهیات است.

### شاهد

معنی گواه؛ در اصطلاح، تجلی را گویند و  
نیز به معنی مرد کامل، مرشد، ولی به کار  
رفته است.

### شکر

ادای سپاس است؛ و در اخلاق و عرفان،  
اعتراف به نعمتهاست - به دل و زبان.

### شبِ قدر

شبی است که قرآن کریم بر پیامبر اکرم (ص)  
فرود آمد و «از هزار ماه برتر است». در لسان  
اهل عرفان، شبی است که سالک به تجلیات  
خاص واصل می شود و وصول وی در معرفت  
آغاز می گردد.

### شمع

نور خدای تعالی را گویند و نیز به معنی وجود  
آدمی، باطن، عمل باطنی، عمل نیک و بد  
آدمی است.

### شراب

می، باده. در ادبیات عرفانی، به ظور  
مطلق، کنایه از سکر محبت و جذبه حق  
است. عشق و ذوق سکر را نیز به شراب  
تشبیه کرده اند.

### شور

در لغت، آشوب و فریاد است و در اصطلاح،

### صاحب‌الزَّمَان

صاحب وقت وحال. کسی که خارج از حکم زمان و متصرفات گذشته و آینده، به حقایق امور آگاه باشد. نیز از القاب معروف پیشوای شیعیان، ولی و حجت خدا بر زمین، حضرت ولی‌الله الاعظم، امام عصر(عج)

است.

### صاعقه

آتشی است که از ابر بیفتند و در اصطلاح عرفا، لهیبِ محبتی است که محب را به یک لحظه بسوزاند.

### ضبا

بادی که از سمت مشرق می‌وتد، مقابل دبور. در اصطلاح، عنایات و نفحات رحمانی را اراده کنند.

### ضَبْر

در لغت به معنی تحمل و شکیبایی است و در اصطلاح، ترک شکایت از سختی بلا نزد غیرخداست.

### صحبت

در اصطلاح اهل معرفت، ضدّ وحدت و تفرد است. صحبت، از آداب طریقت، بشمار می‌آید.

حالتی است مخصوص عارفان و سالکان، که نتیجه دوام حضور و یا حالی است؛ و اغلب در سمع، عارض می‌شود. نیز نام یکی از ۷ دستگاه موسیقی اصیل ایران است.

### سوق

در لغت، آرزومندی و میل خاطر است و در اصطلاح، میل مفرد و انس باتجلیات است.

### شهود

حاضر شدن، دیدن چیزی. در اصطلاح، رؤیت حق است و عالم شهود، همان عالم شهادت است.

### شهید

به معنی کسی است که در راه خدا به شهادت رسیده باشد؛ در ادبیات عرفانی، کسی است که در پرتو تجلیات معشوق، محو شود.

### شيخ

به معنی مرد کهن سال است، و به معنی پیر، مرشد، مراد و بزرگ طایفه نیز آمده است.

### شیدا

شدّت غلیان عشق و عاشقی را گویند که عاشق، خویش را فراموش سازد.

## صَحْو

در لغت به معنی هوشیاری است. صحو و سکر دو صفت‌اند در بندۀ؛ و پیوسته بندۀ از خدای خود محجوب است تا اوصاف وی فانی گردد.

## صومعه

عبدتگاه راهبان است و در اصطلاح، مقام تفرد و تجرد از مأیسی الله است.

## طوبی

نام درختی است در بهشت. در اصطلاح، «مقام طوبی» مقام انس به خدای تعالی است.

## ضَدْر

يعنى سینه؛ و در اصطلاح، روح آدمی را گویند.

## طور

طور سینا یا طور سینین، که کوه بیت المقدس نیز نامیده می‌شود و در فلسطین واقع است. خداوند در این کوه بر موسی(ع) تجلی کرد. نیز کنایه از سینه‌ای است که به اسلام گشوده شود.

## صراط

پلی است که در روز حشر، خلق باید از آن بگذرند و به رضوان وارد شوند.

## صُفْق (صُفْقَه)

آن است که آدمی از صدای شدید رعد، بی‌هوش شود. در اصطلاح اهل معنی، فنای در حق است در مقام تجلی ذاتی.

## ظلمات

يعنى تاریکی‌ها (جمع ظلمت). گفته‌اند: مقصود از آن، دنیاست که تاریک و ظلمانی است.

## صفا

در لغت، زلالی و پاکی است و در اصطلاح عرفا، پاکی طبع از زنگار کدورت و رذایل است. نیز مکانی است در مکه که طی فاصله این مکان تا «مروه» (مکان دیگری در مکه) را - که از فرایض ایام حج است - «سعی» می‌نامند.

## ظهور

بروز و نمود چیزی را ظهور آن گویند و ظهور حق یعنی تجلی آن.

نیز ← مروه

اصطلاح، چیزی است که از تجلی جمال بر قلب سالک عاید شود.

### غمزه

حالتی را گویند که از برهم زدن و بازگشودن چشم دلربایان پدیدار شود؛ و در اصطلاح، برهم زدن چشم کنایه از عدم التفات و گشودن چشم اشاره به مردم پروری و دلتوازی است.

### فغان

در لغت، ناله و فریاد است و در اصطلاح، ظاهر ساختن احوال درونی.

### فقر

در لغت به معنی درویشی و نداری است و در اصطلاح عرفان، خلوٰ کلی را گویند از مُسیوی الله.

### فکر (تفکر)

در لسان عرفان، اندیشه کردن در خدای تعالیٰ است، به سبب التفات در آثار صنع الهی.

### فنا

در لغت، نیستی و محو شدن است و در اصطلاح، فنای بنده در حق؛ بدین معنی که

### عارف

به معنی شناسنده است و در اصطلاح اهل عرفان، کسی است که به مرتبه شهود ذات و اسماء و صفات حق تعالیٰ رسیده باشد.

### عرفان

شناخت است و در اصطلاح، راه و روشی است که طالبان حق و سالکان طریقت، برای نیل به مقصود و شناسایی حق برمی‌گزینند.

### عاشق

در اصطلاح اهل سلوک، جویندهٔ باری تعالیٰ که جز محبوب حقیقی، هیچ کس را نخواهد و نجوید.

### عاکف

عاکف شدن همان اعتکاف است.

نیز ← اعتکاف

### عشق

محبت مفرط است و در عرفان، دوستی حق را گویند با وجود طلب تمام. اهل معرفت، تمام هستی وجود کاینات و حرکت افلاک را زایدهٔ عشق می‌دانند.

### عید

به معنی جشن و روز جشن است؛ در

بُشريت بنده در ربوبيت حق محو و فاني  
گردد.

### قلندر

در لغت بي مبالات و لاقيد است و در اصطلاح اهل سلوك، کسی است که خود را از هر دو جهان آزاد کرده در تجريد و تفريذ به کمال رسیده و در تخریب عادات و عبادات می کوشد.

### فيض

در لغت به معنی بسياري وبخشش است و در اصطلاح اهل معنى، القای چيزی در دل از طريق الهام است.

### قاب قوسين

کاسه  
کنایه از جام معرفت و ساغر محبت است که سالکان الى الله را از باده وحدت سرمست گرداند.

در لغت به معنی فاصله دو سر کمان است؛ و مأخوذه از قرآن کريم (نجم/۹) است. در اصطلاح اهل عرفان، اشاره به مقام قرب النهی است.

### کامل

کسی است که از خود فاني و در بقای حق، باقی شده باشد.

### قبض

در لغت به معنی گرفتگی است و در اصطلاح اهل سلوك، حالتی است ناگوار در برابر بسط، و نتیجه هیبت جلال است.

نيز ← بسط

### كرسي

در لغت، موضع امر و نهي خدای و مملک و تدبیر و قدرت اوست و نيز علم او؛ و در اصطلاح، عالم تجلی صفات خاص است.

### قد و قامت

مراد، امتداد حضرت الهیت، يعني برزخ وجود و امكان است.

### كرشمہ

در لغت، ناز و غمزه و اشارت به چشم است و در اصطلاح، تجلی جلالی است.

### قطب

ميزان و ملاك چيزی، شيخ يا مهتر قوم؛ در اصطلاح، رهبر بزرگ اهل طريقت را

## کشف

در لغت به معنی پرده برگرفتن و برهنه کردن است و در اصطلاح عرفا، ظهور آن چه در خفا باشد.

## کوی خرابات

مراد، مقام فنا و بی خودی است.

## کوی میکده

نیز ← کوی خرابات

## کیمیا

دانشی کهن که امروزه «شیمی» خوانده می شود؛ گذشتگان گمان می کردند که ماده ای کشف خواهند کرد که در تغییر ماهیت جسم مؤثر است و مثلاً مس را طلا خواهد کرد؛ این ماده خیالی، کیمیا نام داشت. در اصطلاح، کنایه از انسان کامل است.

## کیمیای سعادت

در اصطلاح اهل معنی، تهذیب اخلاق است و تزکیه نفس.

## گوهر

به معنی اصل، نژاد، و سنگ گران بهاست؛ و در اصطلاح، حقیقت انسان کامل است.

## گوی

به معنی شیء گرد و مدور است و در اصطلاح، مجبوری و مقهوری سالک است تحت حکم تقدیر.

## کعبه

در عُرف، خانه خدا در مکه است و آنان که استطاعت دارند بدان جا می روند. در اصطلاح، مقام وصل و نیز التفات و توجه دل را به حق تعالی گویند.

## کلیسا

عبداتگاه مسیحیان؛ در اصطلاح، کلیسا و کنیت کنایه از عالم معنی است.

## کنار

در لغت، آغوش و وصال را گویند و در اصطلاح اهل سلوک، دریافت اسرار و دوام مراقبت آن را گویند.

## کنیت

عبداتگاه یهودیان است و در اصطلاح، مقام ظهور را گویند؛ و نیز کنایه از عالم معنی است.

## کوه

← جبل

## گیسو

در اصطلاح، رشته‌ای که در طریق طلب، سالک را به حق می‌رساند.

## لا

یعنی نه؛ جزیی از کلمه طبیه «لَا إِلَهَ إِلَّا الله» است و اشاره است به نفی همه عوالم غیرالله، از آنیت تا عبادت اصنام.

## لاهوت

عالی‌می فوق همه عوالم که اختصاص به حضرت حق دارد. در اصطلاح، لاهوت عبارت است از حیات ساری در عالم ممکنات، و رحمتی هماره جاری به سوی همه عوالم دیگر.

## لب

در اصطلاح، اشاره به نفس رحمانی است که به اعیان، افاضه وجود می‌کند.

## لیلةالقدر

← شب قدر

## محنت

در لغت، به رنج افتادن است و در اصطلاح، از لوازم سلوک است همراه با صبر.

## ماهروی

مظهر تجلیات، اعم از این که در حال بی خودی باشد یا هشیاری.

## مَحْو

در لغت به معنی زایل کردن و نیست گرداندن است و در اصطلاح، زوال اوصاف عادت است.

## مَرْهُ

اشاره به نیزه و پیکان و تیری است که از کرشمه و غمزه معاشق به سینه عاشق رسد و در اصطلاح، حجاب سالک در ولایت است.

## مَرَاد

کسی یا چیزی که مرید در طلب اوست و در اصطلاح، کسی است که قوت ولایت در او به مرتبه تکمیل ناقصان رسیده باشد.

## مَسْتَ

کسی است که صفات درونی خویش را فرو می‌گیرد و مستغرق در سُکر معرفت می‌شود.

## مَرَاقِبْتَ

در لغت، پیوسته مواظب بودن است و در اصطلاح، آن است که سالک دل و جان را از کارهای ناپسند و پست برحدز دارد و مراقبت کند.

## مَسْتَى

در اصطلاح، فروگرفتن عشق، صفات درونی و بیرونی را گویند.

## مَرْشِد

ارشاد کننده؛ در اصطلاح، مظہر عقل را «مرشد» و مظہر نفس را «دلیل» گویند.

## مَشَاهِدَه

دیدن و شهود کردن است و در اصطلاح، شهود تجلی ذات را گویند.

## مَرْوَه

مکانی در مکه، در نزدیکی «صفا»، مراسمی که بین صفا و مروه انجام می‌گیرد و به صورت «هروله» است، «سعی» نام دارد.

## مَشْتَاقَ

کسی که شوق به مطلبی دارد و در آن جهت، به نهایت عشق و شیفتگی رسیده است. نزد عارفان، کسی است که شوق وافر به لقای حق دارد.

## مَرِيد

کسی که مطلب و مقصدی را اراده کرده؛ در

## مشکوٰة

ظرفی بلورین بوده که در آن چراغ می‌نهاده‌اند و در اصطلاح، مراد از آن، نفس است.

## ملکوت

عالی برزخ و مثال است و بین عالم ناسوت (ملک) و جبروت واقع است. عرف از آن به عالم غیب و معنی تعبیر کرده‌اند.

## مطرب

طرب‌ساز؛ در اصطلاح، فیض‌رسان را گویند.

## موی

در اصطلاح، مقصود از موی، ظاهر کردن هویت را گویند. و نیز، طریق طلب است و حبل‌المتین عارف.

## معرفت

در لغت به معنی شناخت است و در اصطلاح عارفان، شناخت خداوند است به نور باطن و به استمداد حق.

## می

شراب است و در اصطلاح، فیض الهی است که شامل سالک شود و سکر معرفت است که اهل طریق را دست دهد.

## معشوق

کسی است که به او عشق می‌ورزند و مراد از معشوق حقيقی، ذات حق تعالی است.

## میخانه

مقصود از میخانه، عالم لاهوت و نیز باطن عارف کامل است که در آن، شوق و ذوق و عوارف الهی بسیار باشد.

## معان

پیشوای زردشتیان را «مع» گویند که «معان» جمع آن است.

## میکده

جالی که در آن می‌نوشند؛ در اصطلاح، مقام مناجات را گویند به طریق محبت.

نیز ← پیر معان و دیر معان

## مقام

عبارة از منزلت و مرتبتی است که بنده به واسطه آداب خاص و تحمل سختی بدان نایل می‌شود؛ در مقابل حال است.

## ناز

در اصطلاح، نیرویخشیدن معشوق است عاشقان را در عشق و محبت. و نیز التفات و

پاسخ نیاز سالک را ناز گویند.

دارد و نیز سَدَّی است در سلوك، که سالکان را پدیدار شود.

### ناقوس

زنگ دیر و کلیساها را گویند و در اصطلاح،  
کنایه از توبه و انا بت و زهد و عبادت است.

### نور

در عرفان، حق تعالی نور حقیقی و مطلق است؛ به حکم آیه مبارکه: الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ . . . (نور/۳۵).

### ناله

در اصطلاح اهل سلوك، مناجات را گویند.

### نیستی

در لسان عرفا، آن است که سالک در راه حق فانی شود و از هستی خویش هیچ نبیند.

### نسیم

باد ملایم است و در اصطلاح، آن چه إخبار از عنایت حق دهد.

### وادی ایمن

وادی است که در آن موسی(ع) را ندای حق رسید؛ و در اصطلاح سالکان، عبارت است از طریق تصفیه دل.

### نظر

نگاه و دیدن است؛ و در اصطلاح اهل معرفت، التفات و توجه در حقایق موجودات است و نیز التفات الهی بر سالک راه حق، و توجه بندۀ به حق را هم گویند.

### وَجْد

شادی و نشاط؛ در لسان عرفا، عبارت از چیزی است که بدون جهد بر قلب وارد شود. و نیز گویند بر قهای درخششده ای است که به سرعت خاموش شود.

### نفس

در تعریف نفس گفته‌اند: جوهری مجرد است که در ذات به ماده نیازی ندارد ولی در فعل به ماده نیازمند است. عرفا گفته‌اند: نفس، زندان روح و دنیا، زندان نفس است.

### وجود

وجود، همان هستی است. وجود را به دریابی موّاج تشبیه کرده‌اند که هر موجی از آن به صورت موجود و نفس انسانی ظهور کند.

### نقاب

موانعی را گویند که معشوق را از عاشق دور

### هجر

در لغت، دوری است و در اصطلاح، التفات ظاهری و باطنی سالک است به غیر حق؛ و نیز غیبت از تجلیات ذاتی.

### وجه

در لغت، روی و چهره است و نزد اهل معرفت، اعتبار ذات و جهت فیاضیت ذات حق است.

### هشیاری - هوشیاری

در اصطلاح اهل سلوک و عرفان، مقام توحید و استقامت سالک را گویند و با «صحو» متراffد است.

### وحدت

در لغت به معنی یگانگی و یکتاپی است و در اصطلاح، مقصود از وحدت حقیقی، وجود حق است. وحدت وجود یعنی آن که وجود، واحد حقیقی است و وجود اشیاء، تجلی حق به صورت اشیا است.

### ها (هوی)

در لغت به معنی آرزو و میل نفس است و در اصطلاح، گرایش به امیال نفسانی و روئیگردانی از روحانیات و التفات به مادیات.

### وطن

در اصطلاح، استقرار بندۀ است در حال و مقامی خاص.

### یم

در لغت به معنی دریاست و در اصطلاح، به معنی دریای هستی است که همان رحمت واسعه حق تعالیٰ بشمار می‌آید.

نیز ← بحر، دریا

### وقت

وقت، آن است که بندۀ بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود، چنان که واردی از حق بر دل وی پیوندد. و نیز احوالی چون توکل، تسلیم و رضاست که بر سالک وارد می‌شود.

### ولایت

در لغت، فرمانروایی و نیز دوستداری است و در اصطلاح، قیام عبد برای حق در حال فنای از خود است و به تعبیری، فنای بندۀ در حق و بقای وی به حق.

## فهرست اعلام (اشخاص)

- پامبر اکرم ← محمد(ص) ۲۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۹۴، ۷۰ آدم(ع)
- پامبر خدا ← محمد(ص) آزر ← پورآزر
- پغمبر ← محمد(ص) آل علی(ع) ۳۰۴
- پیغمبر ← محمد(ص) آیت الله ← حائری بزدی ۳۰ آئمه هدی(ع)
- تفی ← امام محمد تقی(ع) توران ۲۶۳ ابلیس ۱۷۲
- توران ← امام جعفر صادق(ع) ابن سینا ۱۱۵
- حائزی بزدی، آیت الله شیخ عبدالکریم ۲۷۸، ۲۷۱، ۲۶۷، ۲۶۲ ابوعلی سینا ← ابن سینا
- حسن ← امام حسن مجتبی(ع) ابوالقاسم محمد ← محمد(ص)
- حسن (خمینی) - نوہ حضرت امام ۳۰۴ احمد ← محمد(ص)
- حسین ← امام حسین(ع) احمد (خمینی) ۲۰۵، ۲۰۴ ادریس ۲۶۱
- حضرت زهرا ← فاطمه زهرا(س) اسکندر ۱۵۶
- حضرت صاحب زمان ← امام زمان(عج) امام (خمینی) ۱۱۱، ۳۰۸، ۱۷۲، ۳۰۹
- حیدر ← امام علی بن ابیطالب(ع) امام جعفر صادق(ع) ۲۷۶
- ختم الاوصیا ← امام زمان(ع) امام حسن عسکری(ع) ۲۷۶
- ختم المرسلین ← محمد(ص) امام حسن مجتبی(ع) ۲۷۶
- خرس و (پرویز) ۹۸، ۷۵، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۵۴ امام حسین(ع) ۲۷۶
- حضر(ع) ۹۲، ۱۳۹ امام رضا(ع) ۲۲۵، ۲۷۶
- خلیل (حضرت ابراهیم(ع)) ۸۸، ۱۱۴، ۳۱۳، ۲۶۱، ۱۶۳ امام زمان(عج) ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۹، ۲۷۵، ۲۷۱
- خیر المرسلین ← محمد(ص) امام سجاد(ع) ۲۷۶
- داود(ع) ۱۱۴، ۱۷۱، ۲۶۱ امام عصر ← امام زمان(ع)
- دخت موسی جعفر ← فاطمه معصومه(س) امام علی بن ابیطالب(ع) ۲۵۴، ۲۶۱، ۳۰۴، ۲۷۸، ۲۷۶
- رسول اکرم ← محمد(ص) امام علی نقی(ع) ۲۷۶
- رسول خدا ← محمد(ص) امام محمد باقر(ع) ۲۷۶
- رضیه ← فاطمه زهرا(س) امام محمد تقی(ع) ۲۷۶
- روح الامین ۵۶ امام موسی کاظم(ع) ۲۵۵، ۲۷۶
- روح قدس ۲۸۱ انگلیسی [= رضاخان] ۲۶۶
- زیبا، ۸۹ ۹۸ ایاز ۱۳۲
- زهرا ← فاطمه زهرا(س) بلقیس ۱۰۷
- ساسانیان ۲۷۱ بوالحسن ← امام رضا(ع)
- سالار توران [= اشکبوس] ۲۶۳ پورآزر (ابراهیم(ع)) ۲۹۰
- سبطین (حسن و حسین، علیهم السلام) پنج مصدر (پنج تن، صلوات الله علیہم) ۲۷۵
- ۳۰۴ سعدی ۳۱۴

کریم ← حائری بزدی	۲۶۰
کسری	۱۲۹
کنعان	۱۱۹
کی [ = کبخر و ]	۹۹
کیقاد	۱۲۹
لسان الغیب ← حافظ	
لیلی	۲۷۴
مانی	۲۶۴
مجتبی ← امام حسن مجتبی(ع)	
مجتوبون	۶۳، ۹۱، ۹۸، ۱۱۳، ۱۵۴، ۱۵۴
	۲۷۴، ۱۶۸
محمد ← امام محمد باقر(ع)	
[حضرت] محمد بن عبدالله(ص)	۲۰۵
	۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۰۶
	۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۶۲
	۳۱۲، ۳۰۴
مصطفی ← محمد(ص)	
منصور [= حسین بن منصور حلّاج]	۵۲
	۲۴۶، ۲۲۶، ۱۵۵، ۱۴۲، ۸۲
موسى، موسی عمران(ع)	۱۱۵، ۱۰۷
	۲۴۶، ۱۷۸، ۱۷۴
	۲۸۹، ۲۶۱، ۲۵۵
موسى، موسی جعفر ← امام موسی کاظم(ع)	
مهدی، مهدی آخر زمان، مهدی قائم ← امام زمان(ع)	
ناپلشون	۲۷۲
نقی ← امام علی نقی(ع)	
نصرود	۱۱۴
نوح	۴۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۶۰، ۲۶۱
	۲۹۸
ولی عصر ← امام زمان(ع)	
هند	۱۲۸
یاسر	۲۴۷
یاسر (خمینی - نوہ حضرت امام)	۳۰۴
یعقوب	۱۵۳
یوسف	۸۹، ۹۸، ۱۱۹، ۱۵۳، ۱۶۲
	۲۹۸، ۱۸۰
سلطانی (طباطبائی)، آیت الله سید محمد باقر	
	۲۰۵، ۱۹۷
سلمان (فارسی)	۲۶۷
سلیمان(ع)	۲۶۵، ۱۰۷، ۹۲، ۷۶
سیستانی [= رستم]	۲۶۳
شه ایران [= اسفندیار]	۲۶۳
شه جم	۲۷۱
شه طوس ← امام رضا(ع)	
شیرین	۷۵، ۹۸، ۱۵۹، ۲۰۰
	۲۲۱، ۲۰۰
	۳۰۲، ۲۴۷
شیطان	۱۱۵، ۱۷۲، ۱۸۰
صاحب الزمان ← امام زمان(ع)	
صدام	۱۹۵
صدر، آیت الله سید صدرالدین	۱۹۷، ۲۰۵
عبدالکریم ← حائری بزدی	
عسکری ← امام حسن عسکری(ع)	
علی ← امام علی بن ابیطالب(ع)	
علی ← امام سجاد(ع)	
علی (خمینی - نوہ حضرت امام)	۳۰۴
عبیسی(ع)	۸۹، ۱۱۴، ۱۷۶، ۱۷۸
	۲۷۷، ۲۶۱، ۲۵۵
فاطمه زهراء(س)	۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵
	۳۱۲، ۲۷۶
فاطمه طباطبائی	۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶
	۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۸، ۱۹۷
	۲۴۴، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۰۹، ۲۰۵
	۳۱۲، ۳۰۴
فاطمه معصومه(س)	۲۵۳، ۲۵۴
فاطی ← فاطمه طباطبائی	
فرعون	۱۷۸
فرهاد	۷۵، ۹۸، ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۵۹
	۲۷۴، ۲۴۷، ۲۳۱، ۲۲۱، ۲۰۰
	۳۰۲
قائم آل محمد ← امام زمان(ع)	
قیصر	۱۲۹، ۲۷۲
کاظم ← امام موسی کاظم(ع)	

حرم (بيت الحرام)	٣٠٩، ٣٠٧، ٤٢	فهرست اعلام (مکانها، کتابها و...)
حوزه علمیہ قم	٣٠١، ٢٧٨، ٢٦٧	
خرداد ← نیمه خرداد		
دیوان امام	٣١٥	
زمزم	١٤٥	
سکه صاحبقرانی	٢٦٦	
سودان	٢٧١	
شناه	٤٤	
شیراز	٢٥٧، ١٢٨	
صفا	٤٣، ١٣٧، ١٦٠، ١٤٥	
طور (جبال، جبل)	٥٢، ١١٥، ١٦١	
طور سینا، طور سینین ← طور	٢٢٨، ٢١٠، ٢٠٨، ١٧٨	
طوس	١٢٨	
عمان	٢٧١	
غازان	٢٧١	آنورس ٢٧١
فتحات	٥١	ارم ٢٥٨
فرات	٢٣٩	اسفار (اربعه) ٤٤
فلسطین	٣٣٣	انجیل ٢٥٥
قرآن کریم	٢٤١، ٢٤٠	ایران ٢٦٤
فقفاز	٢٧١	باگ ارم ← ارم ٢٧١
قم	٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦٢	بلغار ٢٧١
کاشمر	٢٩٩	تاج خسرو کی (کیخسرو) ١٤٨
کعبه	٦٠، ٧١، ١٠٨، ١٣٧، ١٤٠	تاج کیانی ٢٦٥
کوثر	٣٠٦، ٢٥٦، ١٤٩	تحت سلیمان یا سلیمانی ١٢٨، ١٤٨
مدینه	٢٥٦	٢٤٧، ١٩٦
مروه	١٦٠	ترکستان ٢٧١
مشعر	٢٥٦	تورات ٢٥٥
صبح [الانس]	٥١	جام جم ١٤٨، ٩٩
منا (منی)	٤٣	جبال، جبل ← طور ١١٦، ٩٩
نگارستان چین	٢٥٨	جمهوری اسلامی ١٩٣، ١٩٥، ١٩٧
نیمه خرداد	١٥٤	٢٠٦
وادی ایمن	١٦٩	جیحون ١١٣
هند	١٢٨، ٢٧١	چین ٢٥٨
یزد	٢٧٨	جیش ٢٧١
		حجاز ١٦٦، ١٧١، ٣١٣

روی

ردیف: نشود

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، اغراق،  
مراعات نظری

## ● آتش فراق

بیدل کجا رود، به که گوید نیاز خوبش؟  
با ناکسان چه گونه کند فاش راز خوبش؟

مُسَارِعٌ مُثْمِنٌ أخْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَحْذُوفٌ  
مَفْعُولٌ / فاعلاتُ / مفاعيلُ / فاعلاتُ  
.U- / U-U- / U-U- / U-U-

غزل / ۷ بیت / عراقی

جمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵

قافیه: نیاز، راز . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: خوبش

هنر شعری و بلاغی: جناس، التفات، تضاد  
(مطابقه)

## ● آرزوها

در دلم بود که آدم شوم اما نشدم  
بی خبر از همه عالم شوم اما نشدم

رَمَلٌ مُثْمِنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ  
فاعلاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلن

## ● آب زندگانی

قد دلジョیت اندر گلشن حُسن  
یکی سروی است کاندر «کاشمر» نیست

هَرَجٌ مَسْدَسٌ مَفْصُورٌ  
مَفَاعِيلُن / مَفَاعِيلُن / مَفَاعِيلُن  
.U--- / U--- / U---

قطعه / ۵ بیت / عراقی

از اشعار دوران شباب حضرت امام(س)

قافیه: کاشمر، تر. . . - «ر»، حرف روی  
ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظری

## ● آتش عشق

کیست کاشفتة آن زلف چلپا نشود  
دیدهای نیست که بیند تو و شیدا نشود

رَمَلٌ مُثْمِنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ  
فاعلاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلن  
.U--- / UU--- / UU-

غزل / ۷ بیت / عراقی

جمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵

قافیه: چلپا، شیدا. . . - «الف»، حرف

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعْل  
 - U / U-U / -U-U / U--  
 رباعی / ۲ بیت / عراقي  
 ۱۲ جمادی الثانی ۱۴۰۵ / ۱۴۰۳ اسفند ۱۳۶۳  
 قافیه: برم، سپرم . . .  
 - «ر»، حرف روی  
 - «م»، حرف وصل  
 هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری،  
 استعاره، مُوشح مُشوش (فاطی)

**● آن کیست؟**  
 آن کیست که روی تو به هر کوی ندید  
 آوای تو در هر در و منزل نشیند  
 هرج مُشمن آخرِب مُقْبُوض آهتم \* \* \* ← مصراح  
 اول  
 مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعْل  
 - U-U / -U-U / U--U

\* یک روز پس از عملیات کربلاي ۵.  
 \*\* «فعول» از مفاعيلن را شمس قيس «اهتم» نامیده  
 ولی خواجه نصیر در معیار الاشعار آن را «محذوف  
 مقصور» می داند و می نویسد: «بعضی متاخران  
 این را ازل نام نهاده اند». نظر به این که «فاغ» را از  
 مفاعيلن، «ازل» خوانده ايم، در اين جا به سياق  
 شمس قيس «اهتم» گفته آمد. در اغلب  
 رباعی ها، هر مصراح يکی از وزنهای ۲۴ گانه را  
 دارد؛ خیام یک رباعی دارد که هر مصراح آن بر  
 يک وزن است. برای آگاهی بیشتر ← فرهنگ  
 دیوان امام، بخش «أنواع شعر امام»، رباعی.

- UU / --UU / --UU  
 غزل / ۹ بیت / عراقي  
 ۷ ذیقعدة ۱۴۰۵ / ۵ مرداد ۱۳۶۴  
 قافیه: آدم، عالم . . . - «م»، حرف روی  
 ردیف: شوم اما نشدم  
 هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری، إغراق،  
 ردَّ مَطْلَع

**● آفتاب نیمه شب**  
 ای خوبخ که پرده نشینی و بی حجاب  
 ای صدهزار جلوه گر و باز در نقاب  
 مُضارعِ مُشمن آخرِب مُكْفُوف مَقْصُور  
 مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِيلَاتُ  
 - U-U / U-U / -U  
 غزل / ۸ بیت / عراقي  
 ۵ جمادی الاول ۱۴۰۷ / ۱۹ دی ۱۳۶۵  
 قافیه: حجاب، نقاب . . .  
 - «الف»، ردُّ اصلی  
 - «ب»، حرف روی  
 هنر شعری و بلاغی: تشبيه، مراعات نظری،  
 تُرْصِيب، چناس

**● آن روز**  
 آن روز که ره به سوی میخانه برم  
 یاران، همه را، به دلق و مستند سپرم  
 هَرَج مُشمن آخرِب مُقْبُوض مُكْفُوف مَجْبُوب

## ● آیینهٔ جان

بر در میکده بگذشته ز جان آمده‌ام  
پشت پایی زده بر هر دو جهان آمده‌ام

رَمْلٌ مُثْمِنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ  
فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلْنُ  
- UU / --UU / --UU / --U-

غزل / ۷ بیت / عراقی

از اشعار دوران شباب حضرت امام(س)

قافیه: جان، جهان . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف رویَّ

ردیف: آمده‌ام

هنر شعری و بلاغی: چناس، رَدَالصَّدْرِ إِلَى  
الْعَجْزِ، تشبیه، تلمیح، تضاد (مطابقه)

## ● اخگر غم

آن که ما را جفت با غم کرد، بنشانید فرد  
دیدی آخر پرسشی از حال زار ما نکرد؟!

رَمْلٌ مُثْمِنٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورٌ  
فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُ  
- UU / --UU / --UU / --U-

غزل / ۷ بیت / عراقی

از اشعار دوران جوانی حضرت امام(س)

قافیه: فرد، نکرد . . .

هَرَجٌ مُثْمِنٌ أَخْرَبٌ مَكْفُوفٌ أَهْتَمٌ ← مصراج

دَوْمٌ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلٌ / مَفَاعِيلٌ / فَعُولٌ  
- U / U--U / U--U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

از سرودهای حضرت امام(س) پس از پیروزی  
انقلاب اسلامی

قافیه: ندید، نشید . . .

- «ای»، رِدْف اصلی

- «د»، حرف رویَّ

هنر شعری و بلاغی: مبالغه

## ● آواز سروش

بر در میکده پیمانه زدم خرقه به دوش  
تا شود از کفم آرام و رود از سر هوش

رَمْلٌ مُثْمِنٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُ  
- UU / --UU / --UU / --U-

غزل / ۶ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۵ / فروردین ۱۳۶۴

قافیه: دوش، هوش . . .

- «و»، رِدْف اصلی

- «ش»، حرف رویَّ

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، چناس  
مکرر

- «ر»، حرف قید	- U / U-U / U-U / U-U
- «د»، حرف روی	رباعی / ۲ بیت / عراقی
هتر شعری و بлагی: تضاد (مطابقه)، مراعات نظیر، تضمین، تشییه، جناس	جمادی الثانی ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳ قافیه: فریاد، داد...
• از باد بهار...	- «الف»، رِدْف اصلی
از باد بهار، بوی دلدار آمد	- «د»، حرف روی
.....	ردیف: برم
هتر شعری و بлагی: مراعات نظیر، اقتباس	هتر شعری و بлагی: مراعات نظیر، اقتباس

### ● استخاره

بهار آمده دستار زهد پاره کنید  
به پیش پیر معان رفته استشاره کنید

مجتبث مُثمن مُخْبُون مقصور  
مفاعِلُن / فَعِلَّاتُن / مَفَاعِلُن / فَعِلَّاتُ  
- -UU / -U-U / -U-U

غزل کوتاه / ۲ بیت / عراقی

در فاصله سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۵ ق / ۱۳۰۹ نا  
\* ۱۳۲۴ ش

قافیه: پاره، استشاره...

- «الف»، رِدْف اصلی

\* مسلم است که این شعر در زمان حیات وزعامت  
مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم  
حابیری بزدی سروده شده چرا که از بعضی ثقافت  
نقل شده است که ایشان در جوابی مطابیه آمیز به  
شعر امام(س) (برای رفتن میخانه استخاره کنید)  
این مصراع حافظ را خوانده‌اند: «در کار خیر،  
حاجت هیچ استخاره نیست!»

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض أَبْرَر  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْلُ  
- -U / -U-U / -U-U

نصراعی از یک رباعی گمشده / عراقی

شعبان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶

قافیه: دلدار

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: آمد

هتر شعری و بлагی: مراعات نظیر، حُسْن  
مطلع

### ● از دست تو...

از دست تو در پیش که فریاد برم؟  
از دادستان همچو تویی داد برم؟

هزج مُثمن آخرَب مَكْفُوف مَجْبُوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُ / مَفَاعِيلُ / فَعْلُ

هزج مُثمن آخرِ بِ مَقْبُوضِ مَكْفُوفِ مَجْبُوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعَل  
- U - U / U - U / U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی  
۱۲ جمادی الثاني ۱۴۰۵ / ۱۴ اسفند ۱۳۶۳

فافیه: فقیر، اسیر...  
- «ای»، رِدْف اصلی  
- «را»، حرف روی  
ردیف: تو شدن

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، اغراق،  
اقتباس، مؤشح مرتب (فاطی)

● اسیر نفس  
فاطی! اگر از طارم اعلا گذری  
از خالک گذشته، از ثریا گذری

هزج مُثمن آخرِ بِ مَقْبُوضِ مَكْفُوفِ مَجْبُوب ←  
مصراع اول  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُ / مَفَاعِيلُ / فَعَل  
- U / U - U / U - U -

هزج مُثمن آخرِ بِ مَقْبُوضِ مَكْفُوفِ مَجْبُوب ←  
مصراع دوم  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعَل  
- U / U - U / - U - U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی  
رمضان ۱۴۰۴ / خرداد ۱۳۶۳

فافیه: اعلا، ثریا... - «الف»، حرف روی

- «را»، حرف روی  
- «ه»، حرف وصل  
ردیف: کنید  
هنر شعری و بلاغی: تشییه، مراعات نظیر،  
استعاره

● اسرار جان  
ای دوست! پیر میکده از راه می‌رسد  
با یک گل شکفته به همراه می‌رسد

مُضارعِ مُثمن آخرِ بِ مَكْفُوفِ مَحْذُوف  
مَفْعُولُ / فَاعِلاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلن  
- U - U / U - U -

غزل / ۹ بیت / عراقی  
۱۱ جمادی الثاني ۱۴۰۹ / ۲۹ دی ۱۳۶۷

فافیه: راه، همراه...

- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ه»، حرف روی  
ردیف: می‌رسد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشییه،  
جناس زائد، تضاد (مطابقه)،  
تنسیق الصفات، استعاره، کنایه

● اسیر

فخر است برای من فقیر تو شدن  
از خویش گستن و اسیر تو شدن

از اشعار ایام جوانی و دوران طلبگی حضرت امام(س)	ردیف: گذری هنر شعری و بلاغی: تلمیح، اقتباس
قافیه: کباب، خواب . . .	● افسوس! افسوس که عمر در بطالت بگذشت با بار گنه، بدون طاعت بگذشت
- «الف»، رِدْف اصلی	هزج مُثمن آخرب مَقْبُوض آَزَلَ مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَاعْ
- «ب»، حرف روی	U-- U-U- / --- U- / -
ردیف: اگر بگذارد	رباعی / ۲ بیت / عراقي از سروده‌های اخیر حضرت امام(س)*
هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جمع	قافیه: بطالت، طاعت . . . - «ت»، حرف روی ردیف: بگذشت
● انتظار	هزج مُثمن آخرب مَقْبُوض آَزَلَ مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَاعْ
از غم دوست در این میکده فریاد کشم دادرس نیست که در هجر رخش داد کشم	رباعی / ۲ بیت / عراقي از سروده‌های اخیر حضرت امام(س)*
رَمَلِ مُثْمَنِ مَخْبُونِ مَخْذُوف فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعَلَاتُن / فَعْلُنْ	قافیه: بطالت، طاعت . . . - «ت»، حرف روی ردیف: بگذشت
U-- -- / UU / -- UU / -- UU- غزل / ۷ بیت / عراقي	هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر
از سروده‌های حضرت امام(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی	● . . . اگر بگذارد
قافیه: فریاد، داد . . .	قم بدکی نیست از برای محض سنگ نرم و کباب اگر بگذارد
- «الف»، رِدْف اصلی	مُسَرَّح مُثْمَن مَطْوِيَ مَجْحُوف مُفَتَّعْلُن / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِلُن / فَاعْ
- «د»، حرف روی	- / - UU- / U- U- / - UU-
ردیف: کشم	قطعه / ۴ بیت / عراقي و هندی
هنر شعری و بلاغی: تضاد(مطابقه)، تلمیح	*قطعه پس از ۱۳۶۳ سروده‌اند.
● ای پیر!	
ای پیر! بیا به حن من پیری کن حالم ده و دیوانه زنجیری کن	

### ● ایمان

آن را که زمین و آسمانش جا نیست  
بر عرش بربین و کرسی اش مأوا نیست

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض أَبْتَر  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْ  
- U--U-U- / U---U-

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: پیری، زنجیری . . .

- «ی» اول، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی» دوم، حرف وصل

ردیف: کن

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
مراعات نظیر، جناس مذیل

### ● ای مهر!

ای مهر! طلوع کن که خوابیم همه  
در هجر رخت در تب و تابیم همه

● ای عشق!

ای دیده! نگر رخش به هر بام و دری  
ای گوش! صداش بشنو از هر گذری

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض مَكْفُوف مَجْبُوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْ  
- U--U-U- / U---U-

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض مَكْفُوف مَجْبُوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْ  
- U / U---U / -U-U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: دری، گذری . . .

- «ر»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

قافیه: خوابیم، تابیم . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ب»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

- «م»، حرف خروج

ردیف: همه

هنر شعری و بлагی: مراءات نظری، تشیه

ردیف: بنما

هنر شعری و بлагی: تلمیح، تضاد (مطابقه)

### ● باده

ماه رمضان شد، می و میخانه برافتاد  
عشق و طرب و باده به وقت سحر افتاد

### ● باده حضور

در لقای رخش ای پیر مرا یاری کن  
دستگیری کن و پیری کن و غمخواری کن

هزج مُثمن آخرب مکفوف مقصور  
مفعول / مفاعل / مفاعیل / مفاعیل

--U / U--U / U--U / U---

غزل کوتاه / ۳ بیت / عراقی

۱۳۶۶ / ۸ اردیبهشت ۱۴۰۷

قافیه: بر، سحر... - «ر»، حرف روی

ردیف: افتاد

هنر شعری و بлагی: مراءات نظری، استعاره

### ● باده السُّتْ

هشیاری من بگیر و مستم بنما  
سرمست ز باده السُّتْ بنما

هزج مُثمن آخرب مُقبوض مکفوف مجبوب  
مفعول / مفاعل / مفاعیل / فعل

--U / U-U / U--U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۳۶۳ / اسفند ۱۴۰۵

قافیه: مستم، السُّتْ...

- «س»، حرف قید

رَمَلْ مُثْمِنْ مَخْبُونْ مَقْصُور

هنر شعری و بлагی: تکرار، حشو ملیح،  
جناس، مراءات نظری

### ● باده عشق

من خراباتیم از من سخن یار مخواه  
گنگم، از گنگ پریشان شده گفتار مخواه

● بارِ امانت

غمی خواهم که غمخوارم تو باشی  
دلی خواهم، دل آزارم تو باشی

فاعلاتُ / فَعَلَاتُن / فَعَلَاتُن / فَعَلَاتُ  
--- UU / -- UU / -- UU  
غزل / ۵ بیت / عراقی

۵ جمادی الاول ۱۴۰۷ / ۱۹ دی ۱۳۶۵ \*

قافیه: یار، گفتار...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: مخواه

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)، تشییه

● باده هوشیاری

برگیر جام و جامه زهد و ریا در آر  
محراب را به شیخ دیاکار واگذار

مضارع مُثمن آخرب مکفوف مقصور  
مفعول / فاعلاتُ / مفاعیلُ / فاعلاتُ

.. - U - / U - U / U - U -

غزل / ۷ بیت / عراقی

۱۰ رجب ۱۴۰۹ / ۲۸ بهمن ۱۳۶۷

● بار یار

اکنون که در میکده بسته است به رویم  
بهتر که غم خوبیش به خمار بگویم

قافیه: در آر، واگذار...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: جناس زائد، مراعات  
نظیر

هزج مُثمن آخرب مکفوف مُحذوف  
مفعول / مفاعیلُ / مفاعیلُ / فَعَلَون

-- U / U - U / U - U / U -

غزل / ۶ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶

قافیه: رویم، بگویم...

- «و»، رِدْف اصلی

\*یک روز پس از عملیات کربلای ۵.

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْ

- - U - U - / - U - U - / --- U - -

رباعی / ۲ بیت / عراقي

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافيه: خلوتگاهم، نااگاهم . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ه»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،

مرااعات نظیر، تشبيه

- «ی»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: جناس، مرااعات نظیر

### ● با عشق . . .

با عشق رخت «خلیل» را ناری نیست

جویای تو با فرشته‌اش کاری نیست

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض أَزَلَ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَاعْ

- - U - U - / - U - U - / --- U - -

بیش از یک رباعی گمشده / عراقي

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافيه: ناری، کاري

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر» ، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، اقتباس،

جناس مطرّف

### ● باغ زیبایی

ای روی تو نوربخش خلوتگاهم

باد تو فروغ دل نااگاهم

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض أَبْتَرَ

\* «فع» را در «مَفَاعِيلُن»، خواجه نصیر «مُخْتَنَ

مَجْبُوب» می‌داند و شمس قیس، «ابترا». وجه

دوم، به لحاظ اختصار، اختیار شد.

### ● با که گویم

با که گویم غم دیوانگی خود، جز یار

از که جویم ره میخانه بغیر از دلدار؟

\* رَمَلْ مُثْمَنْ مَخْبُونْ مُشَعْثَ مَقْصُورْ \*\*

فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن

- U - - / - UU - / - - UU / - - .

غزل / ۷ بیت / عراقي

رجب و شعبان ۱۴۱۰ / اسفند ۱۳۶۷

قافيه: یار، دلدار

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: مرااعات نظیر، رَدْ

الصَّدْر إِلَى الْعَجْزِ، تکرار، حسن تخلص

\* قول خواجه نصیر در معیار انتخاب شد.

● بُت

با چشم منی، جمال او نتوان دید  
با گوش توانی، نغمه او کس نشنید

- «ه»، حرف وصل

ردیف: شویم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری، تشییه

● برای احمد\*

احمد است از محمد مختار  
که حمیدش نگاهدار بود

هزج مُثمن آخرب مقبوض آزل  
مفعول / مفاعِلُن / مفاعیلُن / فاع  
-- / --- U / U-U

رباعی / ۲ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: دید، نشنید...

- «ی»، رِدْف اصلی

- «د»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
مراعات نظری

● بُت یکدانه

خرم آن روز که ما عاکف میخانه شویم  
از کف عقل برون جسته و دیوانه شویم

رَمَلْ مُثْمَنْ مُخْبُونْ مَقْصُورْ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُ

-- UU / -- UU / -- UU

غزل / ۶ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۵ / اردیبهشت ۱۳۶۴

قافیه: میخانه، دیوانه...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

● بردار حجاب!

تا کوس «آنَا الْحَقُّ» بزنی، خودخواهی  
در سر هويتش تو ناگاهی

\* این قطعه را حضرت امام(س) مزین فرموده اند به نام  
فرزند و یادگارشان، احمدآقا، و عروشان  
سرکار خانم فاطمه طباطبائی و نوه هایشان، حسن  
و یاسروعلی.

<p>- «ز»، حرف روی</p> <p>- «د»، حرف وصل</p> <p>هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)، مرااعات نظیر، استعاره</p> <p>● بشارت باد!</p> <p>گرفتم ساغری از دست مستی تعالی الله. چه مستی و چه دستی!</p> <p>هنر مُسَدّس مُحْذَوْف مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُن / فَعْ</p> <p>U---U / U---U / U---</p> <p>رباعی / ۲ بیت / عراقی</p> <p>شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳</p> <p>قافیه: خواهی، آگاهی . . .</p> <p>- «الف»، رِدْف اصلی</p> <p>- «ه»، حرف روی</p> <p>- «ی»، حرف وصل</p> <p>هنر شعری و بلاغی: تلمیح، اقتباس</p> <p>● بسترم . . .</p> <p>بسترم بر در میخانه فکن تا ساقی ساغری آرد و دردم همه درمان سازد</p> <p>رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَحْذَوْف فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِيلُن</p> <p>U-- / UU-- / UU-</p> <p>بیتی از یک غزل مفقود / عراقی</p> <p>شعبان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶</p> <p>قافیه: هر دو کلمه «درمان» و «سازد» احتمال دارد . . .</p> <p>درمان:</p> <p>- «الف»، رِدْف اصلی</p> <p>- «ن»، حرف روی</p> <p>سازد:</p> <p>- «الف»، رِدْف اصلی</p>	<p>هَرْج مُثْمَن أَخْرَب مَكْفُوف أَبْتَر مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُن / فَعْ</p> <p>U---U / U---</p> <p>رباعی / ۲ بیت / عراقی</p> <p>قافیه: خواهی، آگاهی . . .</p> <p>- «الف»، رِدْف اصلی</p> <p>- «ه»، حرف روی</p> <p>- «ی»، حرف وصل</p> <p>هنر شعری و بلاغی: تلمیح، اقتباس</p> <p>● بسترم . . .</p> <p>بسترم بر در میخانه فکن تا ساقی ساغری آرد و دردم همه درمان سازد</p> <p>رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَحْذَوْف فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِيلُن</p> <p>U-- / UU-- / UU-</p> <p>بیتی از یک غزل مفقود / عراقی</p> <p>شعبان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶</p> <p>قافیه: هر دو کلمه «درمان» و «سازد» احتمال دارد . . .</p> <p>درمان:</p> <p>- «الف»، رِدْف اصلی</p> <p>- «ن»، حرف روی</p> <p>سازد:</p> <p>- «الف»، رِدْف اصلی</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

لات

U---UU / --UU / ---

غزل کوتاه / ۳ بیت / عراقي

جمادى الثانى و رجب ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷

قافيه: چون، خون...

- «و»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف: شد

هنر شعری و بلاغی: جناس تام، مراءات

نظیر، جناس مُطَرَّف

هزج مُثَمَّنْ آخرَب مَكْفُوف مَجْبُوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعَلْ

- U / U--U / U--U / U--

رباعي / ۲ بیت / عراقي

جمادى الثانى ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافيه: غم، مرهم... - «م»، حرف روی

ردیف: من

هنر شعری و بلاغی: مراءات نظیر، تضاد

(مطابقه)

● بلبل از...

بلبل از دوری گل، ناله و افغان بکند

.....

رَمَلْ مُشَمَّنْ مَخْبُونْ مَحْذُوف

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعَلْن

- U---UU / --UU / ---UU

صراعي از يك غزل گمشده / عراقي

شعبان ۱۴۰۷ / فوردين ۱۳۶۶

قافيه: افغان...

- «الف» رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف: بکند

هنر شعری و بلاغی: تشبيه، مراءات نظير

● بنما نظری!

ای شادي من، غصه من، ای غم من  
ای زخم درون من و ای مرهم من

هزج مُثَمَّنْ آخرَب مَكْفُوف مَجْبُوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعَلْ

- U / U--U / U--U / U--

رباعي / ۲ بیت / عراقي

جمادى الثانى ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافيه: غم، مرهم... - «م»، حرف روی

ردیف: من

هنر شعری و بلاغی: مراءات نظير، تضاد

(مطابقه)

● بوی نگار

آن نالهها که از غم دلدار می‌کشم  
آهی است که درون شر بار می‌کشم

مضارع مُثَمَّنْ آخرَب مَكْفُوف مَحْذُوف  
مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعْلُن

- U / U--U / U-U- / U--

غزل / ۷ بیت / عراقي

از سرودهای امام(س) پس از پیروزی انقلاب

اسلامي

قافيه: دلدار، شربار...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: می کشم

هنر شعری و بлагی: تلمیح، مراعات نظری،  
جناس خط

U- / --UU / --UU / --UU .

غزل / عیت / عراقی

جمادی الاول ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵

قافیه: زنان، جوان...

-«الف»، رِدْف اصلی

-«ن»، حرف روی

ردیف: خواهی دید

هنر شعری و بлагی: تضاد (مطابقه)،  
مراعات نظری

### ● بهار جان

بهار آمد، جوانی را پس از پیری ذ سرگیرم  
کنار یار بنشینم، ز عمر خود ثمر گیرم

هزج مُثمن سالم

مَفاعِيلُن / مَفاعِيلُن / مَفاعِيلُن / مَفاعِيلُن

U --- U / --- U / --- U

غزل / ۶ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵

قافیه: سر، ثمر... - «ر»، حرف روی

ردیف: گیرم

هنر شعری و بлагی: تضاد (مطابقه)،

مراعات نظری

هزج مُثمن سالم

مَفاعِيلُن / مَفاعِيلُن / مَفاعِيلُن / مَفاعِيلُن

U --- U / --- U / --- U

غزل / ۶ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶

قافیه: افزون، خون...

«و»، رِدْف اصلی

-«ن»، حرف روی

ردیف: شد

هنر شعری و بлагی: مراعات نظری، تکرار،

تلمیح، استعاره

● بهار آرزو

بر در میکدهام پرسهنان خواهی دید

پیر دلباخته با بخت جوان خواهی دید

### ● بیدار شو!

غیر ره دوست، کی تواني رفت؟

جز مذخّت او کجا تواني گفت

رَمَل مُثمن مَحْبُون مَقْصُور

فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُ

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض مَكْفُوف أَهْتَم  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ  
- U / U - U / U - U .

رباعي / ۲ بيت / عراقي

١٠ جمادى الثاني ١٤٠٥ / ١٢ اسفند ١٣٦٣  
قافية: ما، بلا... - «الف»، حرف روی  
ردیف: را نگرید

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، مُوشح  
مُشَوْش (فاطی)

### ● بیگانه خویش

تا روی تو را دیدم و دیوانه شدم  
از هستی و هر چه هست بیگانه شدم

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض مَجْبُوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ  
- U / U - U / U - U .

رباعي / ۲ بيت / عراقي

جمادى الثاني ١٤٠٥ / اسفند ١٣٦٣  
قافية: دیوانه، بیگانه...

- «الف»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف: شدم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره

### ● پرتو حسن

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض أَبْتَر  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ  
- U / U - U / U - U .

رباعي / ۲ بيت / عراقي

شعبان ١٤٠٤ / اردیبهشت ١٣٦٣  
قافية: رفت، گفتنه...

- «ف»، حرف قيد

- «ت»، حرف روی

- «ن»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس

### ● بی راهه

علمی که جز اصطلاح و الفاظ نبود  
جز تیرگی و حجاب چیزی نفزود

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض مَكْفُوف أَهْتَم  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ  
- U / U - U / U - U .

رباعي / ۲ بيت / عراقي

شعبان ١٤٠٤ / اردیبهشت ١٣٦٣  
قافية: نبود، نفزود...

- «و»، ردف اصلی

- «د»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

### ● بی قرار

یاران! دل دردمند ما را نگرید  
طوفان کشنده بلا را نگرید

<p>- «ر»، حرف روی ردیف: آمد باز</p> <p>هنر شعری و بلاغی: حسین مظلع، مراعات نظیر، تشبیه</p> <p>● پرتو عشق</p> <p>عشق اگر بال گشاید به جهان حاکم اوست گر کند جلوه در این کوئن و مکان حاکم اوست</p> <p>رَمَلْ مُثْمِنْ مَخْبُونْ مَقْصُور فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ</p> <p>U-U / -- UU / -- UU / -- UU</p> <p>غزل / ۶ بیت / عراقی</p> <p>رجب ۱۴۰۵ / فروردین ۱۳۶۴</p> <p>قافیه: جهان، مکان . . .</p> <p>- «الف»، رِدْف اصلی</p> <p>- «ن»، حرف روی ردیف: نمود</p> <p>هنر شعری و بلاغی: جناس تام، جناس ناقص، جناس مطرّف، تلمیح</p> <p>● پرتو خورشید</p> <p>مزده ای مرغ چمن! فصل بهار آمد باز موسم می زدن و بوس و کنار آمد باز</p> <p>رَمَلْ مُثْمِنْ مَخْبُونْ مَقْصُور فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ</p> <p>U-U / -- UU / -- UU / -- UU</p> <p>غزل / ۷ بیت / عراقی</p> <p>رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵</p> <p>قافیه: بهار، کنار . . .</p> <p>- «الف»، رِدْف اصلی</p>	<p>خواست شیطان بدکند با من، ولی احسان نمود از بهشت برد بیرون، بسته جانان نمود</p> <p>رَمَلْ مُثْمِنْ مَقْصُور فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ</p> <p>U-U / -- UU / -- UU</p> <p>غزل / ۶ بیت / عراقی</p> <p>شعبان ۷ / فروردین ۱۳۶۶</p> <p>قافیه: احسان، جانان . . .</p> <p>- «الف» دوم، رِدْف اصلی</p> <p>- «ن»، حرف روی ردیف: نمود</p> <p>هنر شعری و بلاغی: جناس تام، جناس ناقص، جناس مطرّف، تلمیح</p> <p>● پرتو خورشید</p> <p>مزده ای مرغ چمن! فصل بهار آمد باز موسم می زدن و بوس و کنار آمد باز</p> <p>رَمَلْ مُثْمِنْ مَخْبُونْ مَقْصُور فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ</p> <p>U-U / -- UU / -- UU / -- UU</p> <p>غزل / ۷ بیت / عراقی</p> <p>رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵</p> <p>قافیه: بهار، کنار . . .</p> <p>- «الف»، رِدْف اصلی</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

رَمَلْ مُثْمِنْ سَالِمْ	رباعی / ۲ بیت / عراقي
فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ	۱۳۶۳ فروردین ۱۴۰۴ / ۱۲ جمادی الثانی ۱۴۰۷
-- U - - / - - U / - - U - -	قافیه: الله، آگاه...
غَزْل / ۶ بَيْت / عراقي	- «الف» دوم، رِدْف اصلی
جمادی الثانی ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵	- «ه»، حرف روی
قافیه: باز، همساز...	ردیف: است
- «الف»، رِدْف اصلی	هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس
- «ز»، حرف روی	
ردیف: گردد	● پرده نشین
هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح،	این قافله از صبح ازل سوی تو رانند
جناس	تا شام ابد نیز به سوی تو روانند

● پریشان  
تا نکیه‌گهت عصای برهان باشد  
نا دیدگهت کتاب عرفان باشد

هزج مُثْمِنْ أَخْرَبْ مَكْفُوفْ مَقْصُورْ  
مَفْعُولْ / مَفْاعِلُنْ / مَفْاعِيلُنْ / فَعْ  
- - U - U / - U - - - / -  
رباعی / ۲ بیت / عراقي  
جمادی الاول ۱۴۰۵ / بهمن ۱۳۶۳

قافیه: برهان، عرفان...  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ن»، حرف روی  
ردیف: باشد  
هنر شعری و بلاغی: تلمیح، ترصیح

هَزَجْ مُثْمِنْ أَخْرَبْ مَكْفُوفْ مَقْصُورْ  
مَفْعُولْ / مَفْاعِلُ / مَفْاعِيلُ / مَفْاعِيلُ  
- - U / - U - U / - U - - .  
غَزْل / ۶ بَيْت / عراقي  
جمادی اوّل ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵  
قافیه: رانند، روانند...  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ن» اوّل، حرف روی  
- «ن» دوم، حرف وصل  
- «ه»، حرف خروج  
هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
مراعات نظیر، لف و نشر

● پرواز جان  
گر به سوی کوچه دلدار راهی باز گردد  
گر که بخت خفته ام با من دمی همساز گردد

● پناه

فریادرس ناله درویش تویی  
آرامی بخش این دل ریش تویی

هزج مُثمن آخر ب مَكْفُوف مَجْبُوب ←  
مَصْرَاعُ أَوْلَى  
مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ  
- U / U - U / U - U / U -

هزج مُثمن آخر ب مَكْفُوف مَجْبُوب ←  
مَصْرَاعُ دَوْمٍ  
مَفْعُولُن / فَاعِلن / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ  
- U / U - U / U - U / U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۰ جمادی الثاني ۱۴۰۵ / ۱۲ اسفند ۱۳۶۳

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، مُوشح  
مُشوش (فاطی)

● پند

تا دوست بُود، تو را گزندی بُود  
نا اوست، غبار چون و چندی نبود

هزج مُثمن آخر ب مَكْفُوف مَجْبُوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعَلٌ  
- U / U - U / U - U / U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

رمضان ۱۴۰۴ / خرداد ۱۳۶۳

قافیه: گزندی، چندی ... .

- (ن)، حرف قید

- (د)، حرف روی

- (ی)، حرف روی

ردیف: نبود

هنر شعری و بلاغی: جناس، استعاره

قافیه: درویش، ریش ... .

- (ی)، رِدْف اصلی

- (ش)، حرف روی

ردیف: تویی

هنر شعری و بلاغی: مبالغه، مُوشح مرتب  
(فاطی)

● پناهی نرسید!

ای پیرا! مرا به خانقاہی برسان  
یاران همه رفتند، به راهی برسان

### جناس، استعاره

#### ● پیوسته تراز . . .

پیوسته تراز ابروی تو یافت نگردد  
منکین تری از گیسوی تو یافت نگردد  
آشفته تراز حال من ذار نباشد

هزج مُثمن آخرب مَكْفُوف مَحْذُوف  
مَفْعُول / مَفَاعِيل / مَفَاعِيل / فَعُولُون  
-- U / U--U / U--U / --U

[احتمالاً] بخشی از یک مسَّط / ۱/۵ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶  
قافیه بیت اول: ابروی، گیسوی

- (و) حرف روی

- (ی)، حرف وصل

ردیف بیت اول: تو یافت نگردد

قافیه مصراع آخر: زار

- (الف)، رِدْف اصلی

- (ار)، حرف روی

ردیف مصراع آخر: نباشد

هنر شعری و بلاغی: تنسيق الصفات، تشبيه

#### ● تشنۀ پاسخ

ای دوست! هر آن چه هست، نورخ توست  
فریادرس دل، نظر فرخ توست

هزج مُثمن آخرب مَقْبُوض مَكْفُوف مَجْبُوب  
مَفْعُول / مَفَاعِيل / مَفَاعِيل / فَعْلُون

#### ● پیام بلبل

بوسه زد باد بهاری به لب سبزه به ناز  
گفت در گوش شفایق، گل نسرين صد راز

رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَفْصُور  
فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُ  
- U / --UU / --UU / --UU

غزل کوتاه / ۲ بیت / عراقی (س)  
از سرودهای دوران جوانی حضرت امام

قافیه: ناز، راز . . .

- (الف)، رِدْف اصلی

- (ز)، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره

#### ● پیر معان

عهدی که بسته بودم با پیر می فروش  
در سال قبل - تازه نمودم دوباره دوش

مُضارع مُثمن آخرب مَكْفُوف مَفْصُور  
مَفْعُول / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيل / فَاعِلَاتُ

--U / -U -U / -U / -U

غزل / ۸ بیت / عراقی

از اشعار دوران جوانی حضرت امام(س)

قافیه: فروش، دوش . . .

- (و)، رِدْف اصلی

- (ش)، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: تشبيه، مراعات نظیر،

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَاعْ  
--- U / --- U - U / --- U

رباعی / ۲ بیت / عراقي

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: می گویند، می جویند...

- «و»، رِدْف اصلی

- «ی»، حرف روی

- «ن»، حرف وصل

- «د»، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره

- U / U -- U / - U - U / U --

رباعی / ۲ بیت / عراقي

۱۶ جمادی الثانی ۱۴۰۵ / ۱۸ اسفند ۱۳۶۳

قافیه: رخ، فَرَخ... - «خ»، حرف روی

ردیف: توسّت

هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات

نظیر، مُوشح مُشوش (فاطی)

### ● تکرار مکرّرات

ای واژده! ترّهات بس کن  
تکرار مکرّرات بس کن

### ● جام

عاشق نشیدی اگر که نامی داری  
دیوانه نه ای اگر پیامی داری

هزّج مُسَدَّس آخرَب مَقْبُوض مَحْذُوف

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / فَعُولُن

-- U / U - U / U --

قطعه‌ای غزل‌گونه / ۶ بیت / عراقي

۲۸ شعبان ۱۴۰۷ / ۷ اردیبهشت ۱۳۶۶

قافیه: ترّهات، مکرّرات...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ت»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: بس کن

هزّج مُثَمَّن آخرَب مَقْبُوض أَبْتَر

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْ

- / --- U / U - U / --- U

رباعی / ۲ بیت / عراقي

جمادی الاول ۱۴۰۵ / بهمن ۱۳۶۳

قافیه: نامی، پیامی...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «م»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: داری

هنر شعری و بلاغی: جناس مُطَرَّف

### ● ثنای حق

ذرّات جهان ثنای حق می گویند

تسپیح کنان لقای او می جویند

هزّج مُثَمَّن آخرَب مَقْبُوض أَزْلَ

### ● جام ازل

ما زاده عشقم و پسرخوانده جامیم  
در مستی و جانبازی دلدار تمامیم

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظری،  
جناس زائد

هزج مُثمن آخرب مُکفوف مقصور  
مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعالان  
--- U / U--U / U--U / U--

● جام جم  
با گلرخان بگویید، ما را به خود پذیرند  
از عاشقان بی دل همواره دست گیرند

غزل / ۷ بیت / عراقی  
شعبان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶

قافیه: جامیم، تمامیم . . .

- «الف»، رُدْف اصلی

- «م» اوَل، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

- «م» دوم، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی: حُسن مُطلع، تضاد  
(مطابقه)، مراعات نظری، جناس

### ● جام جان

در دلم بود که جان در ره جانان بدهم  
جان ز من نیست که در مقدم او جان بدهم

رَمَل مُثمن مَخْبُون مَحْذُوف

فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلْن

- UU / -- UU / --- U-

غزل / ۶ بیت / عراقی

اوایل رجب ۱۴۰۹ / اواخر بهمن ۱۳۶۷

قافیه: جانان، جان . . .

### ● جام چشم

تاراج کرد روی گلش هستی مرا  
افزود چشم می زده اش مستی مرا

● **جانِ جهان**  
 به تو دل بستم و غیر تو کسی نیست مرا  
 جز تو ای جانِ جهان، دادرسی نیست مرا

مضارع مُثمن آخرَب مَكْفُوف مَحْذُوف  
 مَفْعُول / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلنُ  
 - U- / U--U / U-U- / U--  
 غزل / ۴ بیت / عراقی

رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَحْذُوف  
 فَعِلَاتُن (فَاعِلَاتُن) / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلنُ  
 - UU U--U- / UU / U--UU / UU-  
 غزل / ۶ بیت / عراقی  
 از اشعار جدید امام (س)\*

از سرودهای اخیر امام (س) پس از پیروزی انقلاب  
 اسلامی  
 قافیه: هستی، مستی ...  
 - «س»، حرف قید  
 - «ت»، حرف روی  
 - «ی»، حرف وصل  
 ردیف: مرا

قافیه: کسی، دادرسی ...  
 - «س»، حرف روی  
 - «ی»، حرف وصل  
 ردیف: نیست مرا

هنر شعری و بлагی: جناس، اغراق،  
 تشییه، مراعات نظیر

### ● جامه‌دران

من خواستارِ جام می از دست دلبرم!  
 این راز با که گویم و این غم کجا برم؟

● **جفا**  
 فولاد، دلی که آه نرمش نکند  
 یا ناله دلسوخته گرمش نکند

مضارع مُثمن آخرَب مَكْفُوف مَحْذُوف  
 مَفْعُول / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلنُ  
 - U- / U--U / U-U- / U--

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض مَكْفُوف مَجْبُوب  
 مَفْعُول / مَفَاعِلُ / مَفَاعِيلُ / فَعل  
 - U / U--U / -U-U / U--  
 رباعی / ۲ بیت / عراقی  
 جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

غزل / ۵ بیت / عراقی  
 ربیع ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵  
 قافیه: دلبرم، برم ...  
 - «ر»، حرف روی  
 - «م»، حرف وصل

هنر شعری و بлагی: حسن مظلوم، مراعات  
 نظیر، تضاد (مطابقه)

\* مسلمًا پس از ۱۳۶۳ سروده شده است.

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / فَعُولُن	قافیه: نرمش، گرمش . . .
-- U - U / U --	- «ر»، حرف قید
غزل / ۹ بیت / عراقي	- «م»، حرف زوی
۲۹ شعبان ۱۴۰۵ / ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۴	- «ش»، حرف وصل
قافیه: یار، مشکبار . . .	ردیف: نکند
- «الف»، رِدْف اصلی	هنر شعری و بлагی: مراعات نظیر، جناس
- «ر»، حرف روی	مُطَرَّف، مُوشح مُشَوَّش (فاطی)
ردیف: آمد	
هنر شعری و بлагی: رد مطلع، تضاد	● جلوه جام
(مطابقه)، مراعات نظیر، تشییه	ای کاش دوست درد دلم را دوا کند گر مهربانیم ننماید، جفا کند
● جلوه حق	
موسی نشده، کلیم کی خواهی شد؟ در طور رهش مقیم کی خواهی شد؟	مضارع مُثَمَّن آخرَب مَكْفُوف مَحْذُوف مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلُن
هَرَج مُثَمَّن آخرَب مَقْبُوض أَبْتَر	-- U - U / U - U -
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعُ	غزل / ۷ بیت / عراقي
- / U - U / U - U -	رجب ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷
رباعی / ۲ بیت / عراقي	قافیه: دوا، جفا . . . - «الف»، حرف روی
شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳	ردیف: کند
قافیه: کلیم، مقیم . . .	هنر شعری و بлагی: تضاد (مطابقه)، جناس، مراعات نظیر
- «ی»، رِدْف اصلی	
- «م»، جرف روی	● جلوه جمال
ردیف: کی خواهی شد؟	کوتاه سخن! که بار آمد با گیسوی مشکبار آمد
هنر شعری و بлагی: تلمیح، مراعات نظیر،	
ترصیح	هَرَج مُسَدِّس آخرَب مَقْبُوض مَحْذُوف

\* به مناسب حلول ماه مبارک رمضان

## ● جلوه دیدار

عاشق، عاشق رخسار توام  
پرده برگیر، که من بار توام

رَمْل مُسَدَّسٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ  
فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلْن

- UU / -- UU -

غزل / ۷ بیت / عراقی

جمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵

قافیه: یار، رخسار...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: توام

هنر شعری و بلاغی: مبالغه، مراعات نظری،  
تشبیه، استعاره

## ● جمال مطلق

ساطی، ز علاقت جهان دل برکن  
از دوست شدن به این و آن دل برکن

هَرَجٌ مُثْمَنٌ أَخْرَبٌ مَقْبُوضٌ أَبْرَكٌ  
مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعَ

- UU / --- U -

رباعی / ۴ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: جهان، آن...

- «الف»، رِدْف اصلی

## ● جمهوری ما

جمهوری ما نشانگر اسلام است  
افکار پلید فتنه جویان خام است

هَرَجٌ مُثْمَنٌ أَخْرَبٌ مَقْبُوضٌ أَبْرَكٌ  
مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعَ  
- UU / --- U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۲۸ جمادی الثاني ۱۴۰۴ / ۱۲ فروردین ۱۳۶۳

## ● جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی ما جاوید است  
دشمن ز حیات خویشن نومید است

هَرَجٌ مُثْمَنٌ أَخْرَبٌ مَقْبُوضٌ أَبْرَكٌ  
مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعَ  
- UU / --- U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۲۸ جمادی الثاني ۱۴۰۴ / ۱۲ فروردین ۱۳۶۳

قافیه: جاوید، نومید...

- «ای»، رِدْف اصلی

- «د»، حرف روی

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری

## ● جمهوری نا

جمهوری نا نشانگر اسلام است  
افکار پلید فتنه جویان خام است

هَرَجٌ مُثْمَنٌ أَخْرَبٌ مَقْبُوضٌ أَبْرَكٌ  
مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعَ  
- UU / --- U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۲۸ جمادی الثاني ۱۴۰۴ / ۱۲ فروردین ۱۳۶۳

قافیه: اسلام، خام...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «م»، حرف روی

ردیف: است

هنر شعری و بِلَاغَى: جناس

- U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثانی ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: دیوانه، کاشانه...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف: من

هنر شعری و بِلَاغَى: مراعات نظیر، تشبیه.

### ● جویندهٔ تو

ای یاد تو روح‌بخش جان درویش

ای مهر جمال تو دوای دل ریش

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض آَزَلَ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَاعْ

.. / -U-U / U--U / --- / --

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۲ جمادی الثانی ۱۴۰۵ / ۱۴ اسفند ۱۳۶۳

قافیه: درویش، ریش...

- «ی»، رِدْف اصلی

- «ش»، حرف روی

هنر شعری و بِلَاغَى: تشبیه، اغراق

### ● چراغ

ای عقده‌گشای دل دیوانه من

ای نور رخت چراغ کاشانه من

### ● چشم بیمار

من به خال لبت ای دوست گرفتار شدم

چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض مَكْفُوف مَجْبُوب

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعل

- «ن»، حرف خروج  
ردیف: دارم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری، تلمیح،  
مُوشح مرتب (فاطی)

رَمْل مُثْمَن مَخْبُون مَحْذُوف  
فَاعِلَّاتُن / فَعِلَّاتُن / فَعِلَّاتُن / فَعِلْن  
- UU - / -- - / -

غزل / ۷ بیت / عراقی  
از سرودهای اخیر حضرت امام(س)\*

قافیه: گرفتار، بیمار...

- «الف»، رُدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: شدم

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، اغراق،  
مراعات نظری، تشییه

رَجَز مُثْمَن مَطْوَى مَخْبُون  
مُفْتَعِلُن / مَفَاعِلُن / مُفْتَعِلُن / مَفَاعِلُن  
- UU - / - U - U / - UU -

بیتی از یک غزل مفقود / عراقی  
از اشعار دوران شباب حضرت امام(س)

قافیه: حاصلم

- «الف»، الف تأسیس  
- «ص»، حرف دخیل  
- «ل»، حرف روی  
- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: رَدُّ الصَّدْرِ إِلَى الْعَجْز

«فرهاد» و سوز عشق «شیرین» دارم  
امید لقاء بار دیرین دارم

هَرَج مُثْمَن أَخْرَب مَقْبُوض أَبْرَر  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِلُن / فَعَ  
- / - U - U / U ---

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۶ جمادی الثاني ۱۴۰۵ / ۱۸ اسفند ۱۳۶۳

قافیه: شیرین، دیرین...

- «ی» اوّل رُدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی» دوم، حرف وصل

هَرَج مُثْمَن أَخْرَب مَقْبُوض أَبْرَر  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِلُن / فَعَ

\*قطعه پس از ۱۳۶۳ سروده شده است.

## ● حدیث دل

بر سر کوی تو ای می‌زده دیوانه شدم  
عقل را راندم و وابسته میخانه شدم

- / --- U / U-U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: می نازند، تازند...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ز»، حرف روی

- «ن»، حرف وصل

- «د»، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

رَمَلْ مُشْمَنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ (مَقْصُور)  
فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلْنُ / (فَعِلَاتُ)

(..-UU -U-U / --UU -U-

مُسْطَعْ مُخْمَسْ / ۸ بند / عراقی

از اشعار اخیر حضرت امام(س)\*

قافیه مصراع پنجم هر بند: فدائی،  
صفایی . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ی»، اوَّل، حرف روی

- «ی» دوم، حرف وصل

ردیف مصراع پنجم هر بند: بددهد  
هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
استعاره، تلمیح، جناس، مراعات نظیر،  
تشییه

## ● حذر

فاطی! به سوی دوست سفر باید کرد  
از خویشن خویش گذر باید کرد

## ● حجاب اکبر

فاطی که به علم فلسفه می نازد  
بر علم دگر به آشکارا تازد

هَزَّجْ مُشْمَنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ أَبْتَرْ  
مَفْعُولْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعْ  
- / --- U-U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: می نازد، تازد...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «د»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

هَزَّجْ مُشْمَنْ أَخْرَبْ مَكْفُوفْ أَرْلَ  
مَفْعُولْ / مَفَاعِلُ / مَفَاعِيلُنْ / فَاعْ

\* مسلمآ پس از ۱۳۶۳ سروده‌اند.

--- / U / U / U / ---

رباعی / ۲ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: سفر، گذر... - «ر»، حرف روی

ردیف: باید کرد

هنر شعری و بلاغی: اغراق، مراعات نظری

### ● حسرت روی

امشب از حسرت رویت دگر آرام نیست  
دلم آرام نگیرد که دلارام نیست

رمل مُثمن مجنون مقصور

فاعلاتُن / فَعَلَاتُن / فَعَلَاتُن / فَعَلَاتُن / ---UU / --UU / --U-

غزل / ۶ بیت / عراقی

از سرودهای ایام شباب حضرت امام(س)

قافیه: آرام، دلارام...

- «الف»، دوم، ردف اصلی

- «م»، اول، حرف روی

- «م» دوم، حرف وصل

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات  
نظری، ردالصدر إلى العجز

### ● حسن ختم

الا يا ايها الساقى! ز مى پر ساز جام را  
که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نام را

هزج مُثمن سالم

مفاعيلُن / مفاعيلُن / مفاعيلُن / مفاعيلُن

---U / ---U / ---U / ---U

غزل / ۸ بیت / عراقی

۱۱ جمادی الثانی ۱۴۰۹ / ۲۹ دی ۱۳۶۷

قافیه: جام، نام...

- «م» اول، حرف روی

- «م» دوم، حرف وصل

ردیف: ردیف: را

هنر شعری و بلاغی: حسن مطلع، اقتباس،

تضمين، تنسيق الصفات، جناس، تشبيه،

تضاد (مطابقه)

### ● خار راه

این فلسفه را که علم اعلا خوانی

برتر ز علوم دیگرش می دانی

هزج مُثمن آخر ب مقبوض آبتر

مفعولُ / مفاعيلُن / مفاعيلُن / فَعْ

---U / U-U / ---U

رباعی / ۲ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: خوانی، می دانی...

- «الف»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: اغراق

## ● خانقه دل

الا يا آيها الساقى ، برون بر حسرت دلها  
كه جامت حل نماید يکسره اسرار مشکلها

### - «ن»، حرف روی

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: تشییه، اغراق،  
تنسیق الصفات

### ● خبر

ای دوست! به روی دوست بگشای دری  
صاحب نظر! به مستمندان نظری

هزج مُثمن آخرب مقووض مکفوف مجبوب  
مفعول / مفاعِلُن / مفاعِلُن / فعلُ  
- U / U--U / U-U / -U-

رباعی / ۲ بیت / عراقي

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: دری، نظری . . .

- (ر)، حرف روی

- (ی)، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: التفات، تکرار

### ● خراب چشم

به یاد روی تو بیرون ز آشیانه شدم  
خراب چشم تو دیدم، خراب خانه شدم

مجتبی مُثمن مَخْبُون مَحْذُوف  
مفاعِلُن / فاعِلَتُن / مفاعِلُن / فعلُ  
- U / U-U / -U-U / -U-

غزل کوتاه ناتمام / ۲ بیت / عراقي

هزج مُثمن سالم

مفاعِلُن / مفاعِلُن / مفاعِلُن / مفاعِلُن  
---U / ---U / ---U / ---U

غزل / ۷ بیت / عراقي

۱۰ جمادی الثاني ۱۴۰۹ / ۲۸ دی ۱۳۶۷

قافیه: دلها، مشکلها . . .

- (ل)، حرف روی

- (ه)، حرف وصل

- (الف)، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی: حسن مطلع، اقتباس،  
تضاد (مطابقه)، مراعات نظر، تضمین

## ● خانه عشق

خانه عشق است و منزلگاه عشاق حزین است  
پایه آن برتر از دروازه عرش برین است

رمل مُثمن سالم

فاعِلَتُن / فاعِلَتُن / فاعِلَتُن / فاعِلَتُن  
- U / - U / - U / - U

غزل / ۶ بیت / عراقي

رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵

قافیه: حزین، برین . . .

- (ی)، ردف اصلی

رَمْلٌ مُثْمَنٌ مَخْبُونٌ مَفْصُورٌ	از اشعار ایام جوانی حضرت امام(س)
فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعَلَاتُن / فَعِلاتُن	قافیه: آشیانه، خانه . . .
U- - - UU / UU- - - .	- «الف»، رِدْف اصلی
غزل / ۶ بیت / عراقی	- «ن»، حرف روی
جمادی الاول ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵	- «ه»، حرف وصل
قافیه: (دست) فشن، (قلندر) منشان . . .	ردیف: شدم
- «الف»، رِدْف اصلی	هنر شعری و بلاغی: تشبیه، مراعات نظری
- «ن»، حرف روی	● خرقه تزویر
قافیه: خواهی دید	مايس و يكى خرقه تزوير و دگر هبيج
هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،	در دام ريا بسته به زنجير و دگر هبيج
مراعات نظری	

### ● خضر راه

چه شد که امشب از این جا گذارگاه تو شد  
مگر که آه من خسته، «حضر» راه تو شد

مُجْتَثٌ مُثْمَنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ  
مَفَاعِلُن / فَعِلَاتُن / مَفَاعِلُن / فَعِلنُ  
- U-U / - U-U / --UU

غزل / ۶ بیت / عراقی

از اشعار دوران جوانی حضرت امام(س)

قافیه: گذارگاه، راه . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ه»، حرف روی

ردیف: تو شد

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
مراعات نظری، تلمیح، جناس

هَرَجٌ مُثْمَنٌ أَخْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَفْصُورٌ  
مَفْعُولٌ/مَفَاعِيلُ/مَفَاعِيلُ/مَفَاعِيلُ (فَعُولَان)  
(--U) . . . U / U--U / U--U / U--

غزل / ۸ بیت / عراقی

ذیحجۃ ۱۴۰۵ / شهریور ۱۳۶۴

قافیه: تزویر، زنجیر . . .

- «ی»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: و دگر هبيج

هنر شعری و بلاغی: تنسيق الصفات،  
مراعات نظری، جناس، استعاره

### ● خرقه فقر

بر در میکدهام دست فشن خواهی دید  
پائی کوبان چو قلندر منشان خواهی دید

## ● خلوت عشاق

فرخ آن روز که از این قفس آزاد شوم  
از غم دوری دلدار رهم، شاد شوم

- «ی» اول، حرف وصل
- «ی» دوم، حرف خروج
- هتر شعری و بلاغی: مراعات نظیر،  
ترصیح، جناس

## ● خُم می

دکه عطر فروش است و یا معتبر یار  
مه روشنگر بزم است و یا روی نگار

- رمل مُثمن مَخْبُون مَقْصُور
- فاعِلاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلاتُن
- U - - UU / - - UU / - - UU - .
- غزل / ۶ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵

- قافیه: یار، نگار...
- «الف»، رُدُف اصلی
- «ر». حرف روی

هتر شعری و بلاغی: مبالغه، مراعات نظیر،  
تشییه

## ● خودبین

گر نیست شوی، کوس «آنالحق» نزنی  
با دعوی پسچ خود، معلق نزنی

- هزج مُثمن آخر بِ مَكْفُوف مَحْذُوف
- مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ
- U / U - - U / U - - U / U - -

رمل مُثمن مَخْبُون مَحْذُوف  
فاعِلاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلاتُن

- U - - UU / - - UU / - - UU - .

غزل / ۵ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۵ / فروردین ۱۳۶۴

قافیه: آزاد، شاد...

- «الف»، رُدُف اصلی

- «د»، حرف روی

ردیف: شوم

هتر شعری و بلاغی: تشییه، تلمیح،  
مراعات نظیر، تضاد (مطابقه)

## ● خلوت مستان

در حلقة درویش ندیدیم صفائی  
در صومعه از او نشنیدم ندایی

هزج مُثمن آخر بِ مَكْفُوف مَحْذُوف  
مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ

- U / U - - U / U - - U / U - -

غزل / ۶ بیت / عراقی

جمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵

قافیه: صفائی، ندایی...

- «الف»، حرف روی

هزج مُثمن آخرَب مَقْبوض مَكْفوف مَجْبوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعْلُ  
- U - U / U - U / U - U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی  
\* از سرودهای اخیر حضرت امام(س)  
قافیه: گران، عیان...  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ان»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: جناس زائد، مراعات  
نظیر، تضاد (مطابقه)

● دام دل  
افتاده به دام شمع، پروانه دل  
حاشا که رها کند غمش خانه دل

هزج مُثمن آخرَب مَقْبوض مَكْفوف مَجْبوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعْلُ  
- U / U - U / U - U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی  
۱۰ جمادی‌الثانی ۱۴۰۵ / ۱۲ اسفند ۱۳۶۳  
قافیه: پروانه، خانه...  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ان»، حرف روی  
- «ه»، حرف وصل  
ردیف: دل

\* قطعاً پس از ۱۳۶۳ سروده شده است.

رباعی / ۲ بیت / عراقی  
شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳  
قافیه: آنالحق، معلق... - «ق»، حرف  
روی

ردیف: افتاد  
هنر شعری و بلاغی: اقتباس، استعاره  
تلمیح

● خورشید  
بردار حجاب نا جمالش بینی  
نا طلعت ذات بی مثالش بینی

هزج مُثمن آخرَب مَقْبوض أَبْتُر  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعْلُ  
- U - U / U - U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی  
جمادی‌الاول ۱۴۰۵ / بهمن ۱۳۶۳

قافیه: جمالش، بی مثالش...  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ل»، حرف روی  
- «ش»، حرف وصل

ردیف: بینی

هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات نظیر

● خورشید جهان  
بیدار شو ای یار از این خواب گران  
بنگر رخ دوست را به هر ذره عیان

هنر شعری و بلاغی: جناس مطرف،  
استعاره، مؤشع مرتب (احمد)

در فاصله سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۵ ق / ۱۳۰۹ تا  
\* \* ۱۳۲۴ ش

قافیه مصراع پنجم هر بند: حکمران،  
نهان . . .

- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ن»، حرف رویَّ

ردیف مصراع پنجم هر بند: شد  
هنر شعری و بلاغی: تشیب، تشیب،  
براعتِ استهلال، تلمیح، انواع جناس،  
تجنیس مع التَّرْصِیع، تضاد (مطابقه)، حُسْنٌ  
تخلص و . . .

● درگاه جمال  
هر کجا پا بنهی، حسن وی آن جا پیداست  
هر کجا سر بنهی، سجده‌گه آن زیباست

رَمَلْ مُثْمَنْ مَخْبُونْ مَقْصُور  
فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ  
U - U / U - U / U - U / U - U  
غزل / ۶ بیت / عراقی  
رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵

قافیه: پیداست، زیباست . . .  
- «الف»، حرف رویَّ

\* در دوران زعامت مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ  
عبدالکریم حاییری یزدی (ره) سروده شده است.

● دخترم!  
فاطی از فاطمه خواهد سخنی  
بین چه می خواهد - از مثل منی

رَمَلْ مُسَدَّسْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ (مَقْصُور)  
فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَنْ (فَعِلَاتُنْ)  
U - U / U - U / U - U  
مثنوی / ۴ بیت / عراقی  
از اشعار اخیر حضرت امام(س)، پس از پیروزی  
انقلاب اسلامی \*

قافیه: هر بیت، قافیه‌ای جداگانه دارد.  
ردیف: در بیت دوم ← «اوست»، در بیت  
چهارم ← «من»

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، التفات

● در توصیف بهاران  
مزده! فروردین ز نوبنود گیتی را مسخر  
جیشش از مغرب زمین بگرفت نامشرق سراسر

رَمَلْ مُثْمَنْ سَالِم  
فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

\* به طور مسلم، شعر فوق سروده پس از ۱۳۶۳  
است.

● درِ وصل

ای دوست! بین حال دل زار مرا  
وین جان بلادیده بیمار مرا  
  
هزج مُثمن آخرب مُکفوف مُجبوب  
مُفعول / مفاعیل / مفاعیل / فَعْلُ  
- U - U / U - U / U - U -  
  
رباعی / ۲ بیت / عراقی  
جمادی الاول ۱۴۰۵ / بهمن ۱۳۶۳  
  
قافیه: زار، بیمار...

- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ر»، حرف روی  
ردیف: مرا

هنر شعری و بлагی: جناس مکرر

● در هوای دوست

من در هوای دوست گذشتم ز جان خویش  
دل از وطن بریدم و از خاندان خویش

مضارع مُثمن آخرب مُکفوف مُقصور  
مُفعول / فاعلات / مفاعیل / فاعلات  
- U - U / U - U / U - U -

غزل کوتاه / ۴ بیت / عراقی

\* از اشعار دوران جوانی حضرت امام(س)\*

قافیه: جان، خاندان...  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ن»، حرف روی

\* احتمالاً در بد و ورود به قم سروده‌اند.

- «س»، حرف وصل

- «ت»، حرف خروج  
هنر شعری و بлагی: مراعات نظیر، تشبیه،  
جناس

● در مدح ولیٰ عصر(عج)

دوستان! آمد بهار عیش و فصل کامرانی  
مزده آورده گل و خواهد ز ببل مژدگانی

رمل مُثمن سالم  
فاعلات / فاعلات / فاعلات / فاعلات  
- U - U - / U - U -  
قصیده / ۴۳ بیت / خراسانی  
از سروده‌های ایام تحصیل حضرت امام(س) در قم

قافیه: کامرانی، مژدگانی...

- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ن»، حرف روی  
- «ی»، حرف وصل  
  
هنر شعری و بлагی: تَشْبِيب،  
مراعات نظیر، تشبیه، تَرْصیع، تلمیح،  
تَسْجیع، انواع جناس، تضاد (مطابقه)  
و...

\* انتساب مسلم این قصیده به حضرت امام(س) برای  
ما تسجیل نشد اما مجموعه قرایین و تحقیقات  
نشان می‌دهد که سروده ایشان است. این شعر  
قطعماً در اواسط دوران رضاخان سروده شده؛ چرا  
که در این قصیده به فضای و فجایع اعمال او  
اشارت رفته است. منظور از «انگلیسی» در بیت  
۳۵ قصیده، رضاخان است.

قافیه: گشا، فنا... - «الف»، حرف روی  
هنر شعری و بلاغی: تشییه، مراعات نظری،  
تضاد (مطابقه)، مبالغه

ردیف: خویش  
هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری، تلمیح

● دریای عشق  
ما را رها کنید در این رنج بی حساب  
با قلب پاره پاره و با سینه‌ای کباب

مضارع مُثمن آخرب مکفوف مقصور  
مفعول / فاعلات / مفاعیل / فاعل (فاعلات)  
- U-- / U-U- / U-U- / U-U-

غزل / ۹ بیت / عراقی  
جمادی الثاني ۱۴۰۷ / ۱۳۶۵

قافیه: حساب، کباب...  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ب»، حرف روی  
هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری، تضاد  
(مطابقه)، تشییه

● دریای جمال  
سَر زلفت به کناری زن و رخسار گشا  
نا جهان محو شود، خرقه کشد سوی فنا

زَمَل مُثمن مَخْبُون مَحْذُوف  
فَعَلَاتُن (فَاعِلَاتُن) / فَعَلَاتُن / فَعَلَاتُن / فَعُلَن  
- UU- / --UU / --UU / -(U--)

غزل / ۸ بیت / عراقی  
ذبحجَة ۱۴۰۶ / مرداد ۱۳۶۵

### ● دریای فنا

کاش روزی به سر کوی توام منزل بود  
که در آن شادی و اندوه مراد دل بود

\* مسلمًا پس از ۱۳۶۳ سروده‌اند.

● دریای هستی

در غم عشقت فتادم، کاشکی درمان نبودی  
من سروسامان نجوم، کاشکی سامان نبودی

رَمْلٌ مُشْمَنٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنٌ / فَعِلَاتُنٌ / فَعِلَاتُنٌ / فَعِلَاتٌ

- U- - UU / -- UU / -- UU -

غزل / ۸ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۵ / فروردین ۱۳۶۴

قافیه: منزل، دل... - «ل»، حرف روی

ردیف: بود

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، تنسیق-

الصفات، تضاد (مطابقه)، مراعات نظری

● دریای وصال

مست صهباًي تو می باشم و اندر هوسّم

غرق دریای وصال توام و در طربم

رَمْلٌ مُشْمَنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُنٌ / فَعِلَاتُنٌ / فَعِلَاتُنٌ / فَعِلَنٌ

- U- - UU / -- UU / -- UU -

قطعه (غزل کوتاه ناتمام) / ۲ بیت / عراقی

از سروده‌های اخیر حضرت امام(س)\*

قافیه: طربم، عجمی

- «ب»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری،

ترصیع، استعاره

● دریتیم

فاطی که به نور فطرت آراسته است  
از قید حجاب عقل پیراسته است

هزج مُشْمَنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ مَكْفُوفٍ أَزْلَ

مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنٌ / مَفَاعِيلُ / فَعُولٌ

. - U- U / U- U / U- - U / U- - .

رباعی / ۲ بیت / عراقی

رمضان ۱۴۰۸ / اردیبهشت ۱۳۶۷

قافیه: آراسته، پیراسته...

- «الف»، رِدْف اصلی

\* مسلمآ پس از ۱۳۶۳ سروده شده است.

- «س»، رِدْف زائد	- UU / --UU / --UU / --UU .
- «ت»، حرف روی	غزل / ۶ بیت / عراقی
- «ه»، حرف وصل	رجب و شعبان ۱۴۰۹ / اسفند ۱۳۶۷
ردیف: است	قافیه: تکفیرم، زنجیرم . . .
هنر شعری و بلاغی: تشیب، مراعات نظیر	- (ی)، رِدْف اصلی
هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح	- (ر)، حرف روی
هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح	- (م)، حرف وصل
گر تو آدم زاده هستی، «علم الأسماء» چه شد «قاب قوسین» ت کجا رفته است، «أوَ أذْنِي» چه شد؟!	ردیف: کرد

### ● دعوی اخلاص

رَمَلْ مُثْمَنْ مَحْذُوف  
فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلُنْ  
- U- / --U- / --U- / --U-

غزل / ۷ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵  
قافیه: اسماء، ادنی . . . - «الف» (ممدود و  
مقصور)، حرف روی

ردیف: چه شد

هنر شعری و بلاغی: اقتباس، تلمیح،  
جناس، تشیب

### ● دلジョیی پیر

دست آن شیخ بیوسید که تکفیرم کرد  
مُحتَسِب را بنوازید که زنجیرم کرد

رَمَلْ مُثْمَنْ مَحْبُونْ مَقْصُور

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتْ

### ● دل خواب

چشم تو و خورشید جهان تاب کجا  
باد رخ دلدار و دل خواب کجا

هَرَجْ مُثْمَنْ أَخْرَبْ مَكْفُوفْ مَجْبُوب  
مَفْعُولْ / مَفْاعِيلْ / مَفْاعِيلْ / فَعَلْ  
- U- / U--U / U--U / U--U-

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۶ رمضان ۱۴۰۴ / ۲۶ خرداد ۱۳۶۳  
قافیه: تاب، خواب . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ب»، حرف روی

ردیف: کجا

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره

### ● دور فکن!

(فرهاد) ثو و تیشه بر این کوه بزن  
از عشق، به تیشه ریشه کوه بکن

### ● دیار دلدار

کورکرانه به میخانه مرو، ای هشیار  
خانه عشق بود، جامه تزویر در آر

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض مَكْفُوف مَجْبُوب  
مَفْعُول / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعَل  
U-- U / - U-U / - U-U  
رباعی / ۲ بیت / عراقی

از سرودهای اخیر حضرت امام(س)\*

قافیه: بزن، بکن... - «ن»، حرف روی  
هنر شعری و بلاغی: تلمیح، تشییه

رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَقْصُور

فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُ  
U-- UU / -- UU / -- UU  
غزل / ۶ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵

قافیه: هشیار، برآر...

- «الف»، رُدْف اصلی  
- «ر»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: حسن مطلع، جناس،  
مراعات نظیر، استعاره

### ● دیار قدس

دست از دلم بدار که جانم به لب رسید  
اندر فراق روی تو روزم به شب رسید

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض أَبْتَر  
مَفْعُول / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَع  
- / --- U / - U-U / - U-U

رباعی / ۲ بیت / عراقی

از اشعار جدید حضرت امام(س)\*\*

قافیه: جهان، آسمان...

- «الف»، رُدْف اصلی  
- «ن»، حرف روی

ردیف: کی یابی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

مضارع مُثمن آخرَب مَكْفُوف مَقْصُور

مَفْعُول / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ  
U-- U / U-U / U-U-U

غزل / ۶ بیت / عراقی

۱۱ جمادی الثاني ۱۴۰۹ / ۲۹ دی ۱۳۶۷

قافیه: لب، شب... - «ب»، حرف روی  
ردیف: رسید

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تلمیح،  
تضاد (مطابقه)

\* مسلمًا پس از ۱۳۶۳ سروده شده است.

\*\* احتمالاً پس از ۱۳۶۳ سروده‌اند.

هنر شعری و بِلَاغَى : تلمیح ، مراعات نظری ،  
مُوشح مُشوش (فاطی)

### ● راز بگشا!

مرغ دل پر می زند تا زین نفس بیرون شود  
جان به جان آمد توانش تادمی مجذون شود

رَمْلٌ مُشْمَنٌ مَحْذُوفٌ  
فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلُن  
U\_-- / U\_-- / U\_-- / U\_-

غزل / ۶ بیت / عراقي

رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵

قافیه : بیرون ، مجذون . . .

- «و» ، رِدْف اصلی

- «ن» ، حرف روی

ردیف : شود

هنر شعری و بِلَاغَى : مراعات نظری ،  
جناس ، تشییه ، تلمیح

### ● رازگشایی

بس کن این یاوه سرایی ، بس کن  
تا به کی خویش ستایی ؟ بس کن

رَمْلٌ مُسَدَّسٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ  
فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلُن  
U\_-- / UU\_ / UU\_-

غزل / ۹ بیت / عراقي

جمادی الثاني ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵

● دیدار یار  
عشق نگار سِر سویدای جان ماست  
ما خاکسار کوی تو ، تا در توان ماست

مَضَارِعُ مُشْمَنٌ أَخْرَبَ مَكْفُوفٌ مَفْصُورٌ  
مَفْعُولٌ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ  
.- U\_-- / U\_U\_ / U\_U\_

غزل / ۶ بیت / عراقي

جمادی الثاني ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵

قافیه : جان ، توان . . .

- «الف» ، رِدْف اصلی

- «ن» ، حرف روی

ردیف : ماست

هنر شعری و بِلَاغَى : مراعات نظری ، تشییه ،  
استعاره

### ● راحت دل

ای باد تو راحت دل درویشان  
فریادرسان مشکل درویشان

هَرَجَ مُشْمَنٌ أَخْرَبَ مَقْبُوضٌ أَزَلَّ  
مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُن / مَفَاعِيلُن / فَاعُ  
.- U\_U\_- / U\_-- / -

رباعی / ۲ بیت / عراقي

۱۲ جمادی الثاني ۱۴۰۵ / ۱۴ اسفند ۱۳۶۳

قافیه : دل ، مشکل . . . - «ل» ، حرف روی

ردیف : درویشان

زَمَلْ مُثْمِنْ مَخْبُونْ مَحْذُوف  
فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلْن  
- U - UU / .. UU / .. UU -  
غَزْل / ٧ بَيْت / عَرَاقِي  
از سرودهای حضرت امام(س) پس از  
پیروزی انقلاب اسلامی  
قافیه: نهانی، فانی ...  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ن»، حرف روی  
- «ی»، حرف وصل  
ردیف: باشد  
هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
جناس ناقص، مراعات نظیر

● راه  
فصیلی بگشا که وصف رویت باشد  
آغاز گر طرّه مویت باشد

هَزَجْ مُثْمِنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ أَبْرَ  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعْ  
- U - U - U / U - U --- / -  
رباعی / ٢ بَيْت / عَرَاقِي  
١٢ جمادی الثاني ١٤٠٥ / ١٤ اسفند ١٣٦٣

قافیه: رویت، مویت ...  
- «و»، رِدْف اصلی  
- «ی»، حرف روی  
- «ت»، حرف وصل

قافیه: (باوه) سرانی، (خویش) ستانی ...  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ی»، اول، حرف روی  
- «ی»، دوم، حرف وصل  
ردیف: بس کن  
هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
مراعات نظیر

● راز مستی  
بگشای در که يار ز خُم نوش جان کند  
راز درون خویش ز مستی عیان کند  
  
مُضارع مُثْمِنْ أَخْرَبْ مَكْفُوفْ مَحْذُوف  
مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلُن  
- U - U - U / U - U - U -  
غَزْل / ٧ بَيْت / عَرَاقِي  
جمادی الثاني ١٤٠٩ / بهمن ١٣٦٧

قافیه: جان، عیان ...  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ن»، حرف روی  
ردیف: کند  
هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضاد  
(مطابقه)، جناس

● راز نهان  
داستان غم من، راز نهانی باشد  
آن شناسد که ز خود یکسره فانی باشد

ردیف: باشد

هنر شعری و بлагی: مراعات نظری،  
جناس، موشح مرتب (فاطی)

رباعی / ۲ بیت / عراقي  
شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳  
قافیه: پوید، می جوید...

- «و»، رِدْف اصلی
- «ی»، حرف روی
- «د»، حرف وصل

هنر شعری و بлагی: مراعات نظری، اقتباس

### ● راه دیوانگی

فرزانه شو و ز فَ خود غافل شو  
از علم و هنر گریز کن، جا هل شو

هزج مُثمن آخرَب مَقْبوض آبَر  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعَ  
- / - - - U - U - / U -

### ● راه و رسم عشق

آن که سر در کوی او نگذاشته، آزاده نیست  
آن که جان نفکنده در درگاه او، دلداده نیست

رَمَل مُثْمَن مَقْصُور  
فَاعِلَّتُن / فَاعِلَّتُن / فَاعِلَّتُن / فَاعِلات  
U - - U - / - - U - / - - U -

غزل / ۷ بیت / عراقي  
رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵

- قافیه: آزاده، دلداده...
  - «الف»، رِدْف اصلی
  - «د»، حرف روی
  - «ه»، حرف وصل
- ردیف: نیست

هنر شعری و بлагی: مراعات نظری، تضاد  
(مطابقه)

### ● راه معرفت

آن کس که ره معرفت الله پوید  
پیوسته ز هر ذره خدا می جوید

هزج مُثمن آخرَب مَكْفُوف آبَر  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُ / مَفَاعِيلُن / فَعَ

## ● رخ خورشید

عیب از ماست اگر دوست ز ما مستور است  
دیده بگشای که بینی همه عالم «طور» است

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری، تشبیه،  
استعاره

## ● روز وصل

غم مخور ایام هجران رو به پایان می رود  
این خُماری از سر ما می گساران می رود

رَمْلٌ مُثْمَنٌ مَحْذُوفٌ  
فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلُن  
- U - / - U - / - U - / - U -  
غزل / ۶ بیت / عراقی

بهمن ۱۳۶۵

قافیه: پایان، می گساران...

- «الف» دوم، ردُّف اصلی  
- «ن»، حرف روی

ردیف: می رود

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری، تضاد  
(مطابقه)، جناس مکرر

## ● روی تو...

روی تو کعبه دل عشق زنده است  
دل مرده آن که طی طریق حجاز کرد

مضارع مُثْمَنٌ أَخْرَبٌ مَكْفُوفٌ مَقْصُورٌ

رَمْلٌ مُثْمَنٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُ

- U - / - U U / - U U -

غزل / ۹ بیت / عراقی

از سرودهای حضرت امام(س) پس از پیروزی  
انقلاب اسلامی

قافیه: مستور، طور...

- «و»، ردُّف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظری،  
التفات، جناس، موشح مرتب (علی کوچولو)

## ● رسای تو

پروانه شمع رخ زیبای توام  
دلباخته قامت رعنای توام

هَرَجٌ مُثْمَنٌ أَخْرَبٌ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَجْبُوبٌ  
مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعْلٌ

- U - / - U - U / - U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثانی ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۶

قافیه: زیبای، رعنای...

### ● رها باید شد!

از هستی خویشن رها باید شد  
از دیو خودی خود، جدا باید شد

هزج مُثمن آخرَب مَقْبوض أَبْرَر  
مُفعول / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعَلْ

- / --- U / U-U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: رها، جدا... - «الف»، حرف روی

ردیف: باید شد

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه) استعاره

### ● رهروان

برخیز که رهروان به راهند همه  
پیوسته به سوی جایگاهند همه

هزج مُثمن آخرَب مَقْبوض مَكْفوف مَجْبوب  
مُفعول / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعَلْ

- U / U-U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۷ شوال ۱۴۰۴ / ۲۶ نیر ۱۳۶۳

قافیه: راهند، جایگاهند...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «هـ»، حرف روی

- «ن»، حرف وصل

- «د»، حرف خروج

مُفعول / فَاعِلُتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلاتُ

- U-U / U-U-U / U-U-

بینی از یک غزل مفقود / عراقی

از سروده‌های جدید حضرت امام(س)\*

قافیه: حجاز

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ز»، حرف روی

ردیف: کرد

هنر شعری و بلاغی: مبالغه، مراعات نظری،

تضاد (مطابقه)

### ● روی یار

این رهروان عشق کجا می‌روند زار؟

ره را کناره نیست، چرا می‌نهند بار؟

مُضارع مُثمن آخرَب مَكْفوف مَصْبُور

مُفعول / فَاعِلُتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلاتُ

- U-U / U-U-U / U-U-

غزل / ۶ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵

قافیه: زار، بار...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: غلو، ترصیع،

تضاد (مطابقه)، مراعات نظری، جناس،

تشبیه

\*قطعاً، پس از ۱۳۶۳ سروده شده است.

ردیف: همه

هنر شعری و بлагی: تشیه

\* از اشعار اخیر حضرت امام(س)

قافیه: دل، مشکل... - «ل»، حرف روی

ردیف: من

هنر شعری و بлагی: تلمیح، ترصیع،  
مراعات نظری

### ● زنجیر دل

جز گل روی تو آید به جای نبود  
درد عشق است بغیر تو دوای نبود

### ● ساغر فنا

تا در جهان بود اثر از جای پای تو  
تا نغمه‌ای بود به فلك از ندای تو

مضارع مُثمن آخرِ بِ مُكْفُوف مَحْذُوف

مفعول / فاعلات / مفاعیل / فاعلن

- U-- / U-U / U-U / U-U-

غزل / ۵ بیت / عراقی

۹ جمادی الثانی ۱۴۰۷ / ۱۹ بهمن ۱۳۶۵

قافیه: پای، ندای...

- «الف»، رُدُف اصلی

- «ای»، حرف روی

ردیف: تو

هنر شعری و بлагی: تنسيق الصفات،  
مراعات نظری، استعاره

رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَحْذُوف

فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلْن

- U-- / U-U / U-U / U-U-

غزل / ۶ بیت / عراقی

از سرودهای حضرت امام(س) پس از پیروزی

انقلاب اسلامی

قافیه: جایی، دوایی...

- «الف»، رُدُف اصلی

- «ای»، اوّل، حرف روی

- «ای»، دوم، حرف وصل

ردیف: نبود

هنر شعری و بлагی: ترصیع، جناس،

مراعات نظری، تشیه

### ● ساحل وجود

عاشق روی توام، دست بدار از دل من  
به خدا جز رخ تو حل نکند مشکل من

رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَحْذُوف

فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلْن

\* تحقیقاً پس از ۱۳۶۳ سروده شده است.

● سایه

ای فَرَّ هما! بر سر من سایه فکن  
فریادرس و وجودم از پایه فکن

هزَجْ مُثْمِنْ أَخْرَبْ مَكْفُوفْ مُجْبُوب ←  
مَصْرَاعْ أَوْلَى

مَفْعُولْ / مَفَاعِيلْ / مَفَاعِيلْ / فَعْلُ  
- U / U-- U / U--

هزَجْ مُثْمِنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ مُجْبُوب  
← سایر مَصْرَاعَهَا

مَفْعُولْ / مَفَاعِيلْ / مَفَاعِيلْ / فَعْلُ  
- U / U-- U / - U - U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقي

جمادی الثانی ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: سایه، پایه . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ی»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف: فکن

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری،

استعاره، مُوشح مُشوش (فاطی)

● سایه سرو

ابرو و مژه او تیر و کمان است هنوز  
طڑه گیسوی او عطرفستان است هنوز

رَمَلْ مُثْمِنْ مَخْبُونْ مَقْصُور

فاعِلاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلاتُن

.- UU / -- UU / -- UU / -- U-

غزل / ۶ بیت / عراقي

جمادی الثانی ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵

قافیه: کمان، نشان . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف: است هنوز

هنر شعری و بلاغی: لف و نشر مشوش،  
مراعات نظری، غلو، تشییه، اقتباس، تلمیح

● سایه عشق

بی هوای دوست، ای جان دلم، جانی ندارم

دردمندم، عاشقم، بی دوست درمانی ندارم

رَمَلْ مُثْمِنْ سالم

فاعِلاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلاتُن

.- U-- U / -- U / -- U--

غزل / ۸ بیت / عراقي

جمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵

قافیه: جانی، درمانی . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: ندارم

هنر شعری و بلاغی: حشو ملیح، مراعات نظری،

جناس مکرر

## ● سایه لطف

بوی گل آید از چمن، گویی که یار آن جا بود  
در باغ جشنی دل پسند از یاد او بربا بود

- «ی»، حرف روی  
ردیف: دوست  
هنر شعری و بلاغی: حُسْن مَطْلَع، مراعات نظربر،  
جناس

## ● سبوی عاشقان

برخیز مطربا که طرب آرزوی ماست  
چشم خواب یار وفادار سوی ماست

مُضارع مُثِّمن أَخْرَب مَكْفُوف مَقْصُور  
مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ  
. - U - / U - - U / U - U - / U -

غزل / ۸ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷

قافیه: آرزوی، سوی . . .  
- «و»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: ماست  
هنر شعری و بلاغی: مراعات نظربر، تلمیح،  
تشییه

## ● سخن دل

عاشق دوست زرنگش پیداست  
بیدلی از دل تنگش پیداست

رَمَل مُسَدَّس مَحْبُون مَقْصُور  
فَاعِلَاتُن / فَيَعْلَاتُن / فَيَعِلاتُ

ردیف: بود

هنر شعری و بلاغی: جناس زائد، تضاد  
(مطابقه)، مراعات نظربر، اقتباس

## ● سبوی دوست

عمری گذشت و راه نبردم به کوی دوست  
مجلس تمام گشت و ندیدیم روی دوست

مُضارع مُثِّمن أَخْرَب مَكْفُوف مَقْصُور  
مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ  
. - U - / U - - U / U - U - / U -

غزل / ۷ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵

قافیه: کوی، روی . . .

- «و»، ردف اصلی

## ● سر جان

با که گویم راز دل را، کس مرا همراز نیست  
از چه جویم سر جان را، در به رویم باز نیست

U- - UU / - - .

غزل / ۶ بیت / عراقی

از سرودهای دوران جوانی حضرت امام (س)

قافیه: رنگش، تنگش...

- «ن»، حرف قید

- «گ»، حرف روی

- «ش»، حرف وصل

ردیف: پیداست

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، جناس،

مراعات نظیر، تضاد (مطابقه)

## ● سر اپرده عشق

باید از بردن او جامه به تن پاره کنم  
درد دل را به چه انگیزه توان چاره کنم

رَمَلْ مُثْمَنْ مَخْبُونْ مَحْذُوف

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَنْ

U- - UU / - - .

غزل / ۶ بیت / عراقی

جمادی الثانی ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷

قافیه: پاره، چاره...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف: کنم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، اغراق،

تشبیه

## رَمَلْ مُثْمَنْ مَقْصُور

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

U- - U- / - - U- - U- - .

غزل / ۷ بیت / عراقی

جمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵

قافیه: همراز، باز...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ز»، حرف روی

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه

## ● سر عشق

ما ز دلستگی حیله گران بی خبریم

از پریشانی صاحب نظران بی خبریم

## رَمَلْ مُثْمَنْ مَخْبُونْ مَقْصُور

فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

U- - UU / - - UU - .

غزل / ۶ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵

قافیه: (حیله) گران، (صاحب) نظران...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف: بی خبریم

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،

مرااعات نظری

هزج مُثمن آخرب مقوّض آزل  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَاعْ

. . - U-U-U / -U-U-U / --- / ---

رباعی / ۲ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: گذر، (صرف) نظر... - «ر»، حرف  
روی

ردیف: باید کرد

هنر شعری و بلاغی: مرااعات نظری، تشییه

### ● سرود عشق

بهار آمد و گلزار نور باران شد

چمن ز عشق رخ بار لاله افshan شد

مجّنت مُثمن مَخْبُون أصلّم

مَفَاعِلُن / فَعِلَاتُن / مَفَاعِلُن / فَعْ لَنْ

U-U-U / -U-U-U / --

غزل / ۵ بیت / عراقی

از اشعار اخیر حضرت امام(س)\*

قافیه: (نور) باران، (لاله) افshan...

- «الف»، ردّف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف: شد

هنر شعری و بلاغی: حُسن مُطلع، مرااعات

نظری، تشییه

زمل مُثمن مَخْبُون مَقصُور  
فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعَلاتُ

. . - U-U-U / --UU / --UU / --UU

غزل / ۹ بیت / عراقی

۱۱ جمادی الثانی ۱۴۰۹ / ۲۹ دی ۱۳۶۷

قافیه: سفر، گذر... - «ر»، حرف روی

ردیف: باید کرد

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مرااعات نظری،

اغراق، تشییه

### ● سفر

از هستی خویشن گذر باید کرد

زین دیو لعین صرف نظر باید کرد

### ● سلطان عشق

گر سوز عشق در دل ما رخنه گر نبود

سلطان عشق را به سوی ما نظر نبود

\* مسلمآ پس از ۱۳۶۳ سروده‌اند.

### ● شادی

ای پیر خرابات! دل آبادم کن  
از بندگی خویشتن آزادم کن

مضارع مُثمن آخرِ بِ مَكْفُوف مَقْصُور  
مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفْاعِيلُ / فَاعِلَاتُ  
U--U / U-U / U-U-

غزل / ۷ بیت / عراقی

جمادی الثاني و رجب ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷

قافیه: (رخنه)گر، نظر... - «ر»، حرف  
روی

ردیف: نبود

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظیر،  
استعاره

هزج مُثمن آخرِ بِ مَكْفُوف أَبْتر  
مَفْعُولُ / مَفْاعِيلُ / مَفْاعِيلُن / فَعَ  
U-U / U-U-

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷

قافیه: (دل)آبادم، آزادم...

- «الف» دوم، رِدْف اصلی

- «د»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

ردیف: کن

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
جناس لاحق

### ● سوی او

ذرات وجود، عاشق روی ویند  
با فطرت خویشتن شاجوی ویند

هزج مُثمن آخرِ بِ مَقْبُوض مَكْفُوف آهَتم  
مَفْعُولُ / مَفْاعِيلُ / مَفْاعِيلُ / فَعُولُ  
U-U / U-U-

رباعی / ۲ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: روی، (ثنا)جوی...

- «و»، رِدْف اصلی

- «ی»، حرف روی

ردیف: ویند

هنر شعری و بلاغی: مبالغه، استعاره

### ● شاعر اگر...

شاعر اگر «سعید شیرازی» است  
بافته‌های من و تو بازی است

سریع مُسَدَّس مَطْوَى مَوْقُوف  
مُفْتَعِلُن / مُفْتَعِلُن / فَاعِلَان  
U-U- / U-U- / U-U-

بیت مفرد / عراقی

ذیحجه ۱۴۰۶ / مرداد ۱۳۶۵

قافیه: شیرازی، بازی  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ز»، حرف روی  
- «ی»، حرف وصل  
ردیف: است

خفیف مَخْبُون مَحْذُوف  
فاعِلَاتُن (فَعِلَاتُن) / مَفَاعِلُن / فَعِلن  
- UU - - UU / - - U - U -  
غزل / ۱۰ بیت / عراقی  
شعبان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶

قافیه: دوا، نوا... - «الف»، حرف روی  
ردیف: نمی خواهم  
هنر شعری و بِلَاغَی: تضاد (مطابقه)،  
تلمیح، مراعات نظیر، جناس

### ● شب وصل

یک امشبی که در آغوش ماه تابانم  
ز هر چه در دو جهان است روی گردانم

مُحْتَث مُشَمَّن مَخْبُون مَحْذُوف  
مَفَاعِلُن / فَعِلَاتُن / مَفَاعِلُن / فَعِلن  
- UU - - UU / - - U - U -  
غزل / ۷ بیت / عراقی  
از اشعار دوران شباب حضرت امام(س)

● شرح جلوه  
دیدهای نیست بیند رخ زیبای تو را  
نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را  
رَمَل مُشَمَّن مَخْبُون مَحْذُوف  
فاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلن  
- UU / - - UU / - - UU / - - UU  
غزل / ۹ بیت / عراقی  
رجب ۱۴۰۵ / فروردین ۱۳۶۴

قافیه: زیبای، آوای...  
- «الف»، حرف روی  
- «ی»، حرف وصل  
ردیف: تورا  
هنر شعری و بِلَاغَی: مراعات نظیر، تشییه،  
تضاد (مطابقه)

قافیه: تابانم، (روی) گردانم...  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ن»، حرف روی  
- «م»، حرف وصل  
هنر شعری و بِلَاغَی: مراعات نظیر، تلمیح،  
تضاد (مطابقه)

### ● شرح پریشانی

درد خواهم، دوا نمی خواهم  
غضّه خواهم، نوا نمی خواهم

## ● شمع وجود

آید آن روز که من هجرت از این خانه کنم  
از جهان پر زده در شاخ عدم لانه کنم

رَمْلٌ مُثْمَنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ  
فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِيلُنْ  
- U - / -- UU / -- UU / -- UU  
غزل / ۶ بیت / عراقي  
جمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵  
قافیه: خانه، لانه...  
- «الف»، رِدْف اصلی  
- «ن»، حرف روی  
- «ه»، حرف وصل  
ردیف: کنم

هنر شعری و بلاغی: براعت استهلال،  
مراعات نظیر، تضاد (مطابقه)

## ● شهره شهر

به کمند سر زلف تو گرفتار شدم  
شهره شهر به هر کوچه و بازار شدم

رَمْلٌ مُثْمَنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ  
فَعِلَاتُنْ (فَاعِلَاتُنْ) / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِيلُنْ  
- UU / -- UU / -- UU / -- UU  
غزل / ۶ بیت / عراقي  
شعبان ۱۴۰۵ / اردیبهشت ۱۳۶۴

## ● شمس كامل

صف بیارایید رندان! رهبر دل آمده  
جان برای دیدنش، منزل به منزل آمده

رَمْلٌ مُثْمَنٌ مَحْذُوفٌ  
فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلُنْ  
- U - / -- U - / -- U - / -- U -  
غزل / ۷ بیت / عراقي  
شعبان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶  
قافیه: دل، منزل... - «دل»، حرف روی  
ردیف: آمده  
هنر شعری و بلاغی: جناس ناقص،  
تلمیح، مراعات نظیر

## ● شمع محفل

ای روی تو شمع محفل بیماران  
ای یاد تو مرهم دل بیماران

هَرَجٌ مُثْمَنٌ أَخْرَبٌ مَقْبُوضٌ أَزَلَّ  
مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَاعْ  
- U - / U - / --- U / --- U  
رباعی / ۲ بیت / عراقي  
جمادی الاول ۱۴۰۵ / بهمن ۱۳۶۳  
قافیه: محفل، دل... - «ل»، حرف روی  
ردیف: بیماران  
هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبیه

هَرَجْ مُشْمِنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ مَجْبُوبْ	قافیه: گرفتار، بازار...
مَفْعُولْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلْ / فَعُولْ	- «الف»، رِدْف اصلی
- U--U / U-U- / U--U / U-	- «ر»، حرف روی
رباعی / ۲ بیت / عراقی	ردیف: شدم
شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳	هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری،
قافیه: صراطند، حیاتند...	جناس، تضاد (مطابقه)
- «الف»، رِدْف اصلی	● <b>شیرین</b>
- «ط» و «ت»، حرف روی	در محفل دوستان بجز یاد تو نیست
- «ن»، حرف وصل	آزاده نباشد آن که آزاد تو نیست
- «د»، حرف خروج	
ردیف: همه	
هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظری،	هَرَجْ مُشْمِنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ أَهْتَمْ
	مَفْعُولْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلْ / فَعُولْ
	- U / U-U- / -U-U / U--
	رباعی / ۲ بیت / عراقی
	جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳
● <b>صاحب درد</b>	قافیه: یاد، آزاد...
ما زاده عشقیم و فزاینده دردیم	- «الف»، رِدْف اصلی
با مدعی عاکف مسجد به نبردیم	- «د»، حرف روی
	ردیف: تو نیست
هَرَجْ مُشْمِنْ أَخْرَبْ مَكْفُوفْ مَقْصُورْ	هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری، تکرار،
مَفْعُولْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلْ / فَعُولَانْ	تلمیح، جناس مُذَلّل
- U / U-U / U--U / U--	
غزل / ۸ بیت / عراقی	
جمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵	
قافیه: دردیم، نبردیم...	
- «ر»، حرف قید	● <b>شیفتگان</b>
- «د»، حرف روی	این شیفتگان که در صراطند همه
- «ی»، حرف وصل	جوینده چشمہ حیاتند همه
- «م»، حرف خروج	

<p>فایه: یاری، (مدد) کاری . . .</p> <p>- «الف»، رِدْف اصلی</p> <p>- «ر»، حرف روی</p> <p>- «ای»، حرف وصل</p> <p>ردیف: نیست</p> <p>هنر شعری و بِلاغی: مراعات نظیر، تکرار، تشبیه، تضاد (مطابقه)</p>	<p>هنر شعری و بِلاغی: ترصیع، جناس زائد، مراعات نظیر، تضاد (مطابقه)</p>
<p>● طریق</p> <p>فاطی که طریق ملکوتی سپرد خواهد ز مقام جَبَروتی گذرد</p>	<p>عشقت اندر دل ویرانه ما منزل کرد آشنا آمد و بیگانه مرا زین دل کرد</p>
<p>هزج مُثمن آخرَب مَقْبوض مَكْفوف مَجْبوب</p> <p>مَفْعول / مَفْاعِلُن / مَفْاعِيلُ / فَعْلُ</p> <p>- U - U / U - U / - U - U / - U - U</p> <p>رباعی / ۲ بیت / عراقی</p> <p>شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳</p>	<p>رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَقْصُور</p> <p>فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلاتُ</p> <p>- U - U / - U - U / - U - U</p> <p>غزل / ۶ بیت / عراقی</p> <p>حدود ۱۳۵۳ ق / ۱۳۲۲ ش</p>
<p>فایه: سپرد، گذرد . . .</p> <p>- «ر»، حرف روی</p> <p>- «د»، حرف وصل</p> <p>هنر شعری و بِلاغی: مراعات نظیر</p>	<p>فایه: منزل، دل . . . - «ل»، حرف روی</p> <p>ردیف: کرد</p> <p>هنر شعری و بِلاغی: تضاد (مطابقه)، مراعات نظیر، ردالقایه، استعاره، تشبیه</p>
<p>● طبیب عشق</p> <p>غم دل با که بگویم که مرا یاری نیست جز تو ای روح روان هیچ مددکاری نیست</p>	<p>رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَقْصُور</p> <p>فَعِلَاتُن (فَاعِلَاتُن) / فَعِلَاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلاتُ</p> <p>- U - U / - U - U / - U - U</p> <p>غزل / ۷ بیت / عراقی</p> <p>ذبحجه ۱۴۰۶</p>
<p>● طریق عشق</p> <p>فراق آمد و از دیدگان فروع ربود اگر جفا نکند یار، دوستیش چه سود؟</p> <p>مُجَتَّث مُثْمَن آخرَب مَقْصُور</p>	<p>رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَقْصُور</p> <p>فَاعِلَاتُن (فَاعِلَاتُن) / فَعِلَاتُن / فَعِلاتُن / فَعِلاتُ</p> <p>- U - U / - U - U / - U - U</p> <p>غزل / ۷ بیت / عراقی</p> <p>ذبحجه ۱۴۰۶</p>

### ● طور

ای دوست! مرا خدمت پیری برسان  
فریادرسا! به دستگیری برسان

هزج مُثمن آخرِب مُکفوف مُجبوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعْلُ  
- U / U--U / U--U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی  
جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: پیری، دستگیری . . .

- «ی»، اول، رِدْف اصلی
- «ر»، حرف روی
- «ی» دوم، حرف وصل
- ردیف: برسان

هنر شعری و بِلَاغَى: مراعات نظیر، تلمیح

### ● طوطی وار!

فاطی که به دانشکده ره یافته است  
الفاظی چند را به هم بافته است

هزج مُثمن آخرِب مُکفوف آهَتم ← مصراع  
اول

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعْلُ  
- U / U--U / U--U / U--

هزج مُثمن آخرِم آخرِب مُکفوف آهَتم ←  
مصراع دوم

مَفْعُولُن / مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / فَعْلُ

مَفَاعِيلُن / فَعِيلَاتُن / مَفَاعِيلُن / فَعِيلَاتُ

U - U - UU / --UU / - U - UU / - UU

غزل / عیت / عراقی

جمادی الاول ۱۴۰۹ / دی ۱۳۶۷

قافیه: ربود، سود . . .

- «و»، رِدْف اصلی

- «د»، حرف روی

هنر شعری و بِلَاغَى: تضاد (مطابقه)،  
مراعات نظیر، استعاره، مُوشح مُرتب (فاطی  
طباطبائی)

### ● طفل طریق

ای پیر طریق! دستگیری فرما  
طفلیم، در این طریق پیری فرما

هزج مُثمن آخرِب مُکفوف آبَر

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُن / فَعْ

- / U--U-U / U-U / --- / -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۶ جمادی الثاني ۱۴۰۵ / ۱۸ اسفند ۱۳۶۳

قافیه: دستگیری، پیری . . .

- «ی»، اول، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی» دوم، حرف وصل

ردیف: فرما

هنر شعری و بِلَاغَى: تضاد (مطابقه)،

مراعات نظیر، مُوشح مُشوش (فاطی)

هزج مُشَمَّنْ آخرَبْ مَقْبُوضْ أَبْتَرْ	--- / U--U / U--U / ---
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعَ	رباعی / ۲ بیت / عراقي
- U--U / --- / -	رمضان ۱۴۰۴ / خرداد ۱۳۶۳
رباعی / ۲ بیت / عراقي	قافیه: یافته، بافته...
شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۲	- «الف»، رِدْف اصلی
قافیه: عارف، معارف...	- «ف»، رِدْف زائد
- «الف»، الف تأسیس	- «ت»، حرف روی
- «ر»، حرف دخیل	- «ه»، حرف وصل
- «ف»، حرف روی	ردیف: است
ردیف: باشد	هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری
هنر شعری و بلاغی: جناس	

### ● عاشق دلباخته

سِرْ خُمْ باد سلامت که به من راه نمود  
ساقی باده به کف، جان من آگاه نمود

رَمَلْ مُشَمَّنْ مَحْبُونْ مَقْصُورْ	هزج مُشَمَّنْ آخرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ مَجْبُوبْ
فَعْلَاتُنْ(فَاعِلَاتُن) / فَعَلَاتُنْ / فَعَلَاتُنْ / فَعَلَاتُ	مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعَلْ
UU -- UU / -- UU / -- UU / -	- U--U / U--U / -
غزل / ۵ بیت / عراقي	رباعی / ۲ بیت / عراقي

رجب و شعبان ۱۴۱۰ / اسفند ۱۳۶۷

- قافیه: راه، آگاه...
- «الف»، رِدْف اصلی
- «ه»، حرف روی
- ردیف: نمود

\* در «حاصل»، الف تأسیس و حرف دخیل (ص) نیز وجود دارد.

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعَلْ	هزج مُشَمَّنْ آخرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ مَجْبُوبْ
- U--U / U--U / -	رباعی / ۲ بیت / عراقي

۱۶ جمادی الثانی ۱۴۰۵ / ۱۸ اسفند ۱۳۶۳  
قافیه: دل، حاصل... - «ل»، حرف روی\*

ردیف: من  
هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری، مُوشح  
مُرتب (فاطی)

### ● عارف؟!

آن کس که به زعم خویش عارف باشد  
غواص به دریای معارف باشد

- «ن»، حرف قید  
 - «ه» در بند و شرمند، حرف روی و «گ»  
 به نیابت، حرف روی  
 - «ی»، حرف وصل  
 هنر شعری و بлагی: مراعات نظیر، اقتباس

● عروس صبح  
 امشب که در کنار منی خفته چون عروس  
 زنهار تا دریغ نداری کنار و بوس  
 مُضارع مُثمن آخرَب مُکفوف مُقصور  
 مُفعول / فاعلات / مفاعیل / فاعلات  
 .U-- / U-U / U-U / U-U / U-U  
 غزل / ۷ بیت / عراقي  
 از سرودهای حضرت امام(س) در آیام جوانی  
 قافیه: عروس، بوس...  
 - «و»، رِدْف اصلی  
 - «س»، حرف روی  
 هنر شعری و بлагی: حسن مطلع، تضاد  
 (مطابقه)، مراعات نظیر، تلمیح، اقتباس

● عشق  
 آن دل که به یاد تو نباشد، دل نیست  
 قلبی که به عشق ن Neptune، جز گل نیست  
 هَرَجْ مُثمن آخرَب مُقیوض آَرَل ← مصراج  
 اول

هنر شعری و بлагی: مراعات نظیر، جناس  
 مُذَيْل، تشبيه

● عاشق سوخته  
 پرده بردار زرخ، چهره گشا، ناز بس است  
 عاشق سوخته را دیدن رویت هوس است

رَمَلْ مُثْمَنْ مَخْبُونْ مَقْصُور  
 فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ  
 .U-U / --UU / --UU / --UU  
 غزل / ۶ بیت / عراقي  
 شعبان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶  
 قافیه: بس، هوس... «س»، حرف روی  
 ردیف: است  
 هنر شعری و بлагی: جناس زائد،  
 مراعات، نظیر

● عبادت  
 عیب خود گویم، به عمرم من نکردم بندگی  
 این عبادتها بود سرمایه شرمندگی

يَمَلْ مُثْمَنْ مَحْذُوف  
 فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلُونْ  
 .U-U / --UU / --UU / --UU  
 قطعه(شیه غزل) / ۲/۵ بیت / عراقي  
 بهمن ۱۳۶۵  
 قافیه: بندگی، شرمندگی...

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُن / مَفَاعِيلُن / فَاع

.. / --- U / - U - U ..

هَرَجَ مُشَمْنَ أَخْرَبَ مَكْفُوفَ آزَلَ ←

مَصْرَاعَهَايِ دَوْمَ وَ چَهَارَم

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُن / فَاع

.. / --- U / U - - U ..

هَرَجَ مُشَمْنَ أَخْرَبَ مَكْفُوفَ آهْتَمَ ← مَصْرَاعَ

سَوْمَ

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ

.. / U - - U / U - - U ..

رَبَاعِي / ٢ بَيْت / عَرَاقِي

جَمَادِيُ الْأَوَّل ١٤٠٥ / بَهْمَن ١٣٦٣

قَافِيَهَ: دَلَ، گَلَ . . . - «لَ»، حَرْفُ روَى

رَدِيفَ: نِيَسْتَ

هَنَرَ شَعْرِي وَ بَلَاغِي: مَرَاعَاتِ نَظِيرِ، تَشْبِيهَ

### ● عِشْقِ چَارَهَسَاز

حَدِيثُ عِشْقَ تَوْ بَادَ بَهَارَ بازَ آورَدَ

صَبَا زَ طَرْفَ چَمَنَ، بَوَى دَلَنَوازَ آورَدَ

مُجْتَثَ مُشَمْنَ مَخْبُونَ مُشَعَّثَ مَقْصُورَ

مَفَاعِيلُن / فَعِلَاتُن / مَفَاعِيلُن / فَعَ لَاتَ

U - - U / - U - - U ..

غَزَلَ كَوَتَاهَ / ٤ بَيْت / عَرَاقِي

از اشعار اخیر حضرت امام(س)\*

### ● عِشْقِ مَسِيحَادَم

بَلَبلَ از جَلَوَهُ گَلَ، نَغْمَهَ «داوُود» نَمُودَ

نَغْمَهَ اش درِدِ دَلِ غَمَزَدَه بَهْبُودَ نَمُودَ

\* مَسِيحَادَمَ پَسَ از ١٣٦٣ سَرُودَه شَدَه است.

## ● عقل و عشق

ای عشق! بیار بر سرم رحمت خویش!  
ای عقل! مرا رها کن از زحمت خویش

هزج مُثمن آخرِ بِ مَقْبوض مَكْفوف آهَمَ  
مَفْعُولُ / مَفْاعِلُن / مَفْاعِيلُ / فَعُولُ  
. - U / U - U / U -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الاول ۱۴۰۵ / بهمن ۱۳۶۳

قافیه: رحمت، زحمت... - «ت»، حرف روی

ردیف: خویش

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
جناس خط

## ● على(ع)

فارغ از هر دو جهانم به گل روی على  
از خُم دوست جوانم، به خُم موی على

رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَحْذُوف  
فاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلنُ  
. - U - UU / -- UU / -- UU -

غزل کوتاه / ۲ بیت / عراقی

از سروده‌های اخیر حضرت امام(س)\*  
قافیه: روی، موی...

\* مسلمآ پس از ۱۳۶۳ سروده‌اند.

رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَقْصُور

فاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلاتُ

. - UU / -- UU / -- UU -

غزل / ۶ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶

قافیه: داود، بهبود...

- «و»، ردُف اصلی

- «د»، حرف روی

ردیف: نمود

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، جناس مُطَرُّف

## ● عطر یار

ما ندانیم که دلَبَستَه اویسم همه  
مست و سرگشته آن روی نکوییم همی

رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَحْذُوف

فاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلنُ

. - U - UU / -- UU / -- UU -

غزل / ۶ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵

قافیه: اوییم، نکوییم...

- «و»، حرف روی

- «ی» اول، حرف وصل

- «ای» دوم، حرف خروج

- «م»، حرف مزید

ردیف: همه

هنر شعری و بلاغی: اغراق، تشییه،

مراعات نظیر

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُن / فَعْ  
 .- / U\_ - U / U\_ -  
 رباعي / ٢ بيت / عراقي  
 ٢٨ جمادى الثانى ١٤٠٤ / ١٢ فروردین ١٣٦٣  
 قافية: اسعد، احمد... - «د»، حرف روی  
 ردیف: باشد  
 هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات نظیر

● عید نوروز  
 باد نوروز وزیده است به کوه و صحراء  
 جامه عید بپوشند، چه شاه و چه گدا  
 رمل مُثمن مُخبوب مُحذوف  
 فاعلاتُن / فَعَلَاتُن / فَعَلَاتُن / فَعُلَن  
 - UU / --UU / --UU  
 غزل / ٧ بيت / عراقي  
 رجب و شعبان ١٤١٠ / اسفند ١٣٦٧  
 قافية: صحرا - گدا... - «الف»، حرف روی  
 هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
 مراعات نظیر

● غرق کمال  
 آن روز که عاشق جمالت گشتم  
 دیوانه روی بی مثالت گشتم

هزج مُثمن آخرب مُقبوض أبتر

- «و»، ردف اصلی  
 - «ی»، صرف روی  
 ردیف: على  
 هنر شعری و بلاغی: جناس ناقص، تشبيه،  
 استعاره، مُوشح مُرتّب (فاطی)

● عیان  
 فارغ اگر از هر دو جهان گردیدی  
 از دیده این و آن نهان گردیدی

هزج مُثمن آخرب مُكفوظ أبتر  
 مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُن / فَعْ  
 .- / U\_ - U / U\_ -  
 رباعي / ٢ بيت / عراقي  
 جمادى الثانى ١٤٠٥ / اسفند ١٣٦٣  
 قافية: جهان، نهان...

- «الف»، ردف اصلی  
 - «ن»، حرف روی  
 ردیف: گردیدی  
 هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، مُوشح  
 مرتّب (فاطی)

● عید  
 این عید سعید، عید أَسْعَدْ باشد  
 ملت به پناه لطف احمد باشد

هزج مُثمن آخرب مُقبوض أبتر

## ● غم یار

باده از پیمانه دلدار هشیاری ندارد  
بی خودی از نوش ابن پیمانه بیداری ندارد

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْ

- - U-U / --- / -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: جمالت، مثالت . . .

- «الف»، رُدْف اصلی

- «ل»، حرف روی.

- «ت»، حرف وصل

ردیف: گشتم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

رَمَلْ مُثْمَنْ سَالِمْ

فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ

-- U-- / -- U- / -- U-

غزل / ۶ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵

قافیه: هشیاری، بیداری . . .

- «الف»، رُدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: ندارد

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشییه،  
تضاد (مطابقه)

## ● غمزه دوست

جز سر کوی تو ای دوست، ندارم جایی  
در سرم نیست بجز خاک درت سودایی

رَمَلْ مُثْمَنْ مَحْبُونْ أَصْلَمْ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعْلُنْ

-- U-- / -- UU / -- / --

غزل / ۷ بیت / عراقی

جمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵

قافیه: جایی، سودایی . . .

- «الف»، حرف روی

- «ی»، اول، حرف وصل

- «ی»، دوم، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی: حشو ملیح، مراعات  
نظیر، تضاد (مطابقه)، تشییه

## ● فارغ

فرخ روزی که فارغ از خویش شوی  
از هر دو جهان گذشته، درویش شوی

هزج مُثْمَنْ آخْرَمْ أَشْتَرْ مَكْفُوفْ مَجْبُوبْ ←

مصارع اول

مَفْعُولُنْ / فَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعْلُ

- U / - U- / - U--

هزج مُثْمَنْ آخْرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ مَجْبُوبْ

← سایر مصارعها

رَمْلٌ مُثْمِنٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورٌ  
فَعَلَاتُنٌ / فَعَلَاتُنٌ / فَعَلَاتُنٌ / فَعَلَاتُنٌ  
. - UU / -- UU / -- UU / -- UU

غزل / ۷ بیت / عراقي

ذیحجۃ ۱۴۰۶ / مرداد ۱۳۶۵

قافيه: جای، مأواي . . .

- «الف»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: من است

هنر شعری و بلاغی: حشو مليح، مراءات  
نظیر، تضاد (مطابقه)، تشبيه، تلميح

### ● فراق یار

از تو - ای بی زده - در میکده نامی نشینیدم  
نzd عشاق شدم، قامت سرو تو ندیدم

رَمْلٌ مُثْمِنٌ مَخْبُونٌ  
فَاعَلَاتُنٌ / فَعَلَاتُنٌ / فَعَلَاتُنٌ / فَعَلَاتُنٌ  
. - UU / -- UU / -- UU / -- UU

غزل / ۶ بیت / عراقي

جمادی الثاني ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵

قافيه: نشينیدم، ندیدم . . .

- «ی»، رِذْف اصلی

- «د»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: اغراق، حشو مليح،  
تشبيه، ترصيع، مراءات نظير

مَفْعُولٌ / مَفَاعِيلُن / مَفَاعِيلُ / فَعْلُ  
- U / U--U / - U-U

رباعی / ۲ بیت / عراقي

۱۰ جمادی الثاني ۱۴۰۵ / ۱۲ اسفند ۱۳۶۳

قافيه: خویش، درویش . . .

- «ی»، رِذْف اصلی

- «ش»، حرف روی

ردیف: شوی

هنر شعری و بلاغی: حُسْن مَطْلَع، مُؤْشَح  
مرتب (فاطی)

### ● فارغ از عالم

فقر، فخر است اگر فارغ از عالم باشد  
آن که از خویش گذر کرد، چهاش غم باشد

رَمْلٌ مُثْمِنٌ مَخْبُونٌ أَصْلَمٌ  
فَاعَلَاتُنٌ / فَعَلَاتُنٌ / فَعَلَاتُنٌ / فَعْلُن  
. - UU / -- UU / -- UU / --

غزل / ۵ بیت / عراقي

۲۱ جمادی الاول ۱۴۰۹ / ۱۰ دی ۱۳۶۷

قافيه: عالم، غم . . . - «م»، حرف روی

ردیف: باشد

هنر شعری و بلاغی: ترجمه و اقتباس،  
تضاد (مطابقه)، مراءات نظير

### ● فتوای من

سر کوی تو - به جان تو قسم - جای من است  
به خم زلف تو، در میکده مأواي من است

## ● فرزانه من!

از دیده عاشقان، نهان کی بودی؟  
فرزانه من! جدا ز جان کی بودی؟

- U / U--U / U--U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: خفّاش، زیباش، فاش

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ش»، حرف روی

ردیف: بود

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،

مراعات نظیر

هزج مُثمن آخر بِمَقْبُوض أَبْتَر  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْلُ

- / -U-U / -U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۶ جمادی الثاني ۱۴۰۵ / ۱۸ اسفند ۱۳۶۳

قافیه: نهان، جان...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف: کی بودی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبيه  
مُوَشْحٌ مُشَوَّش (فاطی)

## ● فروغ رخ

آن کس که رخش ندید، خفّاش بُود  
خورشید، فروغ رخ زیباش بود

هزج مُثمن آخر بِمَقْبُوض مَكْفُوف مَجْبُوب

- U / U-U / -U-U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: (با) خبر، در... - (را)، حرف روی

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: جناس، استثناء،

مُوشَحٌ مُشَوَّش (فاطی)

→ مصراع اول

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعْلُ

- U / U-U / -U-U / U--

هزج مُثمن آخر بِمَكْفُوف مَجْبُوب →

مصراع دوم

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُ / مَفَاعِيلُ / فَعْلُ

## ● فریادرس

در هیچ دلی نیست بجز تو هوسی

ما را نبود بغیر تو داد رسی

### ● فصل طَرَب

دست افسان به سِر کوی نگار آمده‌ام  
پای کوبان ز بی نغمه تار آمده‌ام

هزج مُثمن آخرَب مَقْبوض مَكْفوف مَجْبوب  
مَفْعُول / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعْلٌ  
- U--U-U / U-U- / -U-

رباعی / ۲ بیت / عراقي

جمادی الاول ۱۴۰۵ / بهمن ۱۳۶۳

قافیه: هوسي، دادرسي . . .

- «س»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
استدران

### ● فریاد ز من

ای پیر! هوای خانقاهم هوس است  
طاعت نکند سود، گناهم هوس است

هزج مُثمن آخرَب مَقْبوض مَكْفوف آهَتم

مَفْعُول / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعْلٌ

- U--U-U / U-U- / -U-

رباعی / ۲ بیت / عراقي

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: خانقاهم، گناهم . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ه»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

ردیف: هوس است

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضاد  
(مطابقه)، مُوشح مُشوش (فاطی)

### ● فکر راه

طاعت نتوان کرد، گناهی بکنیم  
از مدرسه رو به خانقاهم بکنیم

هزج مُثمن آخرَب مَكْفوف آهَتم  
مَفْعُول / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعْلٌ  
- U--U-U / U-U- / -U-

رباعی / ۲ بیت / عراقي

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: گناهی، خانقاهم . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُن / فَعْ	- «ه»، حرف روی
- U--U / U-U / ---U / /	- «ی»، حرف وصل
هَزَجْ مُشَمَّنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ أَبْتَرْ ← مصراع دَوْم	ردیف: بکنیم هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظری، مُوشح مُشَوْش (فاطی)
مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُن / فَعْ	● فلسفه
.. / ---U-U / U-U / ---U / ..	فاطی که فنون فلسفه می خواند از فلسفه، فاء و لام و سین می داند
رباعی / ۲ بیت / عراقی	هَزَجْ مُشَمَّنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ أَبْتَرْ
رجب ۱۴۰۴ / فروردین ۱۳۶۳	مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُن / فَعْ
قافیه: صفا، وفا... - «الف»، حرف روی	- / ---U-U / U-U / ---U / -
ردیف: باید کرد	رباعی / ۲ بیت / عراقی
هنر شعری و بلاغی: جناس مُطَرَّف، مراعات نظری	شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳
● فنون عشق	قافیه: می خواند، می داند...
جامی بنوش و بر در میخانه شاد باش در یاد آن فرشته که توفیق داد باش	- «الف»، ردف اصلی
مضارع مُشَمَّنْ أَخْرَبْ مَكْفُوفْ مَحْذُوفْ	- «ن»، حرف روی
مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِيلُن	- «د»، حرف وصل
- U-U / U-U / U-U / U-U / ..	هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری، جمع
غزل / ۷ بیت / عراقی	● فنا
جمادی الثاني ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷	صوفی! به ره عشق صفا باید کرد
قافیه: شاد، داد...	عهدی که نمودهای وفا باید کرد
- «الف»، ردف اصلی	هَزَجْ مُشَمَّنْ أَخْرَبْ مَكْفُوفْ أَبْتَرْ ← مصراع
- «د»، حرف روی	اول
ردیف: باش	
هنر شعری و بلاغی: تلمیح، مراعات نظری، استعاره، تضاد (مطابقه)	

## ● فیض وجود

جز فیض وجود او نباشد هرگز  
جز عکس نمود او نباشد هرگز

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبيه

## ● قبله محراب

خم ابروی کجت قبله محراب من است  
تاب گیسوی تو خود را ز تب و تاب من است

هزج مُثمن آخر ب مَقْبوض أَبْتَر  
مَفْعُول / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْ

- U-- / --- U / - U-

رباعی / ۲ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: وجود، نمود...

- (و)، ردُّف اصلی

- (د)، حرف روی

ردیف: او نباشد هرگز

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،

ترصیح

## ● قبله

ابروی تو قبله نمازم باشد  
یاد تو گرهگشای رازم باشد

هزج مُثمن آخر ب مَقْبوض أَبْتَر  
مَفْعُول / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْ

- U-- / --- U / - U-

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: نمازم، رازم...

- (الف)، ردُّف اصلی

## ● قبله عشق

بهار شد، در میخانه باز باید کرد  
به سوی قبله عاشق نماز باید کرد

مُجْتَثٌ مُثمن مَخْبُون مَقْبُوض  
مَفَاعِلُن / فَعْلَاتُن / مَفَاعِلُن / فَعْلَاتُ

## ● قصّةٌ مُسْتَنِي

آن که دل خواهد، درون کعبه و بتخانه نیست  
آن چه جان جوید، به دست صوفی بیگانه نیست

رَمَلْ مُثْمَنْ مَقْصُور  
فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ  
U\_-- / U\_- / --U\_- .-

غزل / ۸ بیت / عراقي  
جمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵

قافیه: بتخانه، بیگانه . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
مراعات نظیر، تشبيه

## ● قصيدة بهاریه انتظار

آمد بهار و بوستان، شد رشک فردوس برین  
گلهای شکفته در چمن، چون روی یار نازین

رَجَزْ مُثْمَنْ سَالِم  
مُسْتَقِيلُنْ / مُسْتَقِيلُنْ / مُسْتَقِيلُنْ / مُسْتَقِيلُنْ

- U\_-- / -U\_-- / -U\_-- / -U\_-- .-

قصیده / ۴۶ بیت / خراسانی

در فاصله سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۵ ق / ۱۳۰۹ تا

\* ۱۳۲۴ ش

\* در عصر زعامت مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری بزدی<sup>(۱)</sup> سروده شده است.

U / -U\_- / -UU / -U\_- .-

غزل / ۵ بیت / عراقي

جمادی الثاني ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷

قافیه: باز، نماز . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ز»، حرف روی

ردیف: باید کرد

هنر شعری و بلاغی: مراجعات نظیر، مبالغه،

تشبيه

## ● قرار

جز یاد تو در دلم قراری نبود  
ای دوست! بجز تو غمگساری نبود

هزج مُثْمَنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ مَجْبُوب

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلُ

- U / U\_-U / -U\_-U .-

رباعی / ۲ بیت / عراقي

جمادی الاول ۱۴۰۵ / بهمن ۱۳۶۳

قافیه: قراری، غمگساری . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: نبود

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،

مراجعةات نظیر، استثناء

### ● کاروان عشق

پریشان حالی و درماندگی ما نمی‌دانی  
خطا کاری ما را فاش بی‌پروا نمی‌دانی

قافیه: برین، نازنین...

- «ی»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

هنر شعری و بلاغی: تشبیب، مراءات  
نظیر، تشییه، ترضیع، تلمیح،  
تنسیق الصفات، انواع جناس...

### ● قطره

من پشمام از لطف تو طاووس شوم  
یک قطره‌ام از یم تو قاموس شوم

هزج مُثْمَنْ أَخْرَبْ مَكْفُوفْ مَجْبُوب ←  
مصارع اول

مَفْعُولْ / مَفَاعِيلْ / مَفَاعِيلْ / فَعَلْ  
- U / U--U / U--U

هزج مُثْمَنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ مَجْبُوب  
← مصارع دوم

مَفْعُولْ / مَفَاعِيلْ / مَفَاعِيلْ / فَعَلْ  
- U / U--U / U--U

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: طاووس، قاموس...

- «و»، ردف اصلی

- «س»، حرف روی

ردیف: شوم

هنر شعری و بلاغی: مراءات نظیر، تشبیه،  
استعاره

### ● کاروان عمر

عمر را پایان رسید و یارم از در، در نیامد  
قصه‌ام آخر شد و این غصه را آخر نیامد

زمل مُثْمَنْ سالم  
فَاعِلَاتْن / فَاعِلَاتْن / فَاعِلَاتْن / فَاعِلَاتْن .  
-- U / -- U / -- U / -- U

غزل / ۶ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵

قافیه: در، آخر... - «ر»، حرف روی

ردیف: نیامد

-«الف»، رِدْف اصلی  
-«هـ»، حرف روی  
ردیف: شد

هنر شعری و بِلَاغَى: تضاد (مطابقه)،  
تکرار، جناس

### ● کعبه در زنجیر

خار راه منی ای شیخ! ز گلزار برو  
از سر راه من ای رند تبهکار برو

رَمَلْ مُثْمَنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ  
فَاعْلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِيلُنْ  
-UU / --UU / -U-

غزل / ۷ بیت / عراقی

۱۴ جمادی الثاني ۱۴۰۷ / ۲۴ بهمن ۱۳۶۵  
قافیه: گلزار، تبهکار...

-«الف»، رِدْف اصلی  
-«رـ»، حرف روی

قافیه: برو

هنر شعری و بِلَاغَى: تضاد (مطابقه)،  
مرااعات نظیر، تشبيه، تلمیح\*

### ● کعبه دل

تا از دیار هستی در نیستی خرزیدیم  
از هر چه غیر دلبُر، از جان و دل بریدم

\* امام(س) در این شعر به فاجعه خوبین مگه نظر  
داشته‌اند.

هنر شعری و بِلَاغَى: جناس ناقص، جناس  
مُطْرَف، حسن مطلع، مرااعات نظیر

● کاش . . .  
کاش از حلقه زلفت گرهی وا می‌شد  
تا چو من، زاهدِ دل گمشده رسوا می‌شد

رَمَلْ مُثْمَنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ  
فَاعْلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِيلُنْ  
-UU / --UU / -U-

بیت مطلع غزلی مفقود / عراقی  
از اشعار دوران شباب حضرت امام(س)  
قافیه: وا، رسوا -«الف»، حرف روی  
ردیف: می‌شد

هنر شعری و بِلَاغَى: تشبيه، مرااعات نظیر،  
استعاره

### ● کتاب عمر

پی‌سی و عهد جوانی تباہ شد  
ایام زندگی همه صرف گناه شد

مضارع مُثْمَنْ آخِرَبْ مَكْفُوفْ مَحْذُوفْ  
مَفْعُولُ / فَاعْلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِيلُ  
-U- / U-U- / U--U-

غزل / ۷ بیت / عراقی  
جمادی الثاني ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵  
قافیه: تباہ، گناه . . .

<p>● کعبه مقصود</p> <p>هرجا که شدم، از تو ندایی نشنیدم جز از بت و بتخانه، اثر هیچ ندیدم</p> <p>هزج مُثمن آخرَب مَكْفُوف مَحْذُوف مَفْعُول / مَفْاعِل / مَفْاعِيل / فَعُولَن</p> <p>-- U / U--U / U--U / U--</p> <p>غزل / ۸ بیت / عراقی</p> <p>جمادی‌الثانی ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵ قافیه: نشنیدم، ندیدم . . .</p> <p>- «ی»، رِدْف اصلی</p> <p>- «د»، حرف روی</p> <p>- «م»، حرف خروج</p> <p>هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، حسن مطلع، تضاد (مطابقه)</p> <p>هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشییه، استعاره</p>	<p>مُسَارَع مُثمن آخرَب مَفْعُول / فَاعِلَتُن / مَفْعُول / فَاعِلَتُن</p> <p>-- U- / U--U- / U--</p> <p>غزل / ۶ بیت / عراقی</p> <p>جمادی‌الأول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵ قافیه: خزیدیم، بریدیم . . .</p> <p>- «ی» اوّل، رِدْف اصلی</p> <p>- «د»، حرف روی</p> <p>- «ی» دوم، حرف وصل</p> <p>- «م»، حرف خروج</p> <p>● کعبه عشق</p> <p>از دلبرم به بتکده نام و نشان نبود در «کعبه» نیز جلوه‌ای از او عیان نبود</p>
<p>● کوثر</p> <p>بر لب کوژم ای دوست ولی تشهه لم در کنار منی از هجر تو در تاب و تبم</p> <p>رَمَل مُثمن مَخْبُون مَحْذُوف فَاعِلَتُن / فَعِيلَتُن / فَعِيلَتُن / فَعِيلَن</p> <p>- U- -- UU / U--UU / -- UU -</p> <p>غزل کوتاه و ناتمام / ۲ بیت / عراقی</p> <p>جمادی‌الأول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵ قافیه: لم، تبم . . .</p> <p>- «ب»، حرف روی</p> <p>- «م»، حرف وصل</p>	<p>مُسَارَع مُثمن آخرَب مَكْفُوف مَصْصُور</p> <p>مَفْعُول / فَاعِلَتُ / مَفْاعِل / فَاعِلَتُ / فَاعِلَتُ</p> <p>-- U- / U--U- / U--</p> <p>غزل / ۷ بیت / عراقی</p> <p>جمادی‌الأول ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵ قافیه: نشان، عیان . . .</p> <p>- «الف»، رِدْف اصلی</p> <p>- «ن»، حرف روی</p> <p>ردیف: نبود</p> <p>هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، اغراق، استعاره</p>

رباعی / ۲ بیت / عراقی  
جمادی الاول ۱۴۰۵ / بهمن ۱۳۶۳

قافیه: دچاریم، داغداریم . . .  
- «الف»، رِدْف اصلی

- «اَر»، حرف روی  
- «اَي»، حرف وصل  
- «اَم»، حرف خروج  
ردیف: همه

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، جناس

هنر شعری و بلاغی: جناس،  
تضاد (مطابقه)، رَدُالصُّدر إِلَى الْعَجْز،  
مراعات نظیر

### ● کوی دوست

گُر بر سر کوی دوست راهی دارم  
در سایه لطف او پناهی دارم

هَرَجْ مُثْمَنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ أَبْتَرْ  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْ  
- - U / U - U - / - - -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: راهی، پناهی . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ه»، حرف روی

- «اَي»، حرف وصل

ردیف: دارم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، استعاره

### ● کوی غم

ای دوست! به عشق تو دچاریم همه  
در باد رخ تو داغداریم همه

هَرَجْ مُثْمَنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ مَجْبُوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعَلْ  
- - U / U - U - / U - U / - - -

قافیه: توت، بترت . . .  
- «اَر»، حرف روی  
- «ت»، حرف وصل  
ردیف: ساخته‌اند

هنر شعری و بلاغی: تشییه، جناس لاحق،  
استعاره، مراعات نظیر

## ● گلزار جان

با که گویم غم دل جز تو که غم خوار منی  
همه عالم اگرم پشت کند، یار منی

رَمَلْ مُثْمِنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ  
فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلْنُ  
- UU / -- UU / -- UU -

غزل / ۶ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶

قافیه: غم خوار، یار...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: منی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تکرار

## ● گمان

افسوس که ایام جوانی بگذشت  
حالی نشد و جهان فانی بگذشت

هزج مُثْمِنْ آخَرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ مَجْبُوبْ  
مَفْعُولْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلْ / فَعَلْ  
- U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: فریاد، داد...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «د»، حرف روی

ردیف: کنم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

مَفْعُولْ / مَفَاعِلْ / مَفَاعِلُنْ / فَاعْ  
- U / U--U / ---U / ---

هزج مُثْمِنْ آخَرَبْ مَقْبُوضْ آَزَلْ ← مصراع  
دوم  
مَفْعُولْ / مَفَاعِلْ / مَفَاعِلُنْ / فَاعْ  
- / ---U / -U-U / U--

## ● گنج نهان

بر در میکده با آه و فغان آمدہام  
از دغلبازی صوفی به امان آمدہام

مَفْعُولْ / مَفَاعِلْ / مَفَاعِلُنْ / فَاعْ  
- / ---U / -U-U / U--

## ● لاف آنالحق

تا «منصور»ی، لاف «آنالحق» بزني  
ناديده جمال دوست، غوغا فکنی

رمل مُثمن مُخبون مَحذوف

فاعلاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلُن

- UU / -- UU / -- U-

غزل / ٧ بيت / عراقي

ذبحجه ١٤٠٥ / شهرپور ١٣٦٤

قافية: فغان، امان...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف: آمدہام

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری،

تضاد(مطابقه)، استعاره

هزج مُثمن آخرم مَكْفُوف مَجْبُوب ←  
مصارع اول

مَفْعُولُن / مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / فَعَل

- U / U--U / ---

هزج مُثمن آخرب مَقْبُوض مَكْفُوف مَجْبُوب  
← سایر مصارعها

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعَل

- U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ٢ بيت / عراقي

شعبان ١٤٠٤ / اردیبهشت ١٣٦٣

قافية: بزني، فکنی...

- «ن»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هنر شعری و بلاغی: تلمیح، اقتباس

## ● گواه دل

ساغر از دست طریف تو گناهی نبود

جز سر کوی تو ای دوست، پناهی نبود

رمل مُثمن مُخبون مَحذوف

فاعلاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلُن

- UU / -- UU / -- U-

غزل / ٧ بيت / عراقي

جمادی الاول ١٤٠٧ / دی ١٣٦٥

قافية: گناهی، پناهی...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ه»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: نبود

هنر شعری و بلاغی: جناس، حشو مليح،

مراعات نظری، تضاد(مطابقه)

## ● لاف عرفان

طوطی صفتی و لاف عرفان بزني  
ای مور! دم از تخت «سلیمان» بزني

هزج مُثمن آخرب مَقْبُوض مَكْفُوف مَجْبُوب  
مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَعَل

- U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ٢ بيت / عراقي

<p>فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن</p> <p>-- U - / -- U - / -- U - / -- U -</p> <p>غزل / ٤ بیت / عراقي</p> <p>رجب ١٤٠٧ / اسفند ١٣٦٥</p> <p>قافیه: محزون، مجنون...</p> <p>- «و»، رِدْف اصلی</p> <p>- «ن»، حرف روی</p> <p>ردیف: بزنی</p> <p>هنر شعری و بلاغی: تلمیح ، مراعات نظری، تضاد(مطابقه)</p> <p><b>● لَنْ تَرَأَنِي!</b></p> <p>تا جلوه او جمال را «دک» نکند</p> <p>تا «صعّ» تو را ز خوبش مندک نکند</p> <p>هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض مَكْفُوف مَجْبُوب</p> <p>مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَعَل</p> <p>- U - / U - U / U - - U / U -</p> <p>رباعی / ٢ بیت / عراقي</p> <p>شعبان ١٤٠٤ / اردیبهشت ١٣٦٣</p> <p>قافیه: دک، مندک... - «ک»، حرف روی</p> <p>ردیف: نکند</p> <p>هنر شعری و بلاغی: تلمیح ، مراعات نظری، اقتباس</p> <p><b>● مَا عَرَفْنَاكَ</b></p> <p>فاطی که ز من نامه عرفانی خواست</p> <p>از سورچهای تخت سلیمانی خواست</p>	<p>١٦ جمادی الثاني ١٤٠٥ / ١٨ اسفند ١٣٦٣</p> <p>قافیه: عرفان، سلیمان...</p> <p>- «الف»، رِدْف اصلی</p> <p>- «ن»، حرف روی</p> <p>ردیف: بزنی</p> <p>هنر شعری و بلاغی: تلمیح ، مراعات نظری، مُوشح مُشَوَّش (فاطی)</p> <p><b>● لَبْ دُوْسْت</b></p> <p>گرچه از هر دو جهان هیچ نشد حاصل ما</p> <p>غم نباشد چو بود مهر تو اندر دل ما</p> <p>رَمَلْ مُثْمَنْ مَخْبُونْ مَحْذُوف</p> <p>فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَعِلْن</p> <p>- U - - UU / UU - / - - UU -</p> <p>غزل ٥ بیت / عراقي</p> <p>از اشعار دوران جوانی حضرت امام(س)</p> <p>قافیه: حاصل، دل... - «ل»، حرف روی</p> <p>ردیف: ما</p> <p>هنر شعری و بلاغی: رَدُّ الصَّدْرِ إِلَى الْعَجْزِ -</p> <p>مراعات نظری - تشبيه</p> <p><b>● لَذَّتْ عَشْق</b></p> <p>لذَّتْ عَشْق تورا جز عاشق محزون نداند</p> <p>رنج لذَّتْ بخش هجران را بجز مجنون نداند</p> <p>رَمَلْ مُثْمَنْ سالِم</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

### ● مبتلای دوست

باد صبا! گذر کنی ار در سرای دوست  
بر گو که دوست سر ننهد جز به پای دوست

هزج مُثمن آخرَب مَكْفوف آَزَّ  
مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُن / فَاعْ  
U---U / U--U / U--U .-

رباعی / ۲ بیت / عراقي

رمضان ۱۴۰۴ / خرداد ۱۳۶۳

قافيه: عرفاني، سليماني . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف: خواست

هنر شعری و بلاغی: تشبيه، تلمیح

### ● مايه ناز

دست من بر سر زلپين تو بند است امشب  
با خبر باش که پایم به کمند است امشب

رَمْل مُثمن مَخْبُون مَحْذُوف

فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعُلُن

- UU / --UU / --UU -

غزل کوتاه / ۳ بیت / عراقي

از اشعار ایام شباب حضرت امام(س)

### ● مجنون

با رب نظری ز پاکبازانم ده  
لطفی کن و ره به دلنوازانم ده

قافيه: بند، کمند . . .

- «ن»، حرف قید

- «د»، حرف روی

ردیف: است امشب

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشبيه

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض آَبَرَ

مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُ / مَفَاعِيلُن / فَعْ

- / U-U / U-U / U---U -

رباعی / ۲ بیت / عراقي

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

## ● محراب اندیشه

باید از آفاق و آنفس بگذری تا جان شوی  
وان گه از جان بگذری تادرخور جانان شوی

رَمَلْ مُثْمِنْ مَحْذُوف  
فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلُنْ  
U - - U - / - - U - / - - U -  
غزل ۶ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵

قافیه: / جان، جانان . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف: شوی

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضاد  
(مطابقه)، تشبيه، اغراق

## ● محراب عشق

جز خم ابروی دلبر هیچ محرابی ندارم  
جز غم هجران رویش، من تب و تابی ندارم

رَمَلْ مُثْمِنْ سالِم  
فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ  
U - - U - / - - U - / - - U -

غزل / ۶ بیت / عراقی

ذیحجہ ۱۴۰۶ / مرداد ۱۳۶۵

قافیه: محرابی، تابی . . .

قافیه: پاکبازانم، دلنوازانم . . .

- «الف» (پیش از «ز»)، رِدْف اصلی

- «ز»، حرف روی

- «الف» آخر، حرف وصل

- «ن»، حرف خروج

- «م»، حرف مزید

ردیف: ده

هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات نظیر

## ● مجنون شو!

ای مرغ چمن! از این قفس بیرون شو  
فردوس تو را می طلبد، مفتون شو

هَرَجْ مُثْمِنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ أَبْتَرْ  
مَفْعُولْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِلُنْ / فَعْ  
--- / U - - U - / --- /

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۲ جمادی الثاني ۱۴۰۵ / ۱۴ اسفند ۱۳۶۳

قافیه: بیرون، مفتون . . .

- «و»، رِدْف

- «ن»، حرف روی

ردیف: شو

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر،  
جناس، تشبيه، استعاره، مُوشح مُشوش  
(فاطی)

فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلنُ	- «الف»، رِدْف اصلی
- UU / --UU / --UU / -	- (ب)، حرف روی
غزل / ۶ بیت / عراقی	- (ای)، حرف وصل
از سروده‌های اخیر حضرت امام(س)*	ردیف: ندارم
قافیه: دلدار، یار...	هنر شعری و بلاغی: تشییه، جناس مُطْرَف، جناس مکرّر، تضاد (مطابقه)، مراعات نظیر
- «الف»، رِدْف اصلی	
- «ر»، حرف روی	
ردیف: منی	● محروم اسرار
هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)، مراعات نظیر، جناس لفظ، جناس زائد	هیچ دانی که من زار، گرفتار توام با دل و جان، سبب گویی بازار توام رَمَلْ مُثْمَنْ مَخْبُونْ مَحْذُوف
● محروم راز	فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلنُ
در غم هجو رخ ماه تو در سوز و گدازیم تابه کی زین غم جانکاه بسوزیم و بسازیم	- UU / --UU / --UU / -
رَمَلْ مُثْمَنْ مَخْبُونْ	غزل / ۶ بیت / عراقی
فَاعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلنُ	رجب ۱۴۰۹ / ۱۹ اسفند ۱۳۶۷
- UU / --UU / --UU / -	قافیه: گرفتار، بازار...
غزل / ۶ بیت / عراقی	- «الف»، رِدْف اصلی
جمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵	- «ر»، حرف روی
قافیه: گدازیم، بسازیم...	ردیف: توام
- «الف»، رِدْف اصلی	هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضاد (مطابقه)، تشییه
- «ز»، حرف روی	● محروم دل
- «ای»، حرف وصل	باز گوییم غم دل را که تو دلدار منی
- «م»، حرف خروج	در غم و شادی و اندوه و آلم، یار منی

\* مسلمآ پس از ۱۳۶۳ سروده شده است.

رَمَلْ مُثْمَنْ مَخْبُونْ مَحْذُوف

قافیه: درمانش، جانش...  
 - «الف»، رُدْف اصلی  
 - «ن»، حرف روی  
 - «ش»، حرف وصل  
 ردیف: نیست  
 هنر شعری و بِلَاغَى: جناس زائد، مراءات  
 نظیر، تضاد (مطابقه)

**● محفل دوست**  
 در محفل دوست نیست جز دود و دمی  
 در حلقة صوفیان، نه لا نه نعمی  
 هَزَجْ مُشْمَنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ مَجْبُوبْ  
 مَفْعُولْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُ / فَعَلْ  
 - U / U--U / - U-U / --U  
 رباعی / ۲ بیت / عراقی  
 جمادی الثانی ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳  
 قافیه: دمی، نعمی...  
 - «م»، حرف روی  
 - «ی»، حرف وصل  
 هنر شعری و بِلَاغَى: تضاد (مطابقه)،  
 مراءات نظیر

**● محفل رندان**  
 آید آن روز که خاک سر کویش باشم  
 ترک جان گفته و آشفته رویش باشم  
 رَمَلْ مُشْمَنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ

هنر شعری و بِلَاغَى: جناس مطرّف،  
 مراءات نظیر، تشبيه

**● محمل عشق**  
 وه! چه افراشته شد در دو جهان پر چم عشق  
 آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق

رَمَلْ مُشْمَنْ مَخْبُونْ مَقْصُورْ  
 فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتْ  
 - U--UU / --UU / --U  
 غزل / ۶ بیت / عراقی  
 از سرودهای حضرت امام(س) پس از پیروزی  
 انقلاب اسلامی  
 قافیه: پر چم، خم... - «م»، حرف روی  
 ردیف: عشق  
 هنر شعری و بِلَاغَى: جناس خطّ، مراءات  
 نظیر، تلمیح

**● محفل دل سوختگان**  
 عاشقم، عاشق و جز وصل تو درمانش نیست  
 کیست کاین آتش افروخته در جانش نیست

رَمَلْ مُشْمَنْ مَخْبُونْ مَقْصُورْ  
 فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتْ  
 - U--UU / --UU / --U  
 غزل / ۸ بیت / عراقی  
 ربیع الثانی ۱۴۰۷ / آذر ۱۳۶۵

سیاقت الاعداد، مُوشح مُشوّش (فاطی)	فاعلاتُن / فَعَلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعْلَاتُن
	- U- / -- UU / -- UU / -- UU-
● مَدْعَى	غزل / ٦ بيت / عراقي
از صوفی‌ها صفا ندیدم هرگز زین طایفه من وفا ندیدم هرگز	جمادی الاول ١٤٠٧ / دی ١٣٦٥ قافیه: کویش، رویش . . .
هزج مُثمن آخرم أشتَرَ أبْتَرَ ← مصراع اول مَفْعُولُن / فاعلن / مَفَاعِيلُن / فَعْ	- «و»، رِدْف اصلی
- --- / - U- / ---	- «ي»، حرف روی
هزج مُثمن آخرب مَقْبُوض أبْتَرَ ← مصراع دَوْم	- «ش»، حرف وصل
مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْ	ردیف: باشم
- / --- U- / U--	هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشیه، تلمیح
رباعی / ٢ بيت / عراقي شعبان ١٤٠٤ / اردیبهشت ١٣٦٣	● مَدَدْ نَمَا!
قافیه: صفا، وفا . . . - «الف»، حرف روی ردیف: ندیدم هرگز هنر شعری و بلاغی: جناس اشتقاد، جناس مُطَرَّف	ای دوست! مَدَدْ نَمَا که شیری بکنم طاعت به کناری زده، خیری بکنم
● مدیحه نورین نیرین	هزج مُثمن آخرب مَقْبُوض مَكْفُوف مَجْبُوب مَفْعُولُ / مَفَاعِيلُن / مَفَاعِيلُ / فَعْ
ای ازیت به تربیت تو مُخْمَر وی ابدیت به طلعت تو مقرَّد	- U / U-- U / - U- U / U--
منسَرِح مُثمن مَطْوَى مَكْفُوف مَنْحُور مُفْتَعِيلُن / فاعلاتُ / مُفْتَعِيلُن / فَعْ	رباعی / ٢ بيت / عراقي
- / - UU- / U- U- / - UU-	جمادی الثاني ١٤٠٥ / اسفند ١٣٦٣
هنا شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،	قافیه: شیری، خیری . . .
	- «ی» اول، رِدْف اصلی
	- «ر»، حرف روی
	- «ی» دوم، حرف وصل
	ردیف: بکنم

### ● مراد دل

ای پیر! مرا به خانقه منزل ده  
از باد رخ دوست مراد دل ده

هَنْزِجْ مُثْمَنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ أَبْتَرْ  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعَ  
- U - U - / U - - / -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الاول ۱۴۰۵ / بهمن ۱۳۶۳

قافیه: منزل، دل... - «ل»، حرف روی  
ردیف: ده

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر

قصیده / ۴۴ بیت / خراسانی

در فاصله سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۵ ق / ۱۳۰۹ تا

\* ۱۳۲۴ ش

قافیه: مخمر، مقرر... - «ر»، حرف روی  
هنر شعری و بلاغی: تَصْبِحَ مَعَ التَّجْنِيسْ،  
تَسْجِعْ، تَضَادْ (مطابقه)، تلمیح، مراعات  
نظیر، انواع جناس، اقتباس، حل و درج

و ...

### ● مذهب رندان

آن که دل بگسلد از هر دو جهان، درویش است  
آن که بگذشت ز پیدا و نهان، درویش است

رَمْلٌ مُثْمَنٌ مَخْبُونٌ مَقْصُورٌ

فَاعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ / فَعِلَاتُنْ

- U - - UU / - - UU / -

غزل / ۶ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۴ / فروردین ۱۳۶۳

قافیه: جهان، نهان...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف: درویش است

هنر شعری و بلاغی: جناس، تضاد  
(مطابقه)، مراعات نظیر

\* این شعر، به دوران زعامت مرحوم آیت الله العظمی

حاج شیخ عبدالکریم حایری بزدی (ره) سروده  
شده است.

### ● مژده دیدار

باد بهار مژده دیدار یار داد  
شاید، که جان به مقدم باد بهار داد

مُضَارِعٌ مُثْمَنْ أَخْرَبْ مَكْفُوفْ مَقْصُورٌ  
مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِلَاتُ

- U - - UU / U - U - / U - -

غزل / ۶ بیت / عراقی

از سرودهای حضرت امام(س) پس از پیروزی  
انقلاب اسلامی

قافیه: یار، بهار...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: داد

هنر شعری و بлагی: تضاد (مطابقه)،  
مراعات نظیر، تلمیح، جناس مُطرف

### ● مردۀ وصل

گره از زلیخم اندر خم دلبر وا شد  
زاهد پیر چو عشاق جوان رسوا شد

### ● مستی عاشق

دل که آشته روی تو نباشد، دل نیست  
آن که دیوانه خال تو نشد، عاقل نیست

رمل مُثمن مُحبون مُحذوف  
فعلاتن (فاعلاتن) / فعالتن / فعلاتن / فعلن

UU -- (U-- / -- UU / -- UU / -

غزل / ۵ بیت / عراقي

جمادی الثاني و رجب ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷

قافیه: وا، رسوا... - «الف»، حرف روی

ردیف: شد

هنر شعری و بлагی: تضاد (مطابقه)،  
مراعات نظیر، تلمیح، جناس مُطرف

### ● مستی

سرمست زباده تو خواهم گشتن  
بی هوش فتاده تو خواهم گشتن

### ● مستی عشق

در میخانه به روی همه باز است هنوز  
سینه سوخته در سوز و گداز است هنوز

هزج مُثمن آخر ب مقبوض آبتر  
مفعول / مفاعلن / مفاعيلن / فع  
- / U-U- / --- /

رباعی / ۲ بیت / عراقي

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

رمل مُثمن مُحبون مُقصور

فَعَلَاتُنْ (فاعِلاتُنْ) / فَعَلَاتُنْ / فَعَلَاتُنْ /  
فَعَلات

● مسلک نیستی  
جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما  
عشق تو سوشه گشته اندر دل ما

\* هَرَجْ مُثْمَنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ أَبْتَرْ (أَزْلَ) \*  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعْ (فاغ)  
U-U / U-U / -U / -U-

غزل / ٦ بیت / عراقي

شعبان ١٤٠٧ / فروزدین ١٣٦٦

قافیه: دل، گل... - «ل»، حرف روی

ردیف: ما

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
جناس ناقص، تلمیح

● مُعَجِّزِ عُشُقْ  
ناله رذ دوست که راز دل او پیدا شد  
پیش رندان خرابات، چهسان رسوا شد!

رَمَلْ مُثْمَنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ  
فَاعِلاتُنْ / فَعَلَاتُنْ / فَعَلَاتُنْ / فَعَلَاتُنْ  
U-U / -U-U / --UU / -U-

\*\* یکی از اوزان رباعی؛ بین قدماء مرسوم بوده که در وزن رباعی، غزل برایند. برای آگاهی بیشتر ← فرهنگ دیوان امام، بخش انواع شعر امام،  
غزل.

.. UU/- - UU / -U / -UU

غزل / ٧ بیت / عراقي

جمادی الثانی ١٤٠٧ / بهمن ١٣٦٥

قافیه: باز، گداز...

- «الف»، ردف اصلی

- «ز»، حرف روی

ردیف: است هنوز

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر،

جناس، مبالغه

● مُسْتَنِيِّ نِيَسْتِيِّ

در محضر شیخ یادی از بار نبود  
در خانقه از آن صنم آثار نبود

\* هَرَجْ مُثْمَنْ أَخْرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ أَهْتَمْ  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُنْ (مَفَاعِيلُ) / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ  
U-U / -U-U / -U-U

غزل / ٧ بیت / عراقي

جمادی الاول ١٤٠٧ / دی ١٣٦٥

قافیه: یار، آثار...

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: نبود

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر،

\* به شناسنامه مسلک نیستی نگاه کنید.

۱۲ جمادی الثاني ۱۴۰۵ / ۱۴ اسفند ۱۳۶۳  
 قافیه: وا، رسوا... - «الف»، حرف روی  
 ردیف: کن  
 هنر شعری و بлагی: جناس زائد، مراعات  
 نظری

غزل / ۷ بیت / عراقي  
 جمادی الثاني و رجب ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷  
 قافیه: پیدا، رسوا... - «الف»، حرف روی  
 ردیف: شد  
 هنر شعری و بлагی: مراعات نظری، تلمیح،  
 استعاره

### ● مکتب عشق

آن که دامن می‌زند بر آتش جانم حبیب است  
 آن که روز افزون نماید درد من آن خود طبیب است

رَمْلٌ مُثْمَنٌ سَالِمٌ  
 فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ / فَاعِلَاتُنْ  
 -- U - / -- U - / -- U - / -- U -  
 غزل / ۷ بیت / عراقي

\* ۵ جمادی الاول ۱۴۰۷ / ۱۹ دی ۱۳۶۵

قافیه: حبیب، طبیب...  
 - «ی»، ردف اصلی  
 - «ب»، حرف روی  
 ردیف: است

هنر شعری و بлагی: تلمیح، تشییه،  
 مراعات نظری، جناس

● معرفت!  
 فاطی! تو و حق معرفت، یعنی چه؟  
 دریافت ذات بی صفت، یعنی چه؟

هَرَجٌ مُثْمَنٌ أَخْرَبٌ مَقْبُوضٌ أَبْتَرٌ  
 مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعْ  
 - - U - U - / U - --- / -  
 رباعی / ۲ بیت / عراقي

\* رمضان ۱۴۰۴ / خرداد ۱۳۶۳

قافیه: معرفت، صفت... - «ت»، حرف  
 روی

ردیف: یعنی چه  
 هنر شعری و بлагی: جناس، مراعات نظری

### ● مفتون

دیوانه شو این عقال از پا وا کن  
 طاووس! ز جلوه زاغ را رسوا کن

هَرَجٌ مُثْمَنٌ أَخْرَبٌ مَقْبُوضٌ أَبْتَرٌ  
 مَفْعُولٌ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلُنْ / فَعْ  
 - - U - U - / U - --- / -

رباعی / ۲ بیت / عراقي

● مهجور  
 گر اهل نه ای، ز اهل حق خوده مگیر  
 ای مرده! چو خود، زنده دلان مرده مگیر  
 هَرَجٌ مُثْمَنٌ أَخْرَبٌ مَقْبُوضٌ أَبْتَرٌ ←

\* یک روز پس از عملیات کربلای ۵.

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعول	مصراع اول
.- U / U--U / U--U	مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعول
هزج مُثمن آخرَب مَكْفُوف آزَل ← نصراع دوم	هزج مُثمن آخرَب مَكْفُوف آهَتم ← نصراع
مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعول	دوم و چهارم
.- U / U--U / -U-U	مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعول
رباعی / ۲ بیت / عراقی	.- U / U--U / U--
شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳	هزج مُثمن آخرَب مَكْفُوف آزَل ← نصراع
قافیه: مهمان، پریشان . . .	سوم
- «الف»، رِدْف اصلی	مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فاع
- «ن»، حرف روی	.- U / U--U / U--
ردیف: تو هست	رباعی / ۲ بیت / عراقی
هنر شعری و بلاغی: جناس، مراعات نظری	شعبان ۱۴۰۵ / اردیبهشت ۱۳۶۳

### ● می چاره ساز

ساقی به روی من در میخانه باز کن  
از درس و بحث و زهد و ریا بی نیاز کن

مُضارع مُثمن آخرَب مَكْفُوف مَحْذُوف  
مفعول / فاعلات / مفاعیل / فاعلن  
. - U / U--U / U-U / U--

غزل / ۶ بیت / عراقی

۱۰ رجب ۱۴۰۹ / ۲۸ بهمن ۱۳۶۷

قافیه: باز، نیاز . . .

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ز»، حرف روی

ردیف: کن

قافیه: خرد، مرده . . .

- «ر»، حرف قید

- «د»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف: مگیر

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،  
جناس

### ● مهمان

هو ذرَه در این مزرعه مهمان تو هست  
هر ریش دلی به حق پریشان تو هست

هزج مُثمن آخرَب مَكْفُوف آزَل ← نصراع  
اول

رجب و شعبان ۱۴۱۰ / اسفند ۱۳۶۷

قافیه: جان، می کشان...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف: آمد

هنر شعری و بلاغی: حُسْن مُطْلَع، جناس  
زائد، مراعات نظری

### ● ناز پَرَوَرَد

قامت نازم که از سرو سَهی دلکش تر است  
نوک مِزگانت همی خونریزتر از خنجر است

رَمَل مُثْمَن مَقْصُور

فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن

--- U - / -- U - / -- U - / - U - .

غزل کوتاه / ۳ بیت / عراقی

از سروده‌های حضرت امام(س) در ایام جوانی

قافیه: دلکش تر، خنجر... - «ر»، حرف  
روی

ردیف: است

هنر شعری و بلاغی: تشبیه، تلمیح

### ● ناله «هزار»

ز سبزه زار چمن بوی نوبهار آید  
ز ابر، چشمهای از چشم اشکبار آید

هنر شعری و بلاغی: حسن مطلع، تلمیح،  
مراعات نظری، جناس زائد

### ● مِی گسaran

عاشقان روی او را خانه و کاشانه نیست  
مرغ بال و پر شکسته، فکر باغ و لانه نیست

رَمَل مُثْمَن مَقْصُور

فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن

--- U - / -- U - / -- U - .

غزل / ۵ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵

قافیه: کاشانه، لانه...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف: نیست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری تضاد  
(مطابقه)، تشبیه

### ● میلاد گل

میلاد گل و بهار جان آمد  
برخیز که عید می کشان آمد

هَرَجْ مُسَدِّس أَخْرَبْ مَقْبُوض

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن

--- U - U - / U --

غزل / ۶ بیت / عراقی

### ● نسیم عشق

به من نگر که رخی همچو کهربا دارم  
دلی به سوی رخ یار دلربا دارم

مُجتَثِّ مُثْمَن مَخْبُون مَحْذُوف

مَفَاعِلُن / فَعِلَاتُن / مَفَاعِلُن / فَعِلُن

- UU / - U-U / -- UU / - U-

غزل کوتاه ناتمام / ۲ بیت / عراقی

از سروده‌های اخیر حضرت امام(س) \*

قافیه: نوبهار، اشکبار...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف: آید

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تشییه،

جناس

### ● نتوان یافت!

با فلسفه، ره به سوی او نتوان یافت

با چشم علیل، کوی او نتوان یافت

هزج مُثْمَن آخْرَب مَقْبُوض آزَلَ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَاعْ

- U-U / - U--- / -.

رباعی / ۲ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: سوی، کوی...

- «و»، رِدْف اصلی

- «ی»، حرف روی

ردیف: او نتوان یافت

هنر شعری و بلاغی: تلمیح

### ● نشان

فاطی، گل بوستان احمد باشد  
فرزند دلارام محمد باشد

هزج مُثْمَن آخْرَب مَقْبُوض آزَلَ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَاعْ

- U-U / - U--- / -.

رباعی / ۲ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: سوی، کوی...

- «و»، رِدْف اصلی

- «ی»، حرف روی

هزج مُثْمَن آخْرَب مَقْبُوض آزَلَ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَاعْ

- U-U / - U--- / -.

رباعی / ۲ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۸ / اسفند ۱۳۶۶

قافیه: احمد، محمد... «د»، حرف روی

\* مسلمًا پس از ۱۳۶۳ سروده شده است.

\* مسلمًا پس از ۱۳۶۳ سروده‌اند.

ردیف: باشد

هنر شعری و بлагی: جناس، تشیه

### ● نقطه عطف

بیت ترجیع یا برگردان:

ای نقطه عطف راز هستی  
برگیر ز دوست جام مستی

هزج مُسَدّس آخر مُقْبُوض مُحذوف  
(مُقصور)\*

مفعول / مفاعِل / فَعُولُن (فعولان یا  
مفاعیل)

U-- / U-U- / -U-

ترجیع بند / ۷ بند، ۴۹ بیت (بند اول ۶ بیت، بند  
سوم ۸ بیت و سایر بندها ۷ بیت) / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷

قافیه برگردان: هستی، مستی

- «س»، حرف قید

- «ت»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هنر شعری و بлагی: اعنت (لزوم  
مالایزم)، ترصیع، مراعات نظیر، انواع  
جناس، تضاد (مطابقه)، تلمیح، اغراق،  
مبالغه، تشیه استعاره

### مطلع بند سوم

رازی است درون آستینم

رمزی است برون ز عقل و دینم

قافیه: آستینم، دینم...

- «ی»، رِذْف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

### مطلع بند چهارم:

برخاست ز عاشقی صفیری

می خواست ز دوست دستگیری

\* رکن آخر در برخی از بندها، محو و در برخی  
مقصور آمده

## ● نوش باد!

فروع روی تو در جام می فناد امشب  
ز آفتاب شنیدیم «نوش باد» امشب

قافیه: صفیری، دستگیری...

- «ی» اوّل، رِدْف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی» دوم، حرف وصل

مُجتَبٌ مُثْمَنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

مَفَاعِلُن / فَعَلَاتُن / مَفَاعِلُن / فَعِلن

- UU - U - / -- UU / U - - / - UU -

غزل کوتاه ناتعام / ۲ بیت / عراقی

از اشعار دوران شباب حضرت امام(س)

قافیه: فناد، باد...

- «الف»، رِدْف اصلی

- «د»، حرف روی

ردیف: امشب

هنر شعری و بلاغی: حسن مطلع، اغراق،

غلوّ

مطلع بند پنجم:

ای صوت رسای آسمانی

ای رمز ندای جاودانی

قافیه: آسمانی، جاودانی...

- «الف» دوم، رِدْف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

## ● نهانخانه اسرار

بر در میکده از روی نیاز آمدہام  
پیش اصحاب طریقت به نماز آمدہام

مطلع بند ششم:

ای دورنمای «پورآزر»

نادیده افول حق ز منظر

قافیه: آزر، منظر... - «ر»،

حرف روی

رَمَلٌ مُثْمَنٌ مَخْبُونٌ مَحْذُوفٌ

فَاعِلَاتُن / فَعَلَاتُن / فَعَلَاتُن / فَعِلن

- U - - / -- UU / U - - / - UU -

غزل / ۶ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۵ / فروردین ۱۳۶۴

قافیه: نیاز، نماز...

- «الف»، رِدْف اصلی

مطلع بند هفتم:

در حلقة سالکان درویش

رندان صبور دوراندیش

قافیه: درویش، (دور)اندیش...

- «ی»، رِدْف اصلی

- «س»، حرف روی

- «ز»، حرف روی

ردیف: آمده‌ام

هنر شعری و بлагی: حسن مطلع، مراعات  
نظری

### ● نیم غمزه

پروانه وار بر در میخانه پر زدم  
در بسته بود، با دل دیوانه در زدم

### ● واله

گر بر سر کوی تو نباشم، چه کنم؟  
گر واله روی تو نباشم، چه کنم؟

مضارع مُثمن آخرب مکفوف مَحذوف  
مفعول / فاعلات / مفاعیل / فاعلن  
- U- / U--U / U-U- / U--

غزل / ۷ بیت / عراقی

از سرودهای حضرت امام(س) پس از پیروزی  
انقلاب اسلامی

قافیه: پر، در... - «ر»، حرف روی

ردیف: زدم

هنر شعری و بлагی: مراعات نظری،  
استعاره، تشییه

### ● وادی ایمن

من در این بادیه صاحب نظری می‌جویم  
راه گم کرده‌ام و راهبری می‌جویم

### ● هست و نیست

عالم اندر ذکر تو در شور و غوغای هست و نیست  
باده از دست تو اندر جام صهبا هست و نیست

زمیل مُثمن مَحْبُون مَحذوف  
فاعلاتن / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن / فَعِلن  
- UU / --UU / --U-

### ● هما

طاووس هما! سایه فکن بر سر من  
یاری کن و برگشای بال و پر من

هزج مُثمن آخرَب مَكْفُوف مَجْبُوب ←  
مصارعهای اول و چهارم

مَفْعُول / مَفَاعِيل / مَفَاعِيل / فَعْل

- U / U--U / U--U / U--

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض مَكْفُوف مَجْبُوب  
← مصارع دوم

مَفْعُول / مَفَاعِيل / مَفَاعِيل / فَعْل

- U / --U / -U-U / U--

هزج مُثمن آخرَب مَكْفُوف آبَر ← مصارع  
سوم

مَفْعُول / مَفَاعِيل / مَفَاعِيل / فَعْ

- / ---U / U--U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافیه: سر، پر... - «ر»، حرف روی

ردیف: من

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری،  
استعاره، تنسيق الصفات، مُوشح مُشوش  
(فاطی)

### ● همت پیر

رازی است مرا، رازگشایی خواهم  
دردی است به جانم و دوایی خواهم

رَمَلْ مُثْمَنْ مَقْصُور

فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُن / فَاعِلَاتُ

- U-- / U-- / U-- / U--

غزل / ۶ بیت / عراقی

رجب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵

قافیه: غوغاء، صهبا... - «الف»، حرف  
روی

ردیف: هست و نیست

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظری، تشییه،  
استعاره

### ● هستی دوست

جز هستی دوست در جهان نتوان یافت

در «نیست» نشانه‌ای ز جان نتوان یافت

هزج مُثمن آخرَب مَقْبُوض أَرَل

مَفْعُول / مَفَاعِيل / مَفَاعِيل / فَاعْ

- U / -U-U / ---U / ---

رباعی / ۲ بیت / عراقی

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قافیه: جهان، جان...

- «الف»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف: نتوان یافت

هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،

مراعات نظری، تضمین، استعاره

(مطابقه)، مُوشح مُشوش (فاطی)

### ● همه ذرّات . . .

همه ذرّات جهان در بی او در طلبند  
در غم دوری رویش همه در تاب و تبند

هزج مُثمن آخرَب مَكْفُوف أَبْتَر  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُن / فَعْ  
- - - / U-U-U / --- / -

غزل / ۸ بیت / عراقي

زمستان ۱۴۰۹ / ۱۳۶۷

قافیه : (راز)گشایی، دوايى . . .

- (الف)، رِدْف اصلی

- (ای)، اول، حرف روی

- (اے)، دوم، حرف وصل

ردیف : خواهم

هنر شعری و بلاغی : تلمیح، جناس زائد،  
تضاد (مطابقه)

رَمَل مُثْمَن مَخْبُون مَقْصُور  
فَعِلَاتُن (فاعِلاتُن) / فَعِلَاتُن / فَعِلَاتُن /  
فَعِلان

- UU -- UU / -- UU / -- UU / -

مطلع غزلى مفقود / عراقي

شعبان ۱۴۰۶ / فروردین ۱۳۶۵

قافیه : طلبند، تبند

- (ب)، حرف روی

- (ن)، حرف وصل

- (د)، حرف خروج

هنر شعری و بلاغی : جناس زائد، مراعات

نظیر

### ● هوای وصال

در پیچ و ناب گیسوی دلبر ترانه است  
دل، بَرَدَه فدائی هر شاخ شانه است

آن شب که همه میکده‌ها باز شوند  
یاران خرابات هماواز شوند

### ● همراز

هزج مُثمن آخرَب مَكْفُوف أَهْتَم  
مَفْعُولُ / مَفَاعِلُ / مَفَاعِيلُ / فَعُولُ  
- - U / U-U-U / U-

رباعی / ۲ بیت / عراقي

۱۶ جمادی الثاني ۱۴۰۵ / ۱۸ اسفند ۱۳۶۳

قافیه : باز، (هم)آواز . . .

- (الف)، رِدْف اصلی

- (ز)، حرف روی

ردیف : شوند

مضارع مُثمن آخرَب مَكْفُوف مَقْصُور  
مَفْعُولُ / فَاعِلَاتُ / مَفَاعِلُ / فَاعِلَاتُ

\* به شناسنامه مسلک نیستی نگاه کنید.

هنر شعری و بلاغی : جناس، تضاد

● یاد

از دست فرات بَر کی داد برم  
فريادرس، از تو به که فرياد برم

..- U / U--U / U-U- / U--

غزل / ۷ بيت / عراقي

جمادي الثاني ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷

قافيه: ترانه، شانه...

- «الف»، ردد اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

رديف: است

هنر شعری و بلاغی: تشبيه، مراعات نظير،

لَفَ و نَشَر

● هيئات!

فاطى! تو و ره به کوي دلبر، هيئات!

نظارهگری روی دلبر، هيئات!

هزج مُثْمِنَ أَخْرَبْ مَقْبُوضَ أَزَلَّ

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَاعِ

..- UU-- / U-U- / --- / ..

رباعي / ۲ بيت / عراقي

شعبان ۱۴۰۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

هزج مُثْمِنَ أَخْرَبْ مَقْبُوضَ مَكْفُوفَ مَجْبُوب

مَفْعُولُ / مَفَاعِلُن / مَفَاعِيلُ / فَاعِ

..- UU-- / U-U- / --- / ..

رباعي / ۲ بيت / عراقي

جمادي الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

قافيه: شادي، آزادی...

- «الف»، ردد اصلی

قافيه: کوي، روی...

- «و»، ردد اصلی

- «ي»، حرف روی

رديف: دلبر، هيئات

هنر شعری و بلاغی: تلميح، غلو، مراعات

نظير

هَرَجْ مُثْمِنْ آخْرَبْ مَقْبُوضْ مَكْفُوفْ مَجْبُوبْ	- «د»، حرف روی
مَفْعُولْ / مَفَاعِلُنْ / مَفَاعِيلْ / فَعَلْ	- «ای»، حرف وصل
- U / U--U / U-U / U-U-	ردیف: من
رباعی / ۲ بیت / عراقي	هنر شعری و بلاغی: تضاد (مطابقه)،
جمادی الثاني ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳	مراعات نظیر
قافیه: (نیک) اندیش، خویش...	
- «ی»، رِدْف اصلی	● یاد دوست
- «ش»، حرف روی	یاد روزی که به عشق تو گرفتار شدم
ردیف: شوم	از سر خویش گذر کده سوی یار شدم
هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر،	
تضاد (مطابقه)	
رَمَلْ مُثْمِنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ	
فَاعِلَّاتُنْ / فَعِلَّاتُنْ / فَعِلَّاتُنْ / فَعِيلُنْ	
- UU / --UU / --UU-	
غزل / ۶ بیت / عراقي	
جمادی الثاني و رجب ۱۴۰۹ / بهمن ۱۳۶۷	
قافیه: گرفتار، یار...	
- «الف»، رِدْف اصلی	
- «و»، حرف روی	
ردیف: شدم	
هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، تضاد	
(مطابقه)، تشییه، مُوشح مُرَتب (فاطی	
طباطبائی)*	

● یاران، نظری!  
یاران، نظری! که نیک اندیش شوم  
بیگانه ز قید هستی خویش شوم

\* ترتیب حروف نوشیح، از پایین به بالا است.

## توضیح:

سروده های فصل ضمیمه که در چاپ اول و  
دوم دیوان نیامده است:

غزل «قتیل دلبر»، «بُت عشوه گر» و یک بیت از غزل  
ناتمام به نقل از یادداشت‌های شهید آیة‌الله حاج آقا  
مصطفی خمینی است. و رباعی «جور» به نقل از کتاب  
نهضت روحانیون ایران ج ۲، ص ۱۸۸ درج گردیده  
است.

این اشعار که بصورت فصل ضمیمه به چاپ سپرده  
می‌شود در آخرین روزهای چاپ سوم دیوان در اختیار  
 مؤسسه قرار گرفت.  
انشا‌الله در چاپهای بعد هر یک از عنوانین را در ردیف و  
دسته بندی الفایی دیوان به چاپ خواهیم رساند.

جَهْر

سَنْبُر  
زَرْ جَوْرِ زَهْرَاتْ  
زَرْ زَرْ سَنْبُر  
زَرْ زَرْ

سَنْبُرْ زَرْ زَرْ  
زَرْ زَرْ سَنْبُر  
زَرْ زَرْ سَنْبُر  
زَرْ زَرْ

رَهْنَ بَادَه

● بیتی از یک غزل ناتمام

بَهْ سَارَآمَد و سَجَادَه رَهْنَ بَادَه سَنْبُر  
بَهْ سَارَآمَد و سَجَادَه رَهْنَ بَادَه سَنْبُر



## فیل دبر

آسیر عشقم داین رتبه پادشاه ندارد

فیل دبرم ده سچو جاه شاه ندارد

اگر در آینه بیسی جال خویش بگویی      آسیر عشق من آن کس که شد کنایه ندارد

اگر به گوشه قلبم نظر کنی تو بیسی      لوای عشق به جایی زده کنم را و ندارد

قسم پیش که هر عاشقی اسیر تو گرد

گرش برانی از این درد گرپناه ندارد



بُت عُوهَكْر

رَمَانَهْ كَاهْ از سِر كَوْيَتْ كَذَكْنَسْ

شَاهِدْ بَهْ زِرْ حُمْ بَهْ روْيَتْ نَظَرْنَسْ

تَسْجِحْ پَارْ سَابِيْ وَ سَحْبَا دَهْ رِيَا      دَرْ هَنْ باَدَهْ چُونْ نَبُودْ سِيمْ وَ زَرْنَسْ

آمَدْ شَدْنَ بَهْ مَدْرَسَهْ مَبْتَعَدَارِينْ      جَزْ أَكْهَهْ حَسْتَجَوْيِيْ بُتْيِي عَوْهَكْرَنَسْ

دَرْ صَحْنَ مَسْجِدَمْ نَبُودْ رَاهْ عَسِيرْ آمَنْ

بَرْ كَويْ مَنْ فَرْدَشْ از آنْ رَاهْ كَذَكْنَسْ



### ● جور

از جور رضا شاه کجا داد کنیم  
 زین دیو، بر که ناله بنیاد کنیم  
 مضارع مُثمنِ آخرِ مَكْفُوف  
 مَفْعُولُ / مَفْاعِيلُ / مَفْاعِيلُ / فَعُول  
 .- U / U - - U / U - -

رباعی / ۲ بیت / عراقی  
 قافیه: داد، بنیاد، فریاد  
 — «الف»، رdf اصلی  
 — «د»، حرف روی  
 ردیف: کنیم

هر شعری و بلاغی: استعاره، جناس

### ● قتیل دلبر

اسیر عشقم و این رتبه پادشاه ندارد  
 قتیل دلبرم و همچو جاه شاه ندارد  
 مُجْتَثٌ مُثْمَنٌ مَقْبُوضٌ مَخْبُونٌ  
 مَفَاعِيلُن / فَعِلَاتُن / مَفَاعِيلُن / فَعِلَاتُن  
 .- U U / - U - U / - U -

غزل / ۴ بیت / عراقی  
 قافیه: پادشاه، شاه، گناه  
 — «الف»، رdf اصلی  
 — «د»، حرف روی  
 ردیف: ندارد

هر شعری و بلاغی: استعاره، مجاز، تشبیه، کنایه،  
 مفاحخره عرفانی

### ● رهن باده

بهار آمد و سجاده رهن باده کنیم  
 به رغم شیخ ریا این عمل اعاده کنیم  
 \* مُجْتَثٌ مُثْمَنٌ مَقْبُوضٌ مَخْبُونٌ مَفْصُورٌ  
 مَفَاعِيلُن / فَعِلَاتُن / مَفَاعِيلُن / فَعِلَاتُن  
 .- U U / - U - U / - U -

بین از غزل ناتمام / عراقی  
 قافیه: باده، اعاده  
 — «الف»، رdf اصلی  
 — «د»، حرف روی  
 ردیف: کنیم

هنری شعری و بلاغی: طباق، جناس، کنایه  
 \* در مصروع اول تحریک ساکن (بهار) با استفاده از  
 خیارات شاعری است.

### ● بت عشهه گر

رنداخه گاه از سر کویت گذر کنم  
 شاید به زیر چشم به رویت نظر کنم  
 مُضارع مُثمنِ آخرِ مَكْفُوفِ مَحْذُوف  
 مَفْعُولُ / فَاعِيلُ / مَفَاعِيلُ / فَاعِيلُ  
 .- U / U - U / U - U -

غزل / ۴ بیت / عراقی  
 قافیه: گذر، زر، عشهه گر  
 — «در»، حرف روی  
 ردیف: کنم

هنر شعری و بلاغی: مراعات نظیر، طباق،  
 حصر و فصر